



به مناسبت دهمین سالگرد سکوت ساعدی مصاحبه بانسیم خاکسار

■ در وجود او قله آتشفشانی از نیرو و
خلاقیت نهفته بود...

■ ساعدی در کارهایش از دل
می‌نوشت و این راز ماندگاری کارهای
اوست... صفحه ۱۲

مراسم یاد بود ساعدی

در پاریس

صفحه ۲۸

ملاحظات دربارهی کنگره‌ی

«راه کارگر»

اینکه کنگره دوم به نظرات راه‌کارگر
دربارهی آئین‌نامه در برابر رژیم جمهوری
اسلامی صراحت بخشیده است، امری است مثبت
ولی باید دید تحقق چنین آئین‌نامه‌ی تا چه حد با
واقعیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه
ایران سازگار است.

صفحه ۱۴

نگاهی اجمالی به دهمین

کنگره حزب کارگر برزیل

صفحه ۲۱

اعتصاب غذای پناهجویان

در ترکیه!

صفحه ۲۶

اتحاد

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

دی ماه ۱۳۷۴ * شماره ۲۱ * سال دوم

شانه خالی کردن دولت از تامین خدمات درمانی

آشکار است که هر گاه بیمه درمانی فراگیر، به مفهوم واقعی، صورت پذیرفته و امکانات و الزامات مربوط به آن نیز فراهم گردد، مردم جامعه ما می‌توانند، از حق دارند، از خدمات بهتری نسبت به آنچه که در سیستم درمانی دولتی یا بیمه‌های سابق (بیمه‌های کارگری و کارمندی) بوده برخوردار شوند و این، در حقیقت، یکی از خواستهای عمده توده‌های زحمتکش محسوب می‌شود. ولی طرح «بیمه همگانی» دست‌پخت جمهوری اسلامی، نه آن که فرسنگها از این خواست مردم فاصله دارد بلکه درست عکس آنست.

صفحه ۲

بار دیگر حزب الله در میدان

صفحه ۳

ایران و روسیه، فاز جدیدی از روابط؟

طی سال‌های اخیر مناسبات بین ایران و روسیه، به یکی از مسائل مهم منطقه‌ای تبدیل شده است. همکاریهای تکنولوژیک در ساخت و تکمیل نیروگاههای اتمی ایران و اصرار روسیه بر صدور تکنولوژی اتمی به ایران، علیرغم تهدیدات آمریکا و غرب، نشاندهنده جایگاه این روبرو در سیاست خارجی روسیه است. علاوه بر این نزدیکی‌های مهم و قابل تأکیدی بین سیاست خارجی دو کشور در منطقه وجود دارد.

صفحه ۶

* کینکل - ولایتی، زوج ناموفق

* اعتراض به سفر ولایتی به آلمان

صفحه ۷

تشدید بحران اجتماعی - سیاسی و

اوجگیری جنبش اعتراضی در فرانسه

صفحه ۱۷

شانه خالی کردن دولت از تامین خدمات درمانی

تصور این که طرح «بیمه همگانی خدمات درمانی»، که اجرای آن ظاهراً از مهرماه امسال آغاز شده، فقط «هیاهوی بسیار برای هیچ» بوده است، خطاست. زیرا که رژیم جمهوری اسلامی با طرح و تصویب چیزی به عنوان «بیمه همگانی»، مقاصد معینی را دنبال کرده و می‌کند: اولاً پولی کردن همه بیمارستانها و مراکز درمانی دولتی و یا پیاده کردن آنچه که طرح «خودگردانی» نام گرفته است، و ثانیاً پیشبرد سیاست خصوصی‌سازی و رایج کردن «بیمه‌های خصوصی» در عرصه بهداشت و درمان و دارو. یعنی در نهایت، و به طور خلاصه، سلب مسئولیت آشکار دولت از خود در مورد تامین خدمات درمانی و بهداشتی برای مردم این گونه نعل وارونه زدن‌ها، از جانب رژیمی که طی دوران حاکمیت خویش انواع دغلکاری‌ها را تجربه کرده و می‌کند، به هیچ روی بی‌سابقه نیست. چنان که زیر عنوان پاسخگویی به کمبودهای شدید امکانات آموزشی و یا ایجاد «شورا»های منطقه‌ای آموزش و پرورش، دریافت شهریه در مدارس دولتی و راه‌اندازی مدارس خصوصی را رسمیت و رواج داده و از مسئولیت قانونی و عرفی دولت در زمینه‌ی تامین آموزش همگانی شانه خالی می‌کند، و همان‌طور که با اجرای سیاست موسوم به «تعديل»، شدیدترین عدم تعادل‌ها را در عرصه اقتصادی و اجتماعی ایجاد کرده است.

در شرایط فقدان مقاومتی متشکل و سازمانیافته در برابر اقدامات و سیاستهای حکومتی و در شرایطی که بیکاری و فقر و محرومیت بیسابقه‌ای انبوه وسیعی از توده‌ها را زیر فشارهای طاقت‌فرسا قرار داده، رژیم اسلامی توانسته است که تهاجم گسترده‌ای را علیه باقیمانده‌ی امکانات و دستاوردهای اقشار محروم و زحمتکش، و این بار در زمینه خدمات درمانی و بهداشتی، به مرحله اجرا درآورد. در این وضعیت، عرضه خدمات و نیازمندی‌های مربوط به دارو و درمان و امکان دسترسی عظیمی از مردم به این گونه خدمات ضروری، دچار چنان آشفتگی و نابسامانی گردیده است که طی دهه‌های اخیر، و در میان جوامع برخوردار از امکانات مشابه ایران، کمتر نظیری می‌توان برای آن یافت.

زمینه‌های سیاست پولی کردن خدمات

دولتی، از چند سال پیش، به تدریج فراهم شده بود. از یکسو، هزینه‌های اداری و نظامی و امنیتی رژیم، در شرایط فساد مالی و حیث و میل رایج در دستگاه‌های حکومتی، دائماً رو به افزایش بوده، و از سوی دیگر، همراه با رشد سریع جمعیت، نیازهای اولیه مردم در مورد دارو و درمان و بهداشت نیز طبیعتاً در حال گسترش بوده است. در این میان، برپایه ارقام و شاخص‌های رسمی، اولویت رژیم حاکم همواره تامین هزینه‌های دسته اول بوده و بنابراین میزان واقعی منابع مالی اختصاص یافته به خدمات اجتماعی، به ویژه در مقایسه با نیازهای فزاینده، سال به سال کاهش یافته است. کاهش نسبی در درآمدهای نفتی هم مزید بر علت شده و بودجه سرمایه‌گذاری‌های ضروری در زمینه احداث و تجهیز مراکز درمانی و بهداشتی دچار افت شدید گردید بلکه حتی اعتبارات مربوط به اداره و فعالیت جاری بیمارستانها و درمانگاه‌های دولتی هم شدیداً کاهش یافت (به عنوان مثال، حجم سرمایه‌گذاری‌های دولت در بخش بهداشت و درمان در ۶ سال گذشته کمتر از ۲ درصد تولید ناخالص ملی بوده است در حالی که این نسبت در کشورهای اروپایی و حتی برخی کشورهای در حال توسعه بین ۵ تا ۱۰ درصد است). در این وضعیت، مراکز دولتی، به عنوان و بهانه‌های گوناگون، مبادرت به اخذ بخشی از هزینه‌های درمانی از مراجعه‌کنندگان کردند. با اینهمه، هنوز مراکز و بیمارستانهای دولتی تنها امکان موجود برای مردم بودند و حدود ۴۰ میلیون نفر جمعیت کشور که دارای هیچگونه پوشش بیمه‌ای نبوده و از درآمد خیلی بالا نیز برای مراجعه به مراکز و کلینیک‌های خصوصی بهره‌مند نبودند، می‌توانستند از مختصر تسهیلات دولتی استفاده کنند. اما دولت به تامین همین «مختصر» نیز حاضر نبود و سیاست پولی کردن و خصوصی‌سازی خدمات درمانی را دنبال می‌کرد. یکی از شگردهای دولت برای پیاده کردن این سیاست، تدوین و ارائه لایحه «بیمه همگانی خدمات درمانی کشور» بود که در اواخر شهریور سال گذشته از تصویب مجلس رژیم گذشت و قرار شد از مهرماه امسال به اجراء گذاشته شود (رجوع شود به «اتحاد کار» شماره ۱۹). منظور از اجرای این قانون، طبق ادعای مسئولان حکومتی، آنست که حدود ۳۵ میلیون نفر از

افراد کشور (شامل قریب ۵ میلیون نفر «اقشار آسیب‌پذیر»، حدود ۱۰ میلیون «خویش فرما» یا صاحبان مشاغل آزاد و ۲۲ میلیون روستایی) را طی ۵ سال تحت پوشش «بیمه همگانی خدمات درمانی» درآورد. اما نیت اصلی از پیاده کردن این طرح، برعکس عنوان و ادعای آن، برداشتن بار مسئولیت تامین درمان از دوش دولت و تحمیل آن بر مردم و خصوصاً بر اقشار زحمتکش و محروم است. چرا و چگونه؟

پیش از هر چیز باید یادآور شد که با اجرای این طرح، جدا از موارد استثنائی، برخورداری از خدمات درمانی و پزشکی که سابقاً دولتی، رایگان و یا نیمه رایگان به حساب می‌آمدند، مستلزم بیمه بودن یا بیمه شدن بیماران است. بیمه شدن (نزد بیمه‌گر دولتی یا خصوصی) نیز نه تنها مستلزم پرداخت حق بیمه ماهانه بلکه همچنین مستلزم پرداخت بخشی از هزینه‌های درمان یا «فرانشیز» توسط بیمه‌شونده است. بدیهی است که پوشش بیمه نیز، در صورت تحقق و اجرای کامل، فقط بخش معینی از نیازهای خدمات پزشکی و دارویی را در برمی‌گیرد و برای باقیمانده‌ی نیازها بایستی پول جداگانه‌ای از طرف مراجعه‌کننده پرداخت گردد و یا این که از طریق بیمه‌های تکمیلی یا «مضاعف» اقدام شود. در هر حال، تا جایی که به حداقل نیازهای ضروری خدمات درمانی مربوط می‌شود، بعد از این نه امکانات دولتی برجای خواهد ماند و نه حق همگانی برخورداری از خدمات و مراقبتهای پزشکی (که طی دهه‌ها چه به صورت عرفی و چه به شکل قانونی در جامعه ما شناخته شده است) مفهومی خواهد داشت، مگر آن که همه

افراد «بیمه» شده باشند.

آشکار است که هر گاه بیمه درمانی، فراگیر، به مفهوم واقعی، صورت پذیرفته و امکانات و الزامات مربوط به آن نیز فراهم گردد، مردم جامعه ما می‌توانند، و حق دارند، از خدمات بهتری نسبت به آنچه که در سیستم درمانی دولتی یا بیمه‌ای سابق (بیمه‌های کارگری و کارمندی) بوده برخوردار شوند و این، در حقیقت، یکی از خواسته‌های عمده توده‌های زحمتکش محسوب می‌شود. ولی طرح «بیمه همگانی» دستبخت جمهوری اسلامی، نه آن که فرسنگها از این خواست مردم فاصله دارد بلکه درست عکس آنست. بقیه در صفحه ۱۰

بار دیگر حزب الله در میدان

«با مشت محکم می‌زند این ملت بر دهن دشمن روحانیت!»! این یکی از شعارهای اصلی روز حزب الله است که آنرا در این ایام بار دیگر به خیابانها کشانده‌اند. این «ملت» مشت محکم زن، یعنی حزب الله در حرف چه می‌گوید و عملاً چه می‌جوید؟

تحریک حزب الله که غالباً عناصر وابسته و جیره‌بگیر از دستگاه روحانیت حاکم و بازاریان می‌باشند، با بسیج علیه سروش و کتابفروشی مرغ آمین آغاز شد. «انصار حزب الله» به صدور اعلامیه پرداخت و جنتی دبیر شورای عالی تبلیغات اسلامی رهبری و حمایت از آنها را علناً بعهده گرفت. روزنامه کیهان که سردبیر آن از دست نشانندگان خامنه‌ای است به انتشار و چاپ جانبدارانه مواضع انصار حزب الله و تقویت آنها مبادرت نمود. به آتش کشیدن کتابفروشی مرغ آمین نه تنها محکوم نشد، و عناصر متعددی مورد مجازات قرار نگرفتند بلکه مجلس اسلامی با سؤال از وزیر ارشاد راجع به ناشرین بخصوص ناشر کتاب «خدایان دوشنبه‌ها می‌خندند»، یعنی انتشارات «مرغ آمین» در جنگ حزب الله علیه ناشرین وارد شد. وزیر ارشاد در جواب «قانع کننده» خود به مجلسیان بی‌اعتمادی خود به ناشران و مولفان را اعلام کرد. حزب الله از مأموریت خود در کتابسوزی پیروز بازگشت و نیت روحانیت حاکم را در این باره و بشیوه باندهای سیاه که شیوه همیشگی روحانیت حاکم بوده با زیر پا گذاشتن قوانین خودساخته آخوندها محقق ساخت. ارتجاع آخوندی، حزب الله را نه تنها بعنوان ابزار اعمال فشار علیه رقبای خود، بلکه بعنوان وسیله اجرای منویاتش با زیرپا گذاشتن قوانین موجود نیز مورد استفاده قرار داد. کار حزب الله با کتابسوزی و بهم ریختن سخنرانی‌های سروش پایان نیافت. با نزدیک شدن باصطلاح انتخابات مجلس اسلامی و خیز برداشتن روحانیت برای تثبیت موقعیت دست بالایش در رژیم اسلامی و علیه جناح رفسنجانی، حزب الله باید در صحنه بماند. روز دهم آبانماه ۱۳۷۴، حزب الله مقابل تربیت بدنی، موسسه روزنامه اطلاعات، وزارت امور خارجه و شهرداری تهران راهپیمایی می‌نماید و حرفهای جناح رسالت و خامنه‌ای را تکرار می‌کند. حزب اللهی‌ها سیاست ورزشی خود را اعلام می‌کنند و ورزش را سکویی برای رساندن پیام «انقلاب» می‌دانند و علیه تربیت بدنی که شب «شهادت ائمه اطهار» مسابقه ترتیب داده و یا به

تبلیغ «ورزش لوکس» که «منکر» است اقدام کرده شعار دادند. حزب الله بعد از تربیت بدنی سراغ موسسه اطلاعات می‌رود و با شعار علیه ملی‌گرایی به روزنامه اطلاعات که «محل و مامنی برای مراسم ختم نهضت آزادی و سیاست از گور بیرون کشیدن آنان شده»، که زمینه «رابطه مستقیم با آمریکا» را فراهم می‌سازد، که «بحث غیرحکومتی بودن حکم قتل سلمان رشدی» را مطرح می‌کند، که «برخی مجلات موسسه اقدام به چاپ شعرهای عشق و عاشقی» می‌نمایند و «تذکر لسانی» می‌دهد. بعد از موسسه اطلاعات نوبت وزارت خارجه رژیم اسلامی فرا می‌رسد تا مورد پشتیبانی حزب الله قرار گیرد و این «تذکر لسانی» حزب الله را دریافت کند که «سفرای باید انقلاب‌شناس» باشند. و سرانجام حزب الله خود را به مقابل شهرداری مرکز می‌رساند و به شعار دادن علیه «ترویج ارزشهای غربی» و حمایت از «ولایت فقیه» مبادرت می‌نماید. گوینده حزب اللهی به بالای منبر می‌رود و اعلام می‌دارد که «با تبلیغ تجمل‌گرایی، اسراف و تبذیر مخالفیم»، «از ترویج موسیقی مبتذل در فرهنگسراها» انتقاد می‌کنند، خواست خود دایر بر اینکه «مسئولین در خط رهبری باشند و به آنها که بین خودشان و رهبری فاصله ایجاد کرده‌اند تذکر می‌دهند» اعلام می‌نمایند، خواستار «برخورد انسانی» شهرداری با مردم در مسئله سد معبر می‌گردند، از «توقیف موتورسیکلت‌ها و نحوه نگهداری» آنها توسط شهرداری ایراد می‌گیرند، به «ساخت و ساز شهرها با معماری غربی» که به «رواج بی‌بند و باری و بدحجابی» می‌انجامد حمله می‌کنند و در آخر از اینکه روزنامه همشهری «بوی لائیک می‌دهد» «تذکر لسانی» می‌دهند. معرکه حزب الله ادامه دارد و هر روز از جایی سردر می‌آورد تا خواسته‌هایی از قماش آنچه در بالا رفت را اینجا و آنجا عربده کشد و این «ملت» مشت محکم‌زن از خشم کور و خوش خوشک گنج بادآورده‌ای که می‌خواهد تام و تمام به چنگ گیرد، بزمین و هوا لگد پراکند. حزب الله علاوه بر این که ابزار اعمال فشار و باند اجرای منویات روحانیت و تجار در کشاکش باصطلاح انتخابات مجلس است، بعنوان ابزار تبلیغاتی جناح فوق ارتجاعی و فاشیست مانند رژیم اسلامی تبدیل شده و برنامه‌های انتخاباتی آنها را اعلام می‌دارد. بی‌جهت نیست که جنتی «دبیر شورایی عالی تبلیغات اسلامی» رژیم رهبری این گروه‌های

حزب الله را بعهده گرفته و علناً و رسماً آنها را هدایت و حمایت می‌نماید. جنتی در راهپیمایی حزب الله که در روز ۲۲ آبان سال جاری برگزار شد حضور یافت و اعلام داشت که «حزب الله مورد حمایت ولی امر مسلمین است» «ولی امر مسلمین» که در سایه «ملت» مشت‌زن «مسئولین» را در «خط رهبری» حفظ می‌کند از حزب الله حمایت می‌کند تا «نیروهای حزب اللهی در ادارات و وزارتخانه‌ها برای مراکز فرهنگی» بکار گرفته شوند. روحانیت و تجار که به کرسی‌های مجلس و مقامات دولتی چشم دوخته‌اند، لقمه چربی را نیز به حزب اللهی نشان داده‌اند تا در جریان تقسیم مجدد غنائم در کنار آنها باقی بمانند. بمیدان کشاندن باندهای حزب اللهی در جریان تشدید اختلافات درونی رژیم سرتقسیم مقامات قدرت، مطالبات این باندهای حزب اللهی که شعارهای انتخاباتی روحانیت را تشکیل می‌دهند از قماش کتابسوزی، مخالفت با «ورزش لوکس»، مخالفت با «شعرهای عشق و عاشقی» و موافقت با «سفیر انقلاب‌شناس»، «در خط رهبری بودن مسئولین»، «توقیف موتورسیکلت‌ها» و مخالفت با «ساخت و ساز شهرها با معماری غربی» که به «رواج بی‌بند و باری و بدحجابی» می‌انجامد و نشان‌دهنده ماهیت آن چیزی است که نامش را «انتخابات» مجلس اسلامی گذاشته‌اند. روحانیت و تجار که از زبان حزب الله حرفهای خود را بیان می‌دارند و حرف حزب الله را بعنوان بیان مردم می‌خواهند قالب کنند، دشمنی و بیگانگی خود را با مطالبات مردم که از تأمین ابتدایی‌ترین مایحتاج روزانه خود بازمانده‌اند و از اولیه‌ترین حقوق و آزادیهای مدنی محرومند به نمایش می‌گذارند. حزب الله و کارگردانان آن که در تمامی دوره حیات جمهوری اسلامی بعنوان نیروهای کمکی و ضربتی سرکوب روحانیت حاکم عمل کرده است، پدیده منحصر و ابداعی روحانیت نیست. دستجات و باندهای سیاه از نوع حزب الله، توسط رژیم گذشته نیز در مقاطعی بکار رفت که یکی از معروفترین آنها دسته شعبان بی‌مخ بود که بدفاع از دیکتاتوری شاه و علیه جنبش ملی قد علم کرد. هر چه روحانیت و تجار بیشتر به حزب الله تکیه کنند عزم مردم ایران را برای سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار دمکراسی رادیکال و انقلابی که ریشه‌های باندهای تسبهار را خشک می‌کند، جزم‌تر می‌کند.

کماکان متکی به صادرات نفت خام است. درآمدهای نفتی کشور در بودجه سال جاری حدود ۱۳ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود. در سال آینده، با توجه به اوضاع جاری، سطح این درآمدها نمی‌تواند از همین حدود تجاوز نماید. نه فقط همین اندازه درآمد نفتی کفاف هزینه‌های فزاینده جاری را نمی‌کند بلکه تامین همان مقدار نیز در معرض تردیدهای جدیست.

وزیر نفت رژیم اخیراً اعلام داشته (اطلاعات ۱۹ مهر ۷۴) که درآمدهای نفتی ۶ ماهه اول امسال حدود ۹۰۰ میلیون دلار بیش از «بودجه پیش‌بینی شده» بوده است. جدا از این که وی معلوم نکرده که چنین افزایشی در قیاس با کدام «پیش‌بینی» تحقق یافته است، معلوم است که این قبیل حرفها هدفهای تبلیغاتی و سیاسی رژیم را تعقیب می‌کنند: نشان دادن این که تحریم اقتصادی برقرار شده از جانب آمریکا در مورد درآمدهای ارزی کشور «بی‌تاثیر» بوده، و وانمود کردن این که جایی برای «نگرانی» طلبکاران بین‌المللی و واردکنندگان و غیره وجود ندارد.

همراه با تغییر و تحولات بازار جهانی و نوسانات نرخ دلار که بر سطح درآمدهای ارزی سالانه ایران شدیداً تاثیر می‌گذارد، مسئله مهم دیگر امکانات تولید داخلی است. در حال حاضر متوسط تولید روزانه نفت کشور حدود ۳/۶ میلیون بشکه و صادرات آن ۲/۵ میلیون بشکه است. برای حفظ همین میزان ظرفیت تولیدی و صادراتی نیز بایستی به طور مستمر سرمایه‌گذاری‌های وسیعی انجام پذیرد، در صورتی که دولت با کمبود شدید منابع مالی برای سرمایه‌گذاری جدید روبروست. از همین رو جمهوری اسلامی در تلاش است با اعطای امتیازات و تسهیلات فوق‌العاده، پاره‌ای از کمپانی‌های خارجی به سرمایه‌گذاری در این عرصه بکشاند. ولی این تلاشها نیز با انزوای سیاسی و بی‌اعتباری اقتصادی رژیم گره خورده است.

طریق تولیدات کشورهای غیرعضو اوپک تامین گردیده است. «آژانس بین‌المللی انرژی» تقاضا برای نفت اوپک در سال آینده را نیز تقریباً همان ۲۴/۵ میلیون بشکه برآورد کرده است.

از سوی دیگر، اختلافات درونی اعضای «اوپک»، چه در مورد استراتژی عمومی این سازمان و چه در زمینه‌ی سهمیه‌بندی بین خودشان، توان تاثیرگذاری آن در بازار جهانی را باز هم کاهش داده است. پس از خروج اکوادور از «اوپک»، گابن نیز قصد ترک آن را دارد. جرو بحث‌های فراوان در مورد اتخاذ سیاست کنترل سطح تولید به منظور بالابردن قیمت، خلاصه به دلیل مخالفت‌های عربستان، تاکنون به جایی نرسیده است. بهای جاری هر بشکه نفت (برنت دریای شمال) در حدود ۱۶ دلار می‌باشد، در حالی که هدف اعلام شده این سازمان بشکه‌ای ۲۱ دلار است. علاوه بر این، کاهش ارزش دلار در مقابل ارزهای عمده دیگر (ین، مارک، فرانک سویس) درآمدهای ارزی کشورهای صادرکننده نفت را هم دچار افت می‌کند. عدم رعایت سهمیه‌های تعیین شده از سوی برخی از اعضا نیز به اختلاف داخلی «اوپک» دامن می‌زند، چنان که مثلاً در اکثرب گذشته حجم تولید کل اوپک حدود یک میلیون بشکه فراتر از سقف تولید تعیین شده بود، زیرا که کشورهای چون عربستان، ایران و ونزئلا مبادرت به تولید بیش از سهمیه خود کرده بودند. گذشته از اینها، برداشتن احتمالی تحریم‌های اقتصادی علیه عراق و بازگشت مجدد تولید نفت آن به بازار جهانی (حدود ۳/۱ میلیون بشکه در روز)، به نوبه خود، مسائل دیگری در زمینه سهمیه‌بندی و همچنین افت بهای جاری نفت برای «اوپک» مطرح خواهد کرد.

در چنین شرایط متغیر و نامطمئن به لحاظ بازار بین‌المللی، علاوه بر وضعیت شدیداً بحرانی اقتصاد داخلی، جمهوری اسلامی سرگرم تدوین بودجه سالانه‌ایست که بیش از هر چیز دیگر و

اجلاس «اوپک»

و

نوسانات

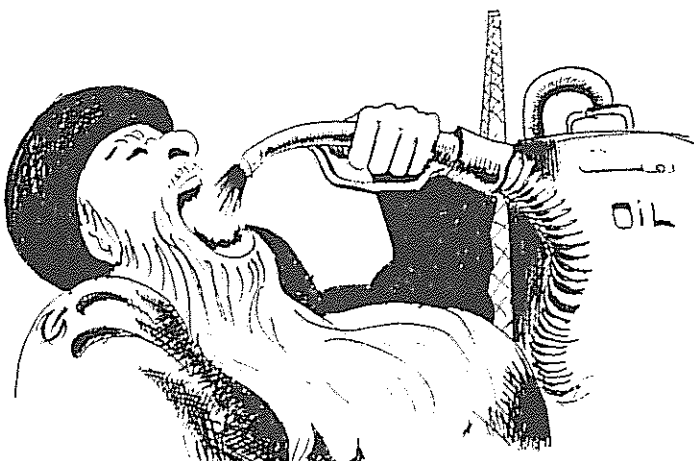
درآمدهای

نفتی

ایران

اجلاس وزیران نفت «اوپک» در ۲۲ نوامبر (اول آذر) در وین، با توافق روی تثبیت سقف تولید کشورهای صادرکننده عضو این سازمان در همان ۲۴/۵ میلیون بشکه در روز و تایید همان سهمیه‌های جاری هر کدام از آنها، و به طور کلی «حفظ وضع موجود»، پایان یافت.

بدین ترتیب، نه تنها اجلاس اخیر «اوپک» نیز نتوانست به توفیقی درباره افزایش سطح قیمت دست یابد بلکه، به اعتقاد گروهی از کارشناسان بین‌المللی، حتی تلاشهای آن برای حفظ «وضع موجود» نیز ممکن است با ناکامی روبرو گردد. از سال ۱۹۹۱ به بعد، با وجود افزایش نسبی در تقاضای جهانی نفت، بهبود چندانی در فروش نفت اعضای «اوپک» پدید نیامده است. در سال جاری، با وجود آن که تقاضای جهانی حدود یک میلیون بشکه در روز بالا رفته، معادل دو سوم این افزایش تقاضا از



قربانیان گازهای شیمیایی

مدیر عامل سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی در «کنگره سراسری سم‌شناسی و مسمومیت‌ها» اعلام داشت: «در دو حادثه نشت گاز کلر و (حادثه) کارخانه شیمی کشاورز ۴۵ آتش‌نشان دچار مسمومیت شدند». وی در توضیح بیشتر این حوادث، اضافه کرد: «متأسفانه این دو حادثه شیمیایی نشت گاز کلر در تصفیه‌خانه سازمان آب تهران که در قلب تهران واقع است، و کارخانه شیمی کشاورز که تولیدکننده سموم دفع آفات نباتی است، به وقوع پیوست و در شرایطی که بسیاری معتقد بودند این موارد خطری ندارد، در همین زمان در شهر آستارا نشت گاز کلر در گمرکات این شهر منجر به کشته شدن سه نفر و مسمومیت بیش از ۲۰۰ نفر شد» (رسالت ۱۷ مهر ۷۴).

حادثه حریق دهشتناک در کارخانه «شیمی کشاورز» در نزدیکی شهر قزوین در منطقه صنعتی البرز، برپایه اخبار و گزارشهایی که بعداً انتشار یافت، در ۲۳ تیرماه گذشته به وقوع پیوسته و طی آن، نه فقط بخشهای عمده‌ای از این واحد صنعتی طعمه حریق گردیده بلکه انبوهی از گازهای سمی و خطرناک در فضای اطراف کارخانه پراکنده شده و عده کثیری از افراد، و از جمله آتش‌نشانان، را دچار مسمومیت و اختلالات شدید تنفسی و بینایی کرده است. مطبوعات حکومتی در آن هنگام، به اختصار از این واقعه گذشتند و نه تنها اطلاعات کافی در مورد عوامل بروز و صدمات و تلفات آن منتشر نکردند، بلکه سعی نمودند آن را برای سلامتی و زندگی مردم آن نواحی «بی‌خطر» جلوه بدهند. در مورد حادثه نشت گاز کلر در گمرک آستارا نیز به همان نحو برخورد کردند، در صورتی که اظهارات مسئول سازمان آتش‌نشانی آشکارا حکایت از آن دارد که این سانحه نیز قربانیان زیادی برجای گذاشته است.

بروز چنین حوادثی در کارخانه‌های تولیدکننده از مواد و گازهای شیمیایی خطرناک، که مطابق معمول فاقد کمترین امکانات و مراقبت‌های ایمنی هستند، می‌تواند زمینه‌ساز اتفاقات فاجعه‌بار برای کارگران و کارمندان این قبیل کارخانه‌ها و برای ساکنان اطراف آنها باشد، به ویژه آن که اغلب این واحدهای تولیدی و صنعتی در مجاورت شهرکهای کارگری و یا مناطق بسیار پرجمعیت واقعند. فاجعه عظیم «بوپال» (هند) را غالب مردم و افکار عمومی بین‌المللی هنوز فراموش نکرده‌اند. مدیر عامل سازمان آتش‌نشانی در جای دیگری هشدار می‌دهد که: «تهران بزرگ به مانند بسیاری از شهرهای بزرگ کشور، به شدت در معرض خطرات حوادث ناشی از مواد و گازهای

شیمیایی است و جداً باید در مورد کنترل قانونمند این مواد و گازها برنامه‌ریزی کرد». اما براساس همه واقعیت‌های موجود کاملاً واضح است که مسئولان دولتی عملاً هیچگونه «برنامه‌ریزی جدی» در این زمینه ندارند و اگر هم برنامه‌هایی داشته باشند، تنها در روی کاغذ باقی مانده و هیچوقت به مرحله عمل در نمی‌آیند. چنان که همان مسئول سازمان آتش‌نشانی هم ناگزیر به اعتراف است که حتی «در کشور ما هیچ‌گونه علائم شناسایی و هشدار دهنده برای این مواد وجود ندارد».

آشنایی بازار اقتصادی و

بی‌اعتنائی به سلامتی انسانها

بر پایه تحقیقاتی که توسط گروهی از استادان و کارشناسان دانشکده بهداشت، دانشگاه علوم پزشکی تهران، انجام گرفته و بخشهایی از آن در روزنامه اطلاعات درج گردیده، تولید و عرضه انواع زیادی از مواد غذایی آماده و کنسروی در ایران، بهداشت و تندرستی مصرف‌کنندگان را در معرض خطرات جدی قرار داده است.

این پژوهش که فقط روی یک ماده شیمیایی به نام «بنزوات سدیم»، که به عنوان «نگاهدارنده» به مواد و محصولات غذایی صنعتی افزوده می‌شود، انجام گرفته است بروشنی نشان می‌دهد که در مورد کاربرد این ماده شیمیایی در صنایع غذایی هیچگونه کنترل و مراقبت جدی انجام نمی‌پذیرد. به نوشته این پژوهشگران «ما که به علت عقب‌ماندگی در تکنولوژی پیشرفته با مشکلات زیادی مواجه بودیم، کاربرد بی‌رویه نگاهدارنده‌ها را پوششی ساختیم برای مخفی کردن مشکلاتمان، تا آنجا که گرد

سپیدرنگ یکی از این نگاهدارنده‌ها (بنزوات سدیم) نه تنها به کارخانه‌های بزرگ و کوچک تولیدکننده مواد غذایی که به روستاها، حتی جادریشیان ایلات و عشایر ما هم راه پیدا کرد...» این ماده شیمیایی که اثر بازدارنده روی کپک‌ها و مخمرها دارد، برای جلوگیری از رشد این ارگانیسمها، در تهیه انواع ترشی، مرباها، آب‌میوه‌ها، شربت‌ها، رب‌گوجه فرنگی، سس و مایسونز و... به صورت وسیع و بی‌ملاحظه‌ای به کار گرفته می‌شود. حد قابل قبول مصرف روزانه این ماده،

مطابق استانداردهای جهانی، بین صفر و ۵۰ واحد است و استفاده بیش از حد از آن، مثل دیگر مواد نگاهدارنده و افزودنی، خطرات و اختلالات شدیدی برای سلامتی انسان به وجود می‌آورد. بر پایه نتایج حاصل از این پژوهش، که طی آن انواع نمونه‌ها و مارکهای مختلف این‌گونه مواد غذایی آماده مورد بررسی آزمایشگاهی قرار گرفته است، در بسیاری از موارد میزان موجود این ماده شیمیایی بسیار فراتر از حد مجاز آن است (جدول پیوست). بر این اساس، از میان صدها نمونه از محصولات تولید داخلی یا وارداتی که در سال ۱۳۷۲ مورد بررسی واقع شده، به طور مثال بیش از ۵۰ درصد نمونه‌های مربوط به رب یا سوس گوجه‌فرنگی، حدود ۶۰ درصد محصولات سس مایونز، حدود ۴۰ درصد شربت‌ها و ۵۰ درصد نمونه‌های خیارشور، «غیرقابل مصرف» تشخیص داده شده است.

این بررسی تحقیقی پیرامون یکی از مواد شیمیایی مورد استفاده در صنایع غذایی انجام گرفته است. در حالی که می‌دانیم امروزه صدها نوع مواد و افزودنی‌های دیگر به خاطر خاصیت نگاهدارندگی، یا رنگ و یا طعم و اسانس، و... در تولید و عرضه مواد غذایی آماده به کار می‌رود. استفاده بی‌رویه از این‌گونه مواد، و حتی بعضاً استفاده خیلی محدود از آنها، بر مبنای تحقیقات پزشکی و بهداشتی و مراجع بین‌المللی، اثرات مسمومیت‌تدریجی، سرطان‌زایی، و انواع بیماری‌ها و اختلالات دیگر در بین مصرف‌کنندگان برجای می‌گذارند. در غالب کشورهای پیشرفته، نه فقط کنترل‌های بهداشتی و قانونی وسیعی (مثلاً الزام تولیدکنندگان به درج تمامی محتویات مواد غذایی آماده روی بسته‌بندی آنها) می‌گیرد بلکه با استفاده از تکنولوژی پیشرفته، کنترل بیشتر در مواد اولیه مورد استفاده و با کنترل بهداشتی جریان تولید و غیره، تولید انواع محصولات غذایی را از کاربرد این قبیل مواد به طور کلی بی‌نیاز می‌سازند.

در ایران، نه چگونگی استفاده از این مواد افزودنی در تولید انواع محصولات غذایی مورد بررسی کافی قرار گرفته و نه مسئولان و ارگانها دولتی مربوطه نظارت و کنترل واقعی در این زمینه انجام می‌دهند. اخبار تکراری روزنامه‌ها از کشف و ضبط انواع بستنی، رب، آبلیمو، سس، بیسکویت و... فاسد و مسموم‌کننده، تنها یک نشانه از گستردگی دامنه و شدت این معضل اجتماعی و اقتصادیست که مستقیماً با سلامتی و زندگی گروهایی وسیعی از افراد و خانوارها ارتباط دارد.

جدول شماره ۱- وضع غذاهای بررسی شده از نظر وجود بنزوات سدیم بر حسب PPM

نوع غذا	تولید داخلی		تولید خارجی (وارداتی)		ملاحظات
	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر	
آب میوه	۰	۳۰۰	۰	۲۶۰	نمونه ملیت تولید پاکستان
نوشابه گازدار	۰	۴۷۰	۰	۰	
مربا	۰	۱۰۸۰	۰	۰	نمونه ملیت تولید هندوستان
آبغوره	۰	۴۰۰	۰	۰	
ترشی	۰	۱۸۶۰	۰	۲۰۰	نمونه ملیت تولید هندوستان
پوره سیر	۰	۳۰۰۰	۰	۰	
کشک	۰	۸۷۰	۰	۰	نمونه ملیت پاکستان
آبلیمو	۰	۰	۰	۰	
مابالشمیر	۰	۰	۰	۰	نمونه ملیت هندوستان
شورها	۰	۱۰۰۰	۰	۰	
شربت	۰	۲۰۰۰	۰	۱۵۷۰	نمونه ملیت هندوستان
مایونیز	۳۰۰	۱۳۶۷	۰	۱۴۲۰	
کچاپ	۰	۱۰۰۰	۰	۱۳۰	نمونه ملیت ترکیه
رب گوجه فرنگی	۰	۵۰۰	۰	۰	
سس سالاد	۳۰۰	۱۰۰۰	۰	۶۵۰	

ایران و روسیه، فاز جدیدی از روابط؟

حساسیت منطقه را نیز دارد و این بیان تمایل روسیه بر احیای موقعیت تضعیف شده‌ی یک قدرت بزرگ است. از این رو نیز گسترش روابط ایران با روسیه که بر پایه نیازهای موضعی رژیم صورت می‌گیرد، در روند خود می‌تواند احیای مناسبات برتری‌جویانه‌ی روسیه در منطقه را بدنبال داشته باشد.

را در این همسویی مصرتر می‌کنند، بخصوص بعد از اخراج ایران از کنسرسیوم نفتی آذربایجان که چندان مورد تأیید جدی روسیه نیز نیست و روسیه در وجود این کنسرسیوم علیرغم حضور در آن، بیشتر یک رقیب را می‌بیند. که دست غیر را در حوزه‌ی نفوذ تاکنون منحصر به فرد آن باز نموده است.

در مورد افغانستان، دو دولت کم‌کم وضعیت مشابهی را پیدا می‌کنند. علیرغم آن که ایران یکی از مهم‌ترین منابع تغذیه‌ی گروه‌های مقابل با حضور اتحاد شوروی و سقوط دولت افغانستان بود، روز به روز، از تأثیرگذاری بر حوادث افغانستان دورتر شده است. نیروهای طرفدار جمهوری اسلامی، بکلی از تحولات در افغانستان کنار گذاشته شده‌اند و مثلث پاکستان، آمریکا و عربستان سعودی با سازماندهی گروه جدید طالبان، عملاً همه‌ی روندها در این کشور را تحت تأثیر قرار داده‌اند و این امر ایران را به جستجوی متحدین سیاسی در منطقه برای باز کردن جای پای در افغانستان کشانده است.

در این میان، دولت روسیه، که خاطره‌ی شکست در افغانستان را پشت سر دارد، با مشکل سرایت بحران افغانستان به حوزه‌ی جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای میانه مواجه است. اکنون سالهاست که درگیر در جنگ داخلی در تاجیکستان است که به نحوی از اوضاع در افغانستان تأثیر می‌پذیرد و مستقیماً از آن تغذیه می‌شود. و بدنبال راهپایی برای تأثیرگذاری بر حوادث این کشور و ایفای نقش در تحولات آتی آن است. بدیهی است که با مثلث پاکستان، آمریکا و عربستان قادر به گشودن باب مذاکره، بطور جدی، نیست و مابقی گروه‌های درگیر افغانستان نیز، روسیه را بنابه سابقه تاریخی، دشمن تلقی می‌کنند. هم‌سویی با ایران، در این زمینه نیز حاصل موقعیت سیاسی فعلی دو کشور است.

اما کارپایه‌ی اصلی همه‌ی این همسویی‌ها، در واقع گسترش متقابل مناسبات اقتصادی و تکنولوژیک است که در این میان بسط همکاری‌های تکنولوژیک در عرصه‌ی نظامی از جمله فروش زیردریایی به ایران و نیز تکنولوژی هسته‌ای در راس همه قرار دارند و نقش جدی‌تری را بازی می‌کنند.

این قبیل همکاری‌ها، برای دولت جمهوری اسلامی، از اهمیت برخوردار است. چرا که در شرایط تحریم تکنولوژی پیشرفته از طرف غرب، بخصوص تحریم آمریکا، دستیابی به توافق با روسیه، در این زمینه‌ها، خود یک موفقیت بزرگ و حائز اهمیت جدی سیاسی است. اما، برای دولت روسیه، علاوه بر سودهای هنگفت مالی، نقش حفظ نفوذ بر همسایه جنوبی با توجه به

طی سال‌های اخیر مناسبات بین ایران و روسیه، به یکی از مسائل مهم منطقه‌ای تبدیل شده است. همکاری‌های تکنولوژیک در ساخت و تکمیل نیروگاه‌های اتمی ایران و اصرار روسیه بر صدور تکنولوژی اتمی به ایران، علیرغم تهدیدات آمریکا و غرب، نشان‌دهنده‌ی جایگاه این روبرو در سیاست خارجی روسیه است. علاوه بر این نزدیکی‌های مهم و قابل تأکیدی بین سیاست خارجی دو کشور در منطقه وجود دارد. از جمله این‌هاست، موضع مشترک دو دولت در مورد تحولات افغانستان، و نیز تبادل نظرهای نزدیک فیما بین در زمینه رژیم حقوقی دریای خزر، بخصوص بعد از تیسره شدن روابط ایران و جمهوری آذربایجان، بدنبال اخراج ایران از کنسرسیوم نفتی این کشور به اصرار دولت آمریکا.

همه حوادث نشان‌دهنده‌ی آن است که دو دولت نه بر اساس نقشه‌ی از پیش تعیین شده‌ای، بلکه با توجه به توازن موجود قوا در منطقه، به هم نزدیک شده‌اند. نگاهی به موضوعات مورد علاقه دو طرف این واقعیت را بهتر توضیح می‌دهد.

در مورد تعیین رژیم حقوقی دریای خزر، دولت روسیه، درصدد حفظ موقعیت برتر خود به ضرر جمهوری‌های آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان است، که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، درصدد برآمده‌اند، حوزه‌ی نفوذ خود را در عمق آب‌های خزر گسترش دهند. از این رو نیز، خواست بخصوص آذربایجان، در مورد تثبیت نظام حقوقی تاکنون رایج، که براساس آن آب‌های دریای خزر در محدوده‌ی شوروی سابق، حداقل بر روی کاغذ، بین جمهوری‌های مختلف شوروی در سواحل این دریا تقسیم شده بود و تاکنون نیز برای روسیه، بدلیل تفوق در اتحاد سابق مساله‌ساز نبوده است، مورد قبول روسیه نیست و دولت روسیه خواهان تعریف جدیدی از نظام حقوقی و در واقع کشف امکانات حفظ تفوق خود بر دیگران در این زمینه است. بنابراین روسیه خواهان باز بودن بحث امر نظام حقوقی است.

جمهوری اسلامی نیز با طرح آذربایجان بخصوص، مخالف است. این طرح حقوق محدود دولت ایران را که براساس توافقات قبلی و تاریخی تثبیت شده بود، پیش‌فرض قرار می‌دهد و عملاً ادعاهای جمهوری اسلامی بر گسترش حوزه‌ی نفوذ خود در دریای خزر در محدوده‌ی منطقه‌ی جغرافیایی ایران، بخصوص در شرایط فعلی بعد از فروپاشی اتحاد شوروی را نادیده می‌گیرد. از این رو نیز در باز بودن بحث بر سر رژیم حقوقی جمهوری اسلامی با روسیه هم‌زمان است، هر چند، با هدف روسیه در این بحث، موافق نیست. اما تمام حوادث جمهوری اسلامی

با همکاران و خوانندگان «اتحاد کار»

۵ ر.ص. کاناداد سلام.

اخبار و گزارشهای خبری که ارسال کرده بودید به دستمان رسید و مورد مطالعه قرار گرفت. خبرهای مربوط به فعالیت‌های دموکراتیک هم میهنان و کانون‌های فعال در آنجا جالب توجه بود که متأسفانه به دلیل آنکه دیر به دست ما رسیدند و تا حدودی کهنه شده بودند، از چاپ آنها صرف‌نظر کردیم.

۵ ر.ع. کاناداد با دروهای رفیقانه، اخبار و نشریاتی که در سه نوبت تهیه کرده و برایمان فرستاده‌اید، مورد استفاده هیات تحریریه قرار گرفت. دست شما درد نکند.

۵ دوستان گرامی در «جمعیت دفاع از جبهه جمهوری و دموکراسی در ایران» - بلژیک، نامه و اطلاعیه شما به همراه یک جلد از «گفتارهای سیاسی» تحت عنوان «دموکراسی» واصل شد. از لطف شما سپاسگزاریم.

۵ رفیق گرامی مهرداد در انتظار دریافت طرح‌های تازه شما هستیم و امیدواریم که کماکان از همکاری‌های شما بهره‌مند شویم. موفق باشید.

لیست کمک‌های مالی دریافتی

وحید ۲۰ مارک
سیامک ۱۰۰ مارک
ناصر ۱۰ مارک
اتحاد کار ۱۷۰۰ شیلینگ

کینکل - ولایتی، زوج ناموفق

کینکل وزیر امور خارجه آلمان و یکی از افراد مهم حزب لیبرال این کشور با وجود موضعگیری هفته گذشته جمهوری اسلامی در مورد قتل اسحاق رابین که آنرا مجازات الهی نامیده بود مصمم به دعوت از وزیر همپراز خود ولایتی برای کنفرانس اسلامی بن بود. اما ورق برگشت، کینکل هرگز تصور نمی کرد که اقدام خودسرانه دولت آلمان موجب عکس العملی در پارلمان گردد. برخی از افراد حزب حاکم از جمله «هانیز گایسلر» نیز به پیشنهاد حزب سبزها و حزب سوسیال دموکرات آلمان رای مثبت دادند. از حزب لیبرال نیز افراد برجسته آن از جمله «لامسدورف» نیز در صف مخالفین، کینکل هم حزبی خود را تنها گذاشتند.

این اقدام اولین گسست در سیاست مشترک احزابی بود که دولت آلمان را تشکیل داده اند. یوسکافیشه از حزب سبزها سازماندهی اصلی رای گیری مجلس علیه تصمیم دولت را بعهده داشت.

آنچه که پیش رفت در واقع ضربه به اتوریته وزیر امور خارجه و حزب لیبرال آلمان نیز به حساب می آید. حزب حاکم وقتی که اوضاع را چنین دید حتی برای خاموش کردن اختلافات داخلی به فکر افتاد که وزیر امور خارجه را نیز به استعفاء وادارد. ولی با فروکش سیاسی این مسئله در رسانه های گروهی و جایگزین کردن سفر هلموت کهل به چین این استعفاء نیز جای خود را به حمایت بیشتر از کینکل داد. هلموت کهل در سفر اخیرش به چین عنوان داشت که وی وزیر امور خارجه آینده ما نیز خواهد بود. اما آنچه که ضربه شدید سیاسی

به کینکل بود دعوت از ولایتی بعنوان نماینده رژیم بود که حقوق بشر را حتی به زعم شریک اقتصادیش آلمان، نقض کرده است. صدور اسلحه آلمان به ترکیه و به آتش کشیدن کردستان ترکیه اولین ضربه ای بود که چند ماه پیش به سیاست های خارجی آلمان خورده بود. وزیر امور خارجه آلمان در هفته گذشته مصاحبه ای با مجله اشپیگل (شماره ۱۵) انجام داده بود که در اینجا ترجمه ای بخش هایی از آن را برای اطلاع خوانندگان نشریه می آوریم:

س: شما تلاش دارید که با رژیم ملاها که اسناد اعمال تروریستی آنها رو شده و در منطقه خلیج به تولید سلاح های اتمی مشغول است به توافق برسید؟

ج: ما با موضوعی که آمریکا در رابطه با بنیادگرایی و تروریسم دارد و مبارزه با آنرا در دستور کار خود قرار داده موافقیم. تفاوت ما با آنها تنها در این است که آمریکا در پی ایزوله کردن آنهاست و ما خواهان دیالوگی انتقادی با آنها می باشیم.

س: تغییر آنها از طریق بحث و گفتگو و دیالوگ؟

ج: بله، ایران یکی از مهمترین کشورهای استراتژیک منطقه است که به سادگی نمی توان آنرا از معادلات حذف کرد. ما اروپایی ها - آنگونه که در سند پایانی پارلمان اروپا در سال ۱۹۹۲ عنوان شده است - متفق القولیم که باید از طریق یک گفتگوی انتقادی با ایران، روابطمان را ادامه دهیم. ما آلمان ها در روابطمان با تهران نسبت به حقوق بشر کاملاً با آنها برخورد

کرده ایم. س: بهرجهت به نظر نمی رسد که با آنها برخورد کرده باشید، چرا که نتایج چیزی غیر از این را نشان می دهند.

ج: ما در رابطه با مسئله سلمان رشدی و جریان صلح خاورمیانه با موضعی که ایران گرفته بود شدیداً برخورد کردیم. اما در رابطه با سیاست خارجی باید آهسته این تغییرات را پیش برد. همیشه اینگونه نیست که نتایج خود را سریعاً نشان دهند.

س: «اشمیدباوئر» یکی از وزراء نخست وزیری آلمان سالهاست که بطور مرتب فرش قرمزی را زیر پای رئیس سازمان امنیت ایران، علی فلاحیان باز می کند. چه علایقی بین دولت آلمان و ایران در این زمینه وجود دارد؟

ج: چنین ارتباطی را ما در زمانی پیش می بریم که برای دیگر کشورها حل آن مشکل است. نقض رعایت حقوق بشر در ایران کمی بهتر شده و با ادامه چنین صحبت های مشترکی می توان به نتایج قطعی نیز برسیم. ما از اینگونه گفتگوها استقبال می کنیم.

س: تهران، سفارت خود در بن را مرکز اروپایی برای عملیات مخفی خود ساخته است و این را دولت آلمان بخوبی خبر دارد. چرا با وجود اطلاعاتی که سازمان امنیت آلمان در این مورد اعلام داشته هیچ اقدامی انجام نمی گیرد؟

ج: اخیراً دو کارمند سفارت ایران از آلمان اخراج گردیدند. زمانیکه وزیر امور خارجه چنین اقداماتی را ضروری ببیند انجام خواهد داد. اینکه می گوید کاری انجام نشده کمی بی لطفی است.

اعتراض به سفر ولایتی به آلمان

به فراکسیون پارلمانی مجلس آلمان،

حزب سبزها - بوندیس ۹۰

خانمها و آقایان محترم،

موضع گیری اخیر حزب شما در ارتباط با اعتراض به حضور ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی برای شرکت در سمینار اسلامی که دولت آلمان میبدرت به برگزاری آن در آلمان کرده بود اقدام مثبتی در جهت افشاء چهره ارتجاعی و سرکوبگر رژیم حاکم بر ایران بوده و گامی جدی در رابطه با منزوی کردن رژیم تروریستی ایران در مجامع بین المللی می باشد.

ما از این اقدام درست شما که در راستای دفاع از مبارزات مردم تحت ستم ایران و در محکومیت رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی می باشد دفاع کرده و خواهان تداوم اینگونه حرکت های اعتراضی شما می باشیم.

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۹۵/۱۷/۱۳

متن این اطلاعیه مطبوعاتی همچنین خطاب به فراکسیون پارلمانی مجلس آلمان حزب سوسیال دموکرات آلمان ارسال گردید.

بنیادگرایی اسلامی در این زمان پدیده ایست که باید به آن توجه کافی داشت. اما مسئله ربطی به گفتگو میان دولتمردان ندارد بلکه مسئله عمدتاً بحثی است فرهنگی که باید توسط اروپایی ها و دانشگاهها، میان کلیسا و مراجع اسلامی انجام پذیرد. کنفرانس اسلامی که قرار بود با سیاست نیز خود را بیالاید مسئله ساز گردید.

س: کینکل (وزیر امور خارجه آلمان) در رابطه با دعوت از ولایتی از طرف پارلمان محکوم گردید. اما هلموت کهل بدون هیچگونه اعتراضی به دیدار نظامیان چین رفت. رابطه بین این دو را چگونه می بینید؟

ج: این دو یک تفاوت اساسی با هم دارند. ایران کشوری بنیادگرا با ایده خدابرستانه ایست که تروریسم را سیاست خود قرار داده است. در چین اما ما چشم اندازی را می بینیم که راه درست برخورد به مسائل تامین گردد. نقض حقوق بشر در آنجا با توسعه اقتصادی چین همراه است و کشور می باید بدون مزاحمت اپوزیسیون بازسازی اقتصاد خود را پیش ببرد. این غلط است اما این امید وجود دارد که آزادی سیاسی نیز در آنجا تامین گردد.

مصاحبه مجله آلمانی زبان «اشپیگل» (شماره ۴۷) با «گایسلر» یکی از رهبران اصلی حزب دموکرات مسیحی آلمان (CDU)

س: آقای گایسلر، در پارلمان آلمان شما نیز به طرح عدم برگزاری کنفرانس اسلامی پیوستید. آیا حقوق بشر یکبار به حفظ تفاهم درونی CDU و CSU (احزاب حاکم) تقدم پیدا کرده است؟

ج: مسئله ای که پیش آمده است به تفاهم درونی ائتلاف حزبی ما ارتباطی ندارد بلکه نظر افرادی از این ائتلاف بوده که می خواستند به ورود نماینده دولتی که مرگ اسحاق رابین را «انتقام الهی» ابراز داشته به آلمان خوش آمد نگویند. زمانی که رئیس جمهور کشوری دموکراتیک (آلمان) نیز چنین موضعی را بیان می دارد مطمئناً عکس العمل نمایندگان مجلس نیز نمی توانست چیزی غیر از این باشد.

س: وزیر امور خارجه آلمان بر این نظر است که دعوت از بنیادگرایی از جمله رژیم ایران این امکان دیالوگ را می دهد که بتوان از طریق دامن زدن به این گفتگوهای دو طرفه دموکراسی بیشتری را در آن کشورها تامین نمود. این مفهوم برای شما نیز قابل قبول است؟ ج: طبیعی است که ما به گفتگو نیازمندیم چرا که

اخبار کوتاه

اعلام جرم علیه فلاحیان

روز ۹ دسامبر، رسانه‌های خبری آلمان اعلام کردند که دادستانی کل آلمان، حکم بازداشت وزیر اطلاعات ایران، علی فلاحیان را به جرم دادن دستور ترور و سازماندهی و نظارت بر انجام قتل دکتر صادق شرافکنندی و همراهان در برلین صادر کرده است.

فردای آن روز، یک مقام بلندپایه قضایی دولت فدرال، خیر منتشره را صحیح دانست و اعلام داشت که تمامی تحقیقات انجام شده در جریان دادگاه می‌کونوس نشان‌دهنده آن است که وزیر اطلاعات ایران، شخصاً در تمامی موارد جنایت برلین دخالت فعال داشته است.

اعلام جرم علیه فلاحیان، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، علاوه بر آن که در نوع خود اقدامی بی‌نظیر طی حیات جمهوری اسلامی از سوی یک دولت اروپایی است، در عین حال نشانه‌ی تغییر در روش دولت آلمان در قبال دولت ایران نیز می‌باشد.

لازم به ذکر است که اخیراً نیز، موضوع دعوت از ولایتی برای شرکت در کنفرانس اسلام و اروپا در آلمان، موضوع بحث مجلس آلمان بوده و اکثریت نمایندگان پارلمان آلمان طی مصوبه‌ای به ابتکار حزب سوسیال دمکرات، وزیر خارجه این کشور را موظف نمودند که بدلیل برخورد تاییدآمیز دولت ایران با قتل رابین، از پذیرش ولایتی خودداری کند. فسخ کنفرانس مذکور توسط وزیر خارجه بدنبال این تصمیم، که هدف آن اجتناب از سرشاخ شدن با دولت ایران بود، بحث‌های زیادی را در بن برانگیخت. اعلام جرم علیه فلاحیان می‌تواند تلاشهای وزارت خارجه در بن را نقش بر آب کند.

قتل، بدون مجازات!

براساس ماده‌ی ۱۳۲ قانون مجازات اسلامی که در ۱۷ آبان‌ماه به تصویب مجلس رسید، «هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و

در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند»

ماده‌ی فوق در قانون مجازات اسلامی، دربرگیرنده، یکی از شاه‌بیت‌های اصلی حکومت اسلامی، یعنی بی‌حقوقی مطلق زنان در مسائل مربوط به خانواده و جامعه و قدرقدرتی مرد در تمامی زمینه‌ها را به نمایش می‌گذارد، اما آنچه که در ماده‌ی اخیر با وقاحت تمام بر آن تاکید شده است، فراتر رفتن از تبعیض علیه زنان و صدور اجازته‌ی قتل آنان توسط مردان است. برطبق این قانون هم «علم» به «تمکین» زن، یا «مکره» بودن او در انحصار مرد است و هم خود این «علم» مبنای قضاوت مرد و اجرای مستقیم حکم در انجام قتل می‌باشد.

ماده‌ی فوق به تنهایی بیانگر کامل ماهیت ارتجاعی و عقب‌مانده جمهوری اسلامی و سیستم حقوقی پوسیده و قرون وسطائی آن است.

برنامه‌ریزی (صحیح و اصولی) یا عدم کارایی بیمارستانها!

در سمینار تاسیسات و تجهیزات بیمارستانها، که در اواسط آذرماه جاری برگزار شد، اعلام شد که بیمارستانهایی که در ده سال اخیر ساخته شده‌اند، بجای حداقل عمر مفید بیمارستانها یعنی ۵۰ سال، پس از چند سال دچار مشکل شده و کارآیی لازم را ندارند.

مهدی کرباسیان رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی در این سمینار ادعا کرد که سازمان تامین اجتماعی از سال ۷۱ تاکنون، ۷۴ پروژه بیمارستانی، اداری و مسکونی را به اتمام رسانده و به این ترتیب طی چند سال اخیر در جهت برنامه‌ریزی (صحیح و اصولی) برای اجرا و اتمام پروژه‌های بیمارستانی حرکت کرده است.

اما ماهیت این برنامه‌ریزی «صحیح و اصولی» با سخنان یکی دیگر از شرکت‌کنندگان یعنی

مهندس طاهباز مدیر عامل شرکت خانه‌سازی ایران بر ملا شد. وی از جمله گفت: «متأسفانه واقعیت‌های موجود در بیمارستانهایی که ظرف ده سال اخیر به اتمام رسیده‌اند، نشان می‌دهد که بهره‌برداری بهینه از این سرمایه‌گذاری‌ها بدلیل عدم کارکرد صحیح تاسیسات بعمل نمی‌آید و نارسائی‌های زیادی در این زمینه وجود دارد. جای تأسف است که در بعضی از این بیمارستانها، بیمار در زمستان وسائیل گرم‌کننده و در تابستان وسائیل سردکننده شخصی با خود به بیمارستان می‌آورد»

ننگ فقر با رنگ سبز پاک نمی‌شود!

اوایل آذرماه جاری، نوجوانان ۱۴ ساله‌ای بنام مهدی صحرانی، بهنگام بازی در خرابه‌های آونک‌های شهرک بعثت در خزانه بخارانی، طعمه‌ی آوار ناگهانی یکی از دیوارهای نیمه خراب قرار گرفته و جان سپرد.

مدتی پیش شهرداری تهران برای پاک کردن یکی از سمبل‌های همیشگی فقر یعنی آونک‌ها از چهره‌ی شهر تهران و دادن ظاهری آراسته به شهر، تخریب آونک‌های شهرک بعثت را برای ایجاد فضای سبز در برنامه‌ی کار خود قرار داد. اما متأسفانه پس از تخلیه سکنه، ساختمانها بطور نیمه کاره تخریب شده و به حال خود رها گردیدند. شهرداری حتی زحمت نصب علائم هشداردهنده در مقابل ساختمانهای مذکور را نیز به خود نداد. این محل به این ترتیب به محل بازی بچه‌های شهرک آونک‌نشین تبدیل شد و هنگامی که مهدی ۱۴ ساله در خرابه‌های این آونک مشغول بازی بود، آوار روی او خراب شد و جان وی را گرفت.

تحریم اقتصادی و گرانی هرچه بیشتر

گرانی همچنان سیر صعودی خود را طی می‌کند. براساس گزارشی که در روزنامه‌ی کیهان چاپ شده است، متوسط شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در شش ماه اول سال جاری نسبت به دوره‌ی مشابه سال قبل، ۵۳/۶ درصد و

بهای عمده‌فروشی کالاها طی هفت ماه اول نسبت به دوره‌ی مشابه سال قبل ۶۶ درصد افزایش یافته است. اما آنچه که بیش از هر چه تاثیر تحریم اقتصادی بر بالا رفتن قیمت‌ها را نشان می‌دهد، رشد سریع‌السير قیمت‌ها در یکی دو ماه گذشته است. بر اساس همین آمار، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق شهری کشور در شهریور ماه جاری به عدد ۳۶۲/۴ رسید که نسبت به ماه قبل ۲/۸ درصد و نسبت به ماه مشابه سال قبل در سطحی معادل ۵/۵ درصد ترقی نشان می‌دهد. در مهرماه، یعنی در عرض یکماه شاخص بهای عمده‌فروشی به ۴۸۶/۷ رسیده که نسبت به ماه مشابه سال قبل ۵۸/۳ درصد ترقی نشان می‌دهد. اما گرانی مواد خوراکی، که در مهرماه نسبت به ماه مشابه سال قبل ۶۴/۸ رشد نشان می‌دهد، بالاترین رقم را بخود اختصاص داده است. این رشد سریع قیمت‌ها که معنایی جز فقر و گرسنگی هرچه بیشتر برای مردم ندارد، برخلاف ادعاهای مسئولین دولتی در مورد بی‌تاثیر بودن تحریم اقتصادی، از جمله در نتیجه‌ی فشار تحریم اقتصادی است.

«دریافت مالیات به شکل فعلی خلاف عدالت اجتماعی است»!

تورم و شرایط غیرقابل تحمل فعلی، نمایندگان مجلس را هم به صرافت اجرای «عدالت اجتماعی» انداخته است. دري نجف‌آبادی عضو کمیسیون برنامه و بودجه مجلس با اشاره به اینکه درآمدهای ثابت و پایین کارگران و کارمندان جوابگوی هزینه آنها نیست، گفت که «دریافت مالیات به شکل فعلی اصلاً معنایی ندارد و خلاف عدالت اجتماعی است»، وی خواستار بخشودگی مالیاتی حقوق کارگران و کارمندان به سطح ۳۰۰ هزار ریال شد و اعلام کرد که دولت باید هر سال با توجه به تورم و شرایط اقتصادی کشور حداقل هزینه زندگی را تعیین و نرخ تورم را بر اساس حقوق افرادی که دارای درآمدهای ثابت و پائینی هستند، محاسبه نمایند.

■ مالیات بر تلویزیون

دولت که طی هفته‌های اخیر طرح لایحه بودجه سال ۷۵ را تهیه و آماده برای ارائه به مجلس اسلامی کرده است، اخذ مالیات از دارندگان تلویزیون را تصویب کرده است. این مطلب را حسن حبیبی معاون اول رفسنجانی اعلام داشت، او گفت: به صدا و سیما جمهوری اسلامی اجازه داده شده ماهیانه مبلغی را بعنوان آبونمان از طریق قبض برق مصرفی از کلیه کنتورهای برق به استثنای مصرف کشاورزی، برق روستایی و مصارف کمتر از ۱۵۰ کیلووات دریافت کند و صدر صد آن را به مصرف هدفهای سازمان برساند. حبیبی توضیح نداد که چرا آنانی که تلویزیون ندارند ولی کنتور برق دارند باید مالیات تلویزیون بپردازند.

■ صد میلیون تومان برای مساجد

از سوی مجلس اسلامی، ۱۰۰ میلیون تومان اعتبار برای فعالیتهای مساجد اختصاص یافت. این خبر را مهدوی کنی طی سخنانش در مسجد شهرک آپادانا تهران اعلام کرد. مساجد تا قبل از استقرار رژیم اسلامی، بودجه دولتی دریافت نمی‌کردند. مهدوی کنی بدون توضیحی درباره علت نیاز مساجد به بودجه دولتی از حجم ناکافی آن گله نمود و گفت: این مبلغ با توجه به تعداد مساجد در سطح کشور و تهران و در مقایسه با بودجه هنگفتی که برای ورزش اختصاص می‌یابد بسیار ناچیز است و دولت باید بیش از اینها به مساجد کمک کند.

داده‌اند. مرگ تاسف‌بار کارگرانی که در طول این پروژه قربانی عدم وجود شرایط لازم ایمنی کار شده‌اند، البته برای مدیرعامل مترو یک واقعه‌ی طبیعی است. بطوریکه وی، ضمن اعلام اینککه در طول ساخت مترو، بیست نفر جان خود را از دست داده‌اند با خونسردی اضافه می‌کند که این رقم در مقایسه با استاندارد بین‌المللی و با توجه به حجم پروژه «بسیار ناچیز» است! گرچه ابراهیمی بعنوان مدیرعامل طرح، مسئول فراهم آوردن شرایط ایمنی لازم برای کارگران در محیط کار بوده است، اما وقتی که از وی در رابطه با مرگ ۷ نفر در ایستگاه میدان امام خمینی که در اثر ریزش سطح میدان رخ داد سوال شد، وی شهرداری را مقصر شناخته و از بعهده گرفتن هرگونه مسئولیتی در این زمینه شانه خالی کرد.

■ متروی تهران و مرگ و میر کارگران در حوادث ناشی از کار!

مدیرعامل متروی تهران اصغر ابراهیمی، در اوائل آذرماه در بازدید مسئولان و خبرنگاران از روند پیشرفت‌های مترو، اعلام کرد که تا یکسال آینده خط اول مترو راه‌اندازی خواهد شد. وی با اشاره به اینکه «اگر همکاری شهرداری تهران فراهم می‌شد طرح مترو زودتر از اینها آماده بهره‌برداری می‌گشت اعلام کرد که در حال حاضر ۳۰ کارگاه بصورت شبانه‌روزی مشغول کار هستند. طبق گفته وی در ساختمان متروی تهران که از سال ۶۷ شروع شده است، تا بحال ۲۰ نفر از کارکنان جان خود را از دست

کانون گردآوری و تجدید چاپ آثار بیژن جزنی

اصیل جنبش چپ ایران و دلستانان به این جنبش، ممکن نیست. هم از این رو از شما درخواست می‌کنیم که:

- ۱- هر اطلاعی که درباره زندگی و آثار منتشر شده و منتشر نشده جزنی دارید (منجمله نامه‌های او) را، در اختیار ما بگذارید.
- ۲- کمک‌های مالی خود را در جهت تایپ و چاپ آثار جزنی یا مستقیماً برای ما بفرستید و یا به حساب بانکی «کانون» واریز نمایید.
- ۳- در خصوص هرگونه کمکی از جمله تایپ، چاپ و توزیع مجموعه آثار جزنی ما را آگاه کنید.
- ۴- دوستان و آشنایان خود را از تشکیل «کانون گردآوری و تجدید چاپ آثار بیژن جزنی» با خبر کنید. نشانی در اروپا:

Postlagerkarte
Nr. 157351 E
60001 Frankfurt Am Main
Germany

شماره حساب بانکی:

J.G.
ACCOUNT NO. 05289-05565
BANK OF AMERICA
RESEDA, CA 91335, USA

باباعلی، میهن جزنی، حیدر، ناصر مهاجر، پرویز نویدی
شهریور ۱۳۷۴، سپتامبر ۱۹۹۵

بیست سال از مرگ بیژن جزنی، یکی از بنیانگذاران جنبش فدائیان خلق ایران و طلایه‌داران راه آزادی در دوران استبداد پهلوی می‌گذارد. اما هنوز مجموعه کتابها و نوشته‌های او گرد نیامده و انتشار نیافته است. این آثار که بیشتر بین سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۳، در درون زندانهای حکومت محمدرضا شاه به نگارش درآمد و یکی از رکن‌های آموزش سیاسی نسلی از مبارزین جنبش چپ ایران شد، حتی پس از انقلاب ۱۳۵۷ هم به دلایل گوناگون و از جمله اهمال رهبران سازمان فدائیان خلق انتشار نیافت، یا که محدود انتشار یافت و در پی که پاره‌ای در پیگردهای جمهوری اسلامی برای همیشه از دست رفت.

برای گردآوری آنچه از کتاب‌ها، ترجمه‌ها، دست‌نوشته‌ها و نامه‌های رفیق بیژن جزنی برجای مانده و نیز تصریح تاریخ انتشار و چگونگی انتقالشان به بیرون از زندان، تدقیق مآخذ و مراجع و تحشیه و تنقیح آنها، چه بسا به بسیج حافظه شفاهی بسیار کسان نیاز باشد. از دست‌اندرکاران و پشتیبانان جنبش آزادی‌خواهانه مردم ایران گرفته تا مخالفان آن.

بدین منظور امضاء کنندگان این اطلاعیه کانون گردآوری و تجدید چاپ آثار بیژن جزنی را بنا نهاده‌اند. «کانون» همچنین بر آن است که با انتشار جنگی درباره بیژن جزنی و انعکاس کلیه آراء و برداشتهای موجود درباره او، سوره‌های گوناگون شخصیت و فعالیت‌های این مبارزه راه آزادی را باز تاباند و نیز میراث معنوی جزنی و تاثیر آن بر جنبش کنونی را، پیداست که رسیدن به این هدف جز از راه همیاری و همفکری دوستان بیژن جزنی، پایبندان به پاسداری از سنتهای

بقیه از صفحه ۲

شانه خالی کردن دولت....

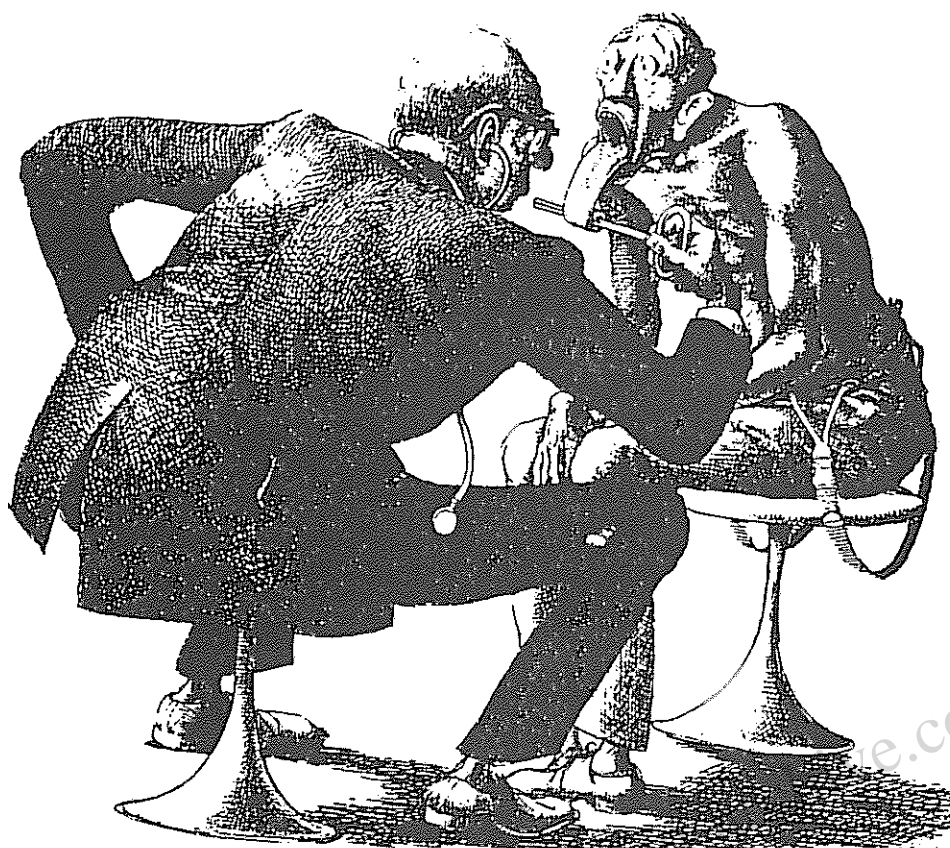
قطع کردند.

دهند. از طرف دیگر، به دلیل عدم امکان مراجعه بیماران، بخش قابل ملاحظه‌ای از امکانات بیمارستانهای بزرگ نیز بلااستفاده و عاطل و باطل می‌مانند. (برپایه تحقیقی که اخیراً در مورد ۱۲ بیمارستان انجام گرفته، نسبت اشغال تخت آنها به طور متوسط ۵۸ درصد بوده است) (اطلاعات ۱۳۷۴/۴/۱۸). این دسته از مراکز درمانی برای تامین هزینه‌ها و حقوق پرسنل و بالاخره نیل به «خودگردانی» یا باید باز هم تعرفه‌ها و بهای خدمات خودشان را بالا ببرند یا این که به طور کلی کارشان را تعطیل نمایند. در چنین اوضاع و احوالی، عدم پذیرش بیماران که احتیاج به فوریت‌های پزشکی داشته ولی پول کافی ندارند و یا عدم ارائه خدمات درمانی ضروری به بیماران، که اخبار آن گاهی در روزنامه‌ها نیز بازتاب می‌یابد، به عنوان یک قاعده «عادی» و «طبیعی» در می‌آید. در اثر اعتراضات عده‌ای از پزشکان و گروههایی از مراجعه‌کنندگان و مردم، وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی که از مجریان و مبلغان اصلی این طرح بوده و هست، ناگزیر به اعتراف گردید که «طرح خودگردانی بیمارستانهای دولتی در شرایط کنونی قابل اجرا نیست». در همین حال، برای جلوگیری از گسترش اعتراضات، دولت ناگزیر شد که از اینجا و آنجا میزان محدودی منابع مالی جمع و جور کرده و در اختیار برخی از بیمارستانها بگذارد (اطلاعات ۱۳۷۴/۸/۱۵). لکن سیاست دولت در این زمینه تغییری اساسی نکرده است و برآنست که پولی کردن خدمات درمانی را تا هر جا که بتواند عملی کند.

یکی دیگر از هدفهای عمده دولت در همین رابطه، خصوصی‌سازی مراکز و موسسات درمانی دولتی است که در چارچوب سیاست خصوصی کردن بخش عمده‌ای از فعالیتهای دولتی، از جمله خدمات درمانی و اجتماعی، و حاکم کردن ملاحظات صرفاً تجاری بر تولید و عرضه‌ی این گونه خدمات، دنبال می‌شود. تاکنون نیز مقررات مربوط به واگذاری و فروش بیمارستانهای «نیمه تمام» دولتی به بخش خصوصی به تصویب رسیده که عمدتاً به دلیل عدم استقبال سرمایه‌داران بزرگ، موفقیت چندانی نداشته است. در مورد بیمارستانهای دولتی در هنگام ارائه لایحه «نیمه همگانی خدمات درمانی»، صریحاً عنوان شده بود که «تا پایان برنامه پنجساله دوم امر واگذاری و اداره اقتصادی بیمارستانهای دولتی کشور تحقق و پایان یابد» (ماده ۱۵ لایحه)، اما این پیشنهاد به تصویب مجلس نرسید. یکبار دیگر نیز، در موقع بحث و بررسی بودجه ۷۴، پیشنهاد واگذاری بیمارستانهای دولتی به بخش خصوصی، مطرح

در قانون بودجه سال جاری که از اول فروردین به اجرا درآمده است، «بودجه جاری» دانشگاه علوم پزشکی و بیمارستانهای سراسر کشور کلاً حذف گردیده است، در حالی که قانون «نیمه همگانی» قرار بوده از مهرماه امسال، و آنهم طی پنجسال، به اجرا گذاشته شود. تبصره ۱۰ قانون بودجه مقرر داشت که بخش اعظم بیمارستانهای دولتی، و از جمله کلیه بیمارستانها و مراکز وابسته به دانشگاه‌های علوم پزشکی، هزینه‌های جاری خودشان را از محل «درآمدهای اکتسابی»، یعنی دریافت هزینه‌های درمانی و خدماتی و اداری از بیماران، تامین کرده و بدین طریق، در واقع، «طرح خودگردانی» را به طور گسترده به اجرا درآورند («اتحاد کار» شماره ۱۳). طبق این «طرح»، حتی حقوق و دستمزد پزشکان و کارکنان بیمارستانها نیز بایستی از راه درآمدهای حاصله از خدمات درمانی تامین و پرداخت گردد. بر این اساس، مجموعه بیمارستانهای مذکور موظف شدند که، به هر ترتیبی، ۱۲۳/۵ میلیارد تومان هزینه‌های جاری خودشان را از طریق ارائه و فروش خدمات فراهم آورند، مثلاً دانشگاه علوم پزشکی و بیمارستانهای وابسته به دانشگاه تهران ۱۳ میلیارد تومان، دانشگاه علوم پزشکی بهشتی (ملی) ۱۳/۳ میلیارد تومان و... چنین مقرراتی، در واقع، به معنی آن بود که، صرفنظر از اجرا یا عدم اجرای چیزی بنام «نیمه همگانی»، اصلاً دولت نمی‌خواهد بودجه‌ای برای اداره فعالیت‌های جاری بزرگترین و مهمترین بیمارستانهای کشور اختصاص بدهد و آنها را ناگزیر می‌کند که برای تامین چنین بودجه‌ای، جیب‌های مراجعه‌کنندگان خودشان را که اکثراً از اقشار تهیدست و کم‌درآمد هستند، خالی نمایند. نتیجه‌ی تحمیل چنین شرایطی، با توجه به تجارت گذشته یا زمینه‌چینی‌های قبلی، کاملاً آشکار و قابل پیش‌بینی بود: از یک طرف سرگردانی و درماندگی مضاعف برای انبوه بیماران که، به عنوان تنها امکان، به این بیمارستانها روی آورده بودند، عدم امکان معالجه آنها، افزایش خطر شیوع بیماری‌های مسری، افزایش مرگ و میر، و همه درد و رنج غیرقابل وصفی که بر آنان و خانوارهای آنها تحمیل می‌شود. حتی آن دسته از بیماران که، به هر ترتیبی، مخارج سنگین معاینه و معالجه خود را فراهم می‌آورند، غالباً مجبور می‌شوند که لوازم اولیه جراحی و آزمایشگاهی و یا داروهای مورد نیاز را با دوندگی فراوان از این یا آن داروخانه دولتی یا خصوصی، از این یا آن دلال و بنگاه در «ناصر خسرو»، تهیه کرده و به بیمارستان تحویل

واقعیت تلخ اینست که به دلیل مجموعه شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم، که رژیم اسلامی هرچه بیشتر بر وخامت آن می‌افزاید، میلیونها خانوار شهری یا روستایی در حال حاضر امکان پرداخت حق بیمه ماهانه را ندارند و به فرض آن که، به هر زحمت، حق بیمه ماهانه را نیز بتوانند مرتباً پردازند امکان پرداختن ما به التفاوت هزینه‌های فزاینده دارو و درمان را ندارند. به عنوان مثال، در حال حاضر حدود ۵ میلیون نفر بیکار وجود دارد که عملاً هیچگونه ممر درآمدی ندارند. در میان شاغلان نیز کم نیستند کسانی که شغل ثابت و دائمی، و بنابر این درآمد قابل اتکالی، ندارند. صدها هزار نفر از دانشجویان نیز به زحمت می‌توانند هزینه‌های خوراک، مسکن، ایاب و ذهاب، کتاب و کاغذشان را فراهم نمایند. در قانون «نیمه همگانی» رژیم ظاهراً پیش‌بینی شده است که دولت بخشی از حق بیمه‌سرايه و هزینه‌های درمانی گروهی از بیمه‌شدگان را خواهد پرداخت. ولی باید گفت که اولاً تشخیص گروهها و افراد «نیازمند» یا «آسیب پذیر» برعهده خود ارگانهای حکومتی مانند «کمیته امداد خمینی» و یا «هیات وزیران» گذاشته شده است (ماده ۱ و ۱۳ قانون مذکور). ثانیاً در صورت تحقق چنین وعده‌ای نیز عملاً فقط گروههای محدودی مانند «جانبازان» معلولین، و یا افراد تحت پوشش «کمیته امداد خمینی» و «سازمان بهزیستی» و غیره را شامل خواهد شد. ثالثاً غالب این گونه «کمک»ها یا «تخفیف»ها نیز، طبق همین قانون، حالت موقتی داشته و در واقع برای جا انداختن این طرح عنوان شده است، چنان که میزان حق بیمه سرانه، «فرانشیز»، دامنه‌ی شمول بیمه به لحاظ خدمات درمانی ارائه شده و یا محدوده‌ی «کمک»های دولتی، در عمل، صرفاً از طرف دولت و یا ارگانهای وابسته به آن تعیین گردیده و یا تغییر خواهد یافت (مواد ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۵) و هیچگونه نظارت یا مشارکتی در این تصمیم‌گیری‌ها از طرف بیمه‌شدگان یا گروههای شغلی و صنفی و یا نمایندگان آنها امکان‌پذیر نخواهد بود. رابعاً سیاست عمده دولت، در قالب سیاست «تعديل»، پولی کردن خدمات درمانی است و بنابر این، بجز موارد اضطراری و استثنائی، اساساً قصد پرداخت یا ادامه‌ی پرداخت بخشی از حق بیمه و هزینه‌های درمانی بیمه‌شدگان در آینده را ندارند، همان طور که حتی قبل از شروع اجرای طرح «نیمه همگانی» اشان، بودجه بیمارستانهای دولتی را



گردیده ولی نهایتاً تصویب نشد. علت اصلی عدم تصویب آن، در این مقطع، اختلافات جناحهای رقیب حکومتی در مورد شیوه، شرایط و دستجات بهره‌مند شونده از واگذاری، و همچنین شکایات و اعتراضات گروهی از پزشکان و کارکنان بیمارستانها بوده است (اخراج بخشی از کارکنان شاغل در بیمارستانها، یکی از پیامدهای قطعی واگذاری آنهاست). با وجود اینها، آشکار است که چنین سیاستی از جانب جمهوری اسلامی کماکان دنبال می‌شود تا در فرصت «مناسب» عملاً به اجرا درآید. پیاده شدن طرح «خودگردانی» در سطح گسترده و اجرای طرح «بیمه همگانی» مورد بحث که همچنین آغاز و گسترش فعالیت‌های بنگاههای بیمه خصوصی را نیز تعقیب می‌نماید، طبعاً زمینه‌های «مساعده» دیگری را برای عملی کردن نهایی فروش بیمارستانهای دولتی به سرمایه‌داران خصوصی فراهم می‌سازد. در صورت تحقق این امر، سلب مسئولیت دولت از خودش در مورد تامین خدمات درمانی هم کامل می‌شود.

مسئله مهم دیگر در ارتباط با طرح «بیمه همگانی» رژیم اینست که نه فقط بیمه درمانی کارکنان دولت و بیمه درمانی افراد نیروهای مسلح (که هر کدام تا به حال در چارچوب سیستم جداگانه‌ای ایجاد شده و فعالیت می‌کردند و خدمات محدودی را در زمینه‌های دارو و درمان به مشمولین عرضه می‌نمودند) بلکه بیمه درمانی کارگران و خانوارهای کارگری، که اساساً بر مبنای مقرراتی متفاوت، در چارچوب قانون تامین اجتماعی، و با بهره‌گیری از حق بیمه (سهم درمان) کسر شده از حقوق و دستمزد کارگران برقرار و ایجاد گردیده، را نیز در درون طرح مذکور قرار داده است. جمهوری اسلامی، بدون آن که اصلاً اسباب و زمینه‌های لازم در جهت گسترش بیمه به منظور برخورداری سایر اقشار و گروههای شغلی نیازمند از خدمات بیمه‌ای را فراهم ساخته باشد، به یکباره امکانات و ذخائر بیمه درمانی کارگری را قاطی «طرح»ی کرده است که آغاز و انجام آن نامعلوم، و تنها هدف عمده‌ی آن، چنان که گفته شده شد، توجیه و لاپوشانی اقدامات رژیم برای طفره رفتن از انجام مسئولیت‌های قانونی خود آنست. بحث پیرامون این مسئله فرصت دیگری می‌طلبد، اما همین قدر می‌توان اشاره کرد که با این تسهیلات محدود و رژیم، همان اندازه خدمات و تسهیلات محدود و ناکافی هم که سازمان تامین اجتماعی تا به حال به بیمه‌شدگان عرضه می‌کرد، به صورت جدی زیر علامت سؤال قرار گرفته است.

نابسامانی و اختلال در تامین خدمات درمانی و بهداشتی که در چارچوب نظام حاکم

سابقه‌ای طولانی دارد، به واسطه‌ی اقدامات و سیاستهای اخیر آن شدت و حدت یسابقه‌ای پیدا کرده است. همین سطح محدود از امکانات، تاسیسات و تسهیلات درمانی و بهداشتی که طی سالیان دراز از محل دسترنج توده‌های مردم و فروش ثروتهای ملی فراهم آمده، و عملاً هم تناسبی با نیازهای فزاینده جامعه ما ندارد (به عنوان یک نمونه می‌توان یادآور شد که در حال حاضر در ایران به ازای هر هزار نفر فقط ۱/۵ تخت بیمارستانی موجود است، در صورتی که متوسط استاندارد در سطح خاور میانه حدود ۴ تخت و در کشورهای پیشرفته بیش از ۷ تخت برای هزار نفر است) در نتیجه سیاستهای غلط، سوءمدیریت و بی‌کفایتی مسئولان دولتی نمی‌تواند در جهت تامین احتیاجات مبرم اکثریت وسیعی از اقشار جامعه مورد بهره‌برداری قرار گیرد. رژیم حاکم که بخش عمده‌ای از درآمدها و ثروتهای جامعه را در چنگ خود گرفته است، حال با وقاحت تمام به یکباره از تمامی وظائف و مسئولیت‌های عرفی و قانونی خود در زمینه تامین حداقل نیازهای دارو و درمان مردم شانه خالی می‌کند و با فریبکاری همیشگی

خود نام آن را نیز طرح «بیمه همگانی» می‌گذارد. این چنین سیاستی، آشکارانه بیمه‌ای، نه دولتی و نه حتی خصوصی است، در مراکز اصلی سرمایه‌داری، در جاهایی که ثروتها و امکانات عمده جامعه در انحصار سرمایه‌داران بزرگ قرار دارد نیز دولتهای حاکم نمی‌توانند یکباره و یکجانه از مسئولیت خود در قبال تامین خدمات درمانی ضروری وسیع‌ترین گروههای مردم سرباز بزنند. در جامعه ما که دولت حاکم سهم عمده‌ای از منابع و امکانات را در دست خود قبضه کرده است، نه سیستمی شبیه سیستم دولتی برقرار است (که بیمارستانهای دولتی را هم می‌خواهد «خودگردان» کند) و نه چیزی مشابه نظام بیمه‌ای واقعی در حد امکانات و متناسب با نیازهای جامعه (که همین سیستم‌های محدود بیمه موجود را هم مخدوش کرده و مختل می‌سازد). شاید بتوان نام چنین بازار آشفته‌ای را سرمایه‌داری به شیوه‌ی اسلامی گذاشت. هرچه باشد، سیاست و سیستمی کاملاً ضدانسانی است که هیچ اعتنایی به سلامتی و سرنوشت انسانها ندارد.

به مناسبت دهمین سالگرد سکوت سعدی

مصاحبه با نسیم خاکسار درباره‌ی سعدی و آثار او

دوم آذرماه مصادف بود با دهمین سالگرد مرگ نویسنده بزرگ میهن ما، دکتر غلامحسین سعدی، به همین مناسبت از نسیم خاکسار نویسنده سرشناس معاصر درخواست کردیم به پرسش‌های ما پیرامون زندگی و شخصیت و آثار سعدی پاسخ گوید که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. نسیم خاکسار در دوران تبعید نیز آثار متعددی در زمینه داستان، نمایشنامه نقد و مقاله به رشته تحریر درآورده که در مجلات و نشریات گوناگون خارج از کشور و یا به صورت مجموعه منتشر گشته است. او هم اکنون سرگرم نگارش داستانی باعنوان «اگر شکنجه بگذارد» است که بزودی آماده چاپ خواهد شد.

می‌زند تا آخرین پیامش را که صورت قانون دارد به او دیکته کند. طنز این نمایشنامه بسیار قوی است و در تمام گفته‌های استوار با تیمسار مرگ آن قدر قدرت بانگ می‌شود.

س: و سعدی به عنوان یک روشنفکر انقلابی را چگونه می‌بینی؟

ج: این نام ترکیبی «روشنفکر انقلابی» فکر می‌کنم هنوز برای ما، یعنی حداقل برای جنبش چپ ما، معنای روشنش را پیدا نکرده است. بنظر می‌آید بیشتر مراد ما روشنفکری است که عضویت در جریان‌های انقلابی دارد و یا از جریان‌های انقلابی هواداری می‌کند. گرچه سعدی تا آخر عمرش هیچگاه از جنبش انقلابی جدا نبود و جدا از کار اصلی خود در تماس نزدیک با آنها

بود، اما به نظر من چهره اصلی هر نویسنده را کار او می‌سازد، نوشتن برای او عمل است. عرصه جدل او با بیداد، نوشتن است. گرچه تماس نزدیک نویسنده با روح طغیان در جامعه امکان ابداع برای او فراهم می‌کند اما چگونگی بازتاب آن در کارش است که می‌تواند از او روشنفکر و یا نویسنده‌ای انقلابی بسازد. و اصولاً گاهی آماج نویسنده با آماج انقلابیون در یک زمان که آن را می‌توانیم سیاست روز بخوانیم ممکن است نخواند. برای مثال کارهای داستایوسکی. اما می‌بینیم باید سال‌ها بگذرد تا همین روشنفکران انقلابی دریابند که داستایوسکی با رسوخ در ذهن همان‌هایی که قصد دگرگونی در جامعه داشتند بر چه مسائل ریشه‌ای هنوز حل نشده انسان، بخوان

عرصه تحقیقات اجتماعی صرف این می‌شد که برای این معضل اجتماعی که جامعه ما در چه مرحله تاریخی است؟ و یا سرمایه‌داری وابسته چه تاثیری روی زندگی مردم گذاشته است؟ پاسخی در خور پیدا کند. سفر کردن‌های سعدی بیشتر از جنبه پیدا کردن شناخت بر همین معما بسود. در «گور و گهواره» که اخیراً آن را خوانده‌ام خوب خیلی روشن می‌بینید که حاشیه‌نشین‌ها، آدم‌هایی که از روستا رانده شده‌اند و کار و باری در شهرهای بزرگ ندارند زیر ذره‌بین نگاه او رفته‌اند. سعدی با پرداختن به زندگی آنها برای مثال بر یک نقطه انفجاری در وجود آنها اشاره می‌کند. یعنی که این‌ها به هر حال نقشی در آینده جامعه ما خواهند داشت. او با اشاره به این که

دهان‌های زیادی برای بلعیدن آنها گشوده شده است زنگ خطر را می‌زند. سعدی در انتخاب زمینه اجتماعی برای کار دیدی بسیار روشن و پیشرو داشت. و خیلی سریع عمل می‌کرد. من در یک جا به یکی از نمایشنامه‌های او اشاره کرده‌ام به نام «خانه روشنی» این نمایشنامه را سعدی در سال ۴۳ و یا ۴۴ نوشت. و در همان وقت یک اجرای تلویزیونی هم از آن شد. سعدی در این نمایشنامه با زبانی سمبولیک انقلاب سفید کذائی و لویحی را که سال به سال بر آن اضافه می‌شد به مسخره گرفت. داستان نمایش چندان پیچیده نیست. تیمساری فلج، پیر و از کار افتاده، سمبول رژیم نظامی و در حال فرو ریختن، در بستر مرگ گماشته‌اش را که استواری است صدا

سؤال: نسیم خاکسار، با تشکر از فرصتی که به ما داده‌ای، ده سال از سکوت غلامحسین سعدی (گوهر مراد) می‌گذرد. می‌خواهیم بدانیم از نظر شما سعدی در ادبیات معاصر ایران چه جایگاهی دارد؟ او چه اقشار اجتماعی را مورد خطاب قرار می‌داد و موضوع یا موضوعات محوری آثار او کدامست؟

جواب: پاسخ بخش اول پرسش‌تان را فکر می‌کنم خودتان می‌دانید. سعدی یکی از بزرگترین نویسندگان ادبیات معاصر ماست. در وجود او قله آتشفشانی از نیرو و خلاقیت نهفته بود. برای همین اگر به فهرست کارهای او نگاهی بکنید می‌بینید او در بیشتر زمینه‌های ادبی فعال بوده است. از نوشتن نمایشنامه که کار اصلی او بود و در این عرصه از پیشروان تئاتر امروز ایران است، تا داستان کوتاه و رمان و نیز سفرنامه و کارهای تحقیقاتی که برای تاریخ ادب معاصر ما هر کدام گنجینه‌هایی‌اند.

و اما در پاسخ به این بخش از پرسش‌تان که چه اقشار اجتماعی مورد خطاب او بود که منظورتان را قسمت پایانی جمله‌تان (که زندگی و کار کردار کدام قشر اجتماعی از مردم محور کارهایش بود) روشن‌تر می‌کند، در یک کلمه می‌گویم: مردم، کتاب‌ها و داستان‌هایش اکنون در اختیار نیست که با دقت چگونه و چطور آن را شرح دهم و یا قشر خاصی را برجسته کنم. وقتی می‌گویم مردم منظورم هر جا که مردمند، برای مثال روستا، زندگی روستائیان ما، نگاه به آنها، کار به نوع پرداخت و شکل‌پذیری آن در کارهای او ندارم، زمینه بسیاری از کارهای اوست. مجموعه داستان‌های به هم پیوسته «عزاداران بیل» در این زمینه یکی از آثار ماندنی او در ادبیات ماست. واقعیت‌گرایی و سمبولیسم که سعدی بیشترین گرایش را در هنگام آفرینش به آنها داشت در این کار به اوج خود می‌رسد. در آن سال‌ها بخش عمده‌ای از نیروی روشنفکری چه در عرصه ادبیات و چه در





انسان روشنفکر انگشت گذاشته است. مسائلی که ما هنوز گریبانگیرش هستیم.

ساعدی در کارهایش از دل می‌نوشت، و این راز ماندگاری کارهای اوست. و این برای نویسنده‌ای که همیشه در فعالیت اجتماعی شرکت داشت و به همین خاطر بارها طعم تلخ زندان و شکنجه را کشیده بود یک امتیاز است.

در مورد فعالیت‌های اجتماعی او فکر نمی‌کنم لازم به توضیح زیاد باشد. همه کم و بیش از فعالیت‌های او همراه آل احمد و دیگران در راه انداختن کانون نویسندگان ایران مطلع‌اند. این یک حقیقتی است که از این جنبه او کارنامه درخشانی دارد. چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب که مستقیم درگیر با تشکیلاتی بود. و به همین خاطر سفر می‌کرد. در این‌جا و آن‌جا سخنرانی داشت. یادم می‌آید وقتی بعد از انقلاب مسئله خلق عرب رخ داده بود سفری داشت به آن‌جا، و یا وقتی کارگران جنوب دست به اعتصاب زده بودند. او جستجوگر بود. خوش داشت حالا هم که مستقیم وارد فعالیت سیاسی شده است ننشیند در مرکز و دل خوش کند به گزارشاتی که به او می‌رسد. من در همین زمینه هم که چهره او را دنبال می‌کنم باز همان نویسنده‌ای را می‌بینم که در سال‌های ۴۳ و یا ۴۴ راه افتاده بود در مناطق جنوبی تا بعد حاصل کارش را که مجموع داستان «ترس و لرز» می‌شد بنویسد و یا سفرنامه‌اش را.

س: شخصیت ساعدی و خصائل او زبانه‌زد تمامی کسانی است که او را از نزدیک می‌شناسند. از این خصائل و، اگر ممکن است، گوشه‌هایی از زندگی او را برایمان بگویید.

ج: من ساعدی را بار اول در سال ۴۳ یا ۴۴ دیده بودم وقتی آمده بود جنوب. آن موقع برادرم منصور و ناصر تقوایی با کمک دیگر بچه‌های جنوب که حالا خیلی از آنها برای خودشان نامی دارند «هنر و ادبیات جنوب» را در می‌آوردند. انتشار همین گاهنامه ادبی که بیش از هشت شماره آن در نیامد و همه ما که به نحوی با آن کار می‌کردیم به زندان افتادیم باعث شده بود که خیلی از دوستان نویسنده از جاهای دیگر به جنوب بیایند. هم دیداری و هم گفتگو و گپی. بعد هم که از زندان درآمد گاهی که می‌آمدم تهران برای دیدن سعید به او هم سر می‌زدم. یکبار که در این دیدار دیدمش تازه از یک دستگیری آزاد شده بود. او را سخت زده بودند. خیلی پر روحیه بود. همه‌اش از احوال بچه‌های

جنوب می‌پرسید. مواظب همه بود. یادم می‌آید در همان دیدار به سعید می‌گفت که سیبیل‌اش را کوتاه کند و یا بتراشد. می‌گفت در بازجویی‌ها از او زیاد پرسیده‌اند. گویا ساواک هنوز از سعید فقط سیبیل‌هایش را می‌شناخت. بعد که در کار درآوردن جنگ الفبا شد یکبار دیگر هم او را دیدم. در محل انتشارات امیرکبیر، فکر می‌کنم خیابان سعدی. این بار واسطه ملاقات مرتضی کریمی بود. یکی از بچه‌های چریک که بعدها در نبرد با جمهوری اسلامی کشته شد. قرار شد که برای او کار بفرستم که دوباره زندان افتادم و نشد. تا انقلاب شد و مسائل کانون. و باز همچنان می‌دیدمش. و بعد تبعید. می‌بینید که زندگی ساعدی به راستی از زندگی خیلی‌ها جدا نیست. و اگر روی همین خصلتش تاکید کنیم می‌توانیم بگوییم. او نویسنده‌ای بود که با مردم بود. شاید برای همین هم بود که غربت و دوری از مردم را نمی‌توانست تحمل کند. او دوستانش را در همین‌جا هم داشت. خانه‌اش در تبعید میعادگاه کسانی بود که گاه سال‌ها همدیگر را ندیده بودند.

س: برخی مرگ ساعدی را با خودکشی هدایت مقایسه می‌کنند. به نظر شما جای قیاسی هست؟

ج: من واقعاً درکی از این مقایسه به خصوص در این مورد ندارم. در کار و در آفرینش تشابه زیادی بین آنهاست. مثلاً هر دو زاویه دید مشترکی روی جامعه داشتند. جامعه بسته ما که مذهب بدجوری به آن شکل داده است مورد نظر هر دوی آنهاست. پیرمرد خنز پنزری هدایت با کمی تغییر می‌شود همین شخصیت «پدر» در داستان آشغال‌دونی، و عباس آقا در

زبورک خانه با کمی تغییر می‌شود «دش آکل». همان فضای خاک بر سر و نکبت‌زده‌ای که داستانهای هدایت را پر کرده است در خیلی از کارهای ساعدی هم است. از این نظر این جنبه پراهمیت ساعدی است بنظر من. چون هر کار خوبی حکم ریشه را پیدا می‌کند. و بعدی‌ها اگر در راه درست افتاده باشند خودبخود به آن گره می‌خورند. برای نمونه در شعر اول نیما را داریم و بعد اخوان و شاملو و فروغ و آتشی و خوئی. خوب البته استقلال در کار هم هست. ما وقتی به این کارها نگاه می‌کنیم فقط می‌توانیم روی درجه حساسیت آنها به رخدادهای اجتماعی تاملاتی بکنیم. و اما اگر منظور زنده کردن آن بحث قدیمی است که مثلاً هدایت نوید بود و از این حرف‌ها و بعد همین او را به خودکشی کشاند. خوب این حرف خیلی آب‌بر می‌دارد. به خصوص وقتی کارنامه او را که می‌گذاریم برابرمان می‌بینیم که در همین مقدار، بیش از خیلی عمر کرده‌ها کار کرده است. ساعدی هم. شاید نه به گفته جویس که در دوبلینی‌ها از آن‌هایی که زود مردند اما روشنی بخش زندگی ما شدند ستایش می‌کند شاید به گفته بهرننگ خودمان (البته نقل به معنا) مهم نیست که چقدر عمر کنی مهم آن است که چه آتشی در دل ما روشن کرده‌ای.

س: بی‌تردید کار و پیکار ساعدی توسط دیگر نویسندگان و هنرمندان وطن ما ادامه یافته است. در این فرصت کوتاه مایلیم از کارهای اخیر خودتان بشنویم.

ج: در این مورد بهتر است خودتان بنویسید. به قول اسماعیل عزیز، که امیدوارم رستمانه این خوان بلا، اندوه سنگین فقدان هومن عزیز را هم پشت سر بگذارد، قبول؟

ملاحظات در باره ی کنگره ی «راه کارگر»

حیدر

کمونیسم مبارزه می کند امری است بدیهی و گرنه تشکل کمونیستی مفهوم و معنای واقعی خود را از دست خواهد داد. ولی این بهیچوجه بدان معنی نیست که یک تشکل کمونیستی که در جامعه ای شکل می گیرد، صرفنظر از اینکه اوضاع بین المللی چگونه است و آن جامعه در چه وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد، از آلترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم حاکم دفاع کرده و برای آن مبارزه کند. نمونه های تاریخی در این باره ی آنقدر فراوان است که شاید نیازی به توضیح نباشد ولی برای روشنتر شدن موضوع به یک مورد اشاره می کنیم. همه می دانیم حزب بلشویک، که کمونیست بودن آن مورد تایید رفقای راه کارگر هم است، قاطعانه و بدون تزلزل برای تحقق سوسیالیسم و کمونیسم مبارزه می کرد ولی در عین حال در شرایط مشخص روسیه، در برابر تزاریسم از آلترناتیو دموکراتیک و حکومت دموکراتیک کارگران و دهقانان دفاع می نمود.

البته غرض از اشاره به این تجربه تاریخی آن نیست که ما هم می باید در ایران استراتژی و تاکتیک حزب بلشویک را کپی کنیم. اکنون ما نه در آغاز قرن بیستم، بلکه در آستانه قرن بیست و یکم قرار داریم که اوضاع بین المللی بسیار تغییر کرده است. جامعه امروزی ایران هم جامعه آنروزی روسیه نیست. فقط می خواهیم این موضوع روشن شود که صرف اینکه یک تشکل، تشکل کمونیستی است کافی نیست که از آن نتیجه بگیریم پس باید برای آلترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم حاکم مبارزه کند. یک تشکل کمونیستی بسته به اوضاع بین المللی و شرایط مشخص جامعه، ضمن مبارزه برای سوسیالیسم، از آلترناتیو دموکراتیک در برابر رژیم حاکم نیز می تواند دفاع کند.

اوضاع بین المللی در یک دهه اخیر دستخوش دگرگونی های مهمی شده است. بلوک شرق از هم پاشیده و تقابل دو بلوک بندی به سر رسیده و با «تک قطبی» شدن مناسبات بین المللی، تضاد و رقابت مابین قطبهای امپریالیستی، امریکا، اروپا و ژاپن در حال گسترش است. جنبش کمونیستی در کلیت اش با بحران عمیقی روبروست و جنبش طبقه کارگر، علیرغم بحران سرمایه داری در حالت تعرض نیست.

اگر در گذشته در استراتژی گذار به سوسیالیسم روی حمایت بلوک شرق حساب می کردیم، امروزه حداقل روشن شده است که ارزیابی های گذشته ما از توان و ماهیت بلوک شرق اشتباه و غلط بوده است. مضافاً اینکه امروزه

دستور قرار داد. اینکه این تصمیمات درست بوده و یا نه بجای خود قابل بررسی است ولی در هر صورت این روند می تواند و باید از زاویه انتقادی مورد بررسی قرار بگیرد.

البته رفقای راه کارگر حق دارند که نظر خود را تغییر دهند و تصمیمات جدیدی اتخاذ کنند ولی در اینصورت، ارزیابیها و تصمیمات قبلی خود را باید مورد انتقاد قرار داده و دلایل تغییر نظرات و اتخاذ تصمیمات جدید را توضیح دهند.

از مساله فقدان روحیه انتقادی که بگذریم به مصوبات کنگره می رسم. کنگره مسائل مختلفی را مورد بررسی و تصویب قرار داده است که در اینجا ما به تاملی حول سه مساله مهم یعنی مصوبات کنگره درباره ی آلترناتیو در برابر رژیم جمهوری اسلامی، اتحاد چپ کارگری و اتحاد بزرگ و مناسبات با اقلیت راه کارگر بسنده می کنیم.

مساله آلترناتیو

یکی از مصوبات مهم کنگره دوم، تاکید بر آلترناتیو سوسیالیستی است. گزارش کنگره در این باره می نویسد:

«کمیته مرکزی با عزیمت از این اصل بنیادی که سازمان چه بعنوان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و چه در اتحاد چپ کارگری، چه در برابر سرمایه داری بطور کلی، چه در برابر رژیم جمهوری اسلامی، جز برای حاکمیت کارگران و زحمتکشان و جز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه نمی کند».

و یا: «کنگره دوم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) ... تاکید و تصریح می کند که سازمان چه به عنوان یک سازمان مستقل سیاسی و چه در اتحاد چپ کارگری و چه در هر عرصه ای از فعالیت های خود، جز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه نمی کند (صرفنظر از اینکه چه زمانی عملی خواهد شد)»

اینکه کنگره دوم به نظرات راه کارگر درباره ی آلترناتیو در برابر رژیم جمهوری اسلامی صراحت بخشیده است، امری است مثبت ولی باید دید تحقق چنین آلترناتیوی تا چه حد با واقعیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه ایران سازگار است.

نخست پیش از ورود در این بحث برای جلوگیری از سوء تفاهم و برداشت های غلط، باید به این نکته اشاره کنیم که این موضوع که یک تشکل کمونیستی برای تحقق سوسیالیسم و

دومین کنگره «راه کارگر» در تابستان امسال برگزار گردید و گزارش آن در نشریه شماره ۱۲۹ راه کارگر منتشر شد. نخستین نکته ای که توی ذوق هر خواننده گزارش می زند تعریف و تمجیدهای «راه کارگر» در خود یا به بیانی ساده تر خودستایی های کمیته مرکزی «راه کارگر» از خویشتن است، که متأسفانه انسان را به یاد برخوردهای حزب توده می اندازد. گزارش پشت سرهم از دستاوردها و موفقیت های راه کارگر در عرصه های سیاسی، ایدئولوژیک و عملی و تایید ارزیابیها، تحلیل ها و برنامه راه کارگر در سایه تحولات ملی و بین المللی، یاد می کند و از پیشروی و اعتلاء جنبش کارگری و کمونیستی در پهنه جهانی سخن بمیان می آورد، حال آنکه چنین ارزیابی هایی رابطه ای با واقعیات کنونی ندارد.

یک چنین برخوردهایی بویژه در شرایط کنونی که جنبش چپ بیش از هر زمانی نیازمند روحیه انتقادی و جستجوگر برای خروج از بحران و انفعال کنونی است، زیانبار و مخرب بوده و راه را بر تفکر انتقادی و تکامل جریانهای چپ از جمله خود راه کارگر می بندد.

جای یک ارزیابی واقع بینانه و انتقادی از حرکت و عملکرد راه کارگر در فاصله بین دو کنگره، در گزارش و مصوبات کنگره حقیقتاً خالی است. گزارش اگر هم به «کمبودهایی» اشاره می کند آن را برگرده «محدویت نیرو و امکانات» سرشکن می کند.

گزارش تاکید می کند که: «کنگره دوم با تصویب این گزارش، سیاستها و عملکرد کمیته مرکزی را در فاصله دو کنگره در مجموع تایید کرد و موقعیتهای سازمان را در عرصه های متعدد مورد تصدیق قرار داد» تایید و تصدیق بجای خود، کنگره دوم کدام انتقادهای مشخص را به عملکرد راه کارگر در فاصله دو کنگره مورد تصویب قرار داد؟

در اینجا فقط به یک نمونه انتقادی به این عملکرد، بمثابه مشتکی از خروار اشاره می کنیم. کنگره اول راه کارگر، وحدت با شورای عالی و سازمان فدائی را تصویب نمود و رهبری راه کارگر پس از کنگره، مبتکر آغاز بحث های وحدت مابین سه جریان شد. طی مدت حدود دو سال بخش قابل توجهی از انرژی سه جریان صرف بحث وحدت شد. پلاتفرمی نیز مورد توافق نمایندگان سه جریان قرار گرفت ولی در پایان رهبری راه کارگر تغییر نظر داد و این وحدت را ناممکن ارزیابی کرده و با برگزاری کنفرانسی آن را نفی نمود و «اتحاد چپ کارگری» را در

طیف چپ انقلابی نیز در این چارچوب جای نمی‌گیرند.

سیاست جاری راه کارگر مبنی بر تلاش برای گسترش همکاریها و اتحاد عملها با نیروهائی که بر ضرورت شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک در برابر رژیم تاکید می‌ورزند از یکسو و نفی ضرورت آلترناتیو دمکراتیک عملاً با تناقضی روبروست. تاکید راه کارگر بر اینکه جز برای آلترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم مبارزه نمی‌کند، چشم‌انداز همکاریهای راه کارگر با اقلیت آن را نیز تیره و تاریک می‌کند.

نتیجه منطقی چنین تاکیدی در عمل به نوعی سکتاریسم در عرصه همکاریها و اتحاد عملها می‌تواند منجر شود.

اتحاد چپ کارگری و اتحاد بزرگ

هنگامیکه مصوبه «مجمع اتحاد چپ کارگری» انتشار یافت، نخستین سوالی که مطرح شد این بود که آیا توافقی که حاصل شده است محصول تغییر نظرات شرکت‌کننده در این مجمع می‌باشد یا توافقی است ضمن حفظ نظرات. مصوبه کنگره دوم راه کارگر در این باره نشان می‌دهد که راه کارگر توافق‌اش با مصوبه، توافقی ضمن حفظ نظر بوده است و بنظر می‌رسد «اتحاد چپ کارگری» از نظر راه کارگر گام اولیه‌ایست برای شکل دادن به «اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم». مصوبه کنگره در یکجا تاکید می‌کند که:

«کنگره دوم سازمان ما بر این عقیده است که ما نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد چپ کارگری که هم اکنون آغاز شده است، نباید توافقات و اشتراکات موجود در محدوده کنونی خود را به مانعی در برابر اتحاد با نیروهای دیگری که برای اتحاد طبقاتی کارگران و سوسیالیسم تبدیل کنیم و باید با تاکید بر پایه‌های اصلی اتحاد طبقاتی و برای متحد شدن و راه‌اندازی جنبش واقعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری سهم خود را ادا کنیم»

در دعوت از همه نیروها، سازمانها، محافل و افراد، برای پیوستن به این حرکت، مبنای آن را پیشنهاد می‌کند که متفاوت‌تر و بازتر از مصوبه مجمع اتحاد چپ کارگری است و در رابطه با مناسبات سازمان با گرایش اقلیت عنوان می‌کند که:

«کنگره با این حال با توجه به وجود زمینه‌های مشترک مبارزاتی در راه آزادی و سوسیالیسم، همکاریها و فعالیت‌های مشترک را در سطحی دیگر و در راستای سازماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم کاملاً ممکن دانسته و با ابراز علاقه‌مندی به تداوم همکاری و فعالیت

دمکراتیک، خواست خود طبقه کارگر نیز هست و طبقه کارگر خود نیز در تحقق تحولی عمیق و دمکراتیک ذینفع است و از تحولی دمکراتیک و انقلابی بیش از همه بهره‌مند خواهد گشت.

در چنین وضعیتی، وظیفه مقدم، مبارزه برای تحقق تحول دمکراتیک-انقلابی است. طبیعتاً این بمعنی نفی استقلال طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر و فراموش کردن مبارزه برای سوسیالیسم نیست، بلکه بدین معناست که وظیفه دمکراتیک طبقه کارگر در مرحله کنونی مبارزه برای تحقق تحول دمکراتیک-انقلابی می‌باشد. از همین رو در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری، مساله تلاش برای شکل گرفتن آلترناتیو دمکراتیک-انقلابی مطرح بوده، و وظیفه کمونیست‌هاست که در این جهت تلاش و مبارزه کنند.

نفی ضرورت تلاش برای شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک-انقلابی در برابر رژیم جمهوری اسلامی، و تاکید بر اینکه جز برای آلترناتیو سوسیالیستی مبارزه نباید کرد، در حقیقت به این معناست که دوره تحول دمکراتیک در ایران بسر آمده، جامعه ایران نیازمند تحول دمکراتیک نیست و شرایط برای تحول سوسیالیستی و شکل‌گیری آلترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم جمهوری اسلامی فراهم آمده و جامعه نیازمند تحولی سوسیالیستی است.

یک چنین ارزیابی‌ای متأسفانه با واقعتهای عینی جامعه ما خوانائی ندارد، و تاکید بر آن به کم‌بها دادن به وظائف دمکراتیک در مرحله کنونی می‌تواند منجر شود. یک چنین تاکیدی نه تنها موضع و موقعیت طبقه کارگر را تقویت نمی‌کند، بلکه به تضعیف موقعیت طبقه کارگر در جنبش دمکراتیک می‌تواند منتهی شود. طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی جامعه ایران بدون آنکه پیش‌تاز مبارزه برای دمکراسی و تحقق تحول دمکراتیک در ایران باشد، قادر نیست، رهبری جنبش را کسب نماید.

راه کارگر اگر در این تاکید خود پیگیر باشد و بخواهد در شرایط کنونی از آن استنتاج منطقی نماید می‌باید در وهله نخست در سیاست اتحاد عمل‌های جاری خود تجدیدنظر کند و اتحاد عمل با نیروهائی را در الویت قرار دهد که ضرورت شکل‌گیری آلترناتیو دمکراتیک در برابر رژیم جمهوری اسلامی را نفی کرده و تلاش برای شکل‌گیری آلترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم را در دستور روز قرار می‌دهند.

در شرایط کنونی، تنها بخشی از طیف نیروهای چپ انقلابی که عمدتاً در چارچوب اتحاد چپ کارگری گردآمده‌اند در این محدوده جای می‌گیرند، نه تنها کل نیروهای غیرچپ در خارج از این محدوده قرار دارند بلکه بخشی از

چنین بلوکی دیگر وجود خارجی ندارد. تناسب قوای طبقاتی در عرصه بین‌المللی کاملاً بسود قدرتهای امپریالیستی و بورژوازی است.

جامعه ایران از اوائل قرن حاضر در مرحله تحولات دمکراتیک قرار داشته است. انقلاب مشروطیت، جنبش ضداستعماری دهه بیست و سی و انقلاب بهمن حرکت‌های عظیم اجتماعی و توده‌ای برای هموار کردن راه تحولات دمکراتیک در ایران بوده که هر کدام بدلانلی به شکست کشیده است.

گرچه طی این قرن جامعه ایران رشد کرده و مناسبات سرمایه‌داری در زیربنای جامعه غلبه کرده است ولی دوره تحول دمکراتیک پایان نرسیده است، رشد و گسترش جنبش‌های ملی-دمکراتیک خلق‌های تحت ستم و جنبش عمومی دمکراتیک توده‌ای در سراسر ایران در روند انقلاب بهمن نشانه روشنی است از ضرورت تحولات دمکراتیک در ایران.

پس از انقلاب بهمن با سلطه استبداد مذهبی، جنگ هشت‌ساله با عراق و تداوم بحران اقتصادی مزمن، جامعه ایران سیر قهقرائی نیز طی کرده است. رشد قشرهای دلال، و انگل بورژوازی در برابر تضعیف بورژوازی صنعتی، حتی موجب کاهش تعداد کارگران صنعتی ایران شده است. طبقه کارگر ایران زیر سرکوب‌خشن مرتجعین حاکم از داشتن حداقل تشکلهای صنفی و سندیکائی و تشکلهای سیاسی محروم است.

تلفیق دین و دولت و سلطه استبداد مذهبی ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و دمکراتیک را از مردم سلب کرده است، زنها به مقام شهروند درجه دوم تنزل کرده‌اند. حتی آزادی پوشش وجود ندارد و حجاب اجباری تحمیل شده است. طبقه کارگر بیش از هر قشر و طبقه‌ای از این محرومیتها رنج می‌برد. تناقضات استبداد مذهبی حاکم با دموکراسی آنچنان شدید و عمیق و آشکار است که نیازی به توضیح نیست. در چنین وضعیتی، جامعه ایران نیازمند یک تحول عمیق دمکراتیک در تمامی عرصه‌هاست. کفایت نیم‌نگاهی به درگیریهای روزمره مردم با رژیم بیافکنیم تا دریابیم که این درگیریها بر کانون خواستههای دمکراتیک متمرکز شده است. تمایلات عمیق دمکراتیک در میان اکثریت مردم بویژه کارگران نشانه نیاز جامعه به تحولی دمکراتیک می‌باشد و نشان می‌دهد که جامعه ایران در مرحله تحول دمکراتیک قرار دارد. مساله فقط این نیست که زیر سلطه استبداد مذهبی و سرکوب‌خشن طبقه کارگر از امکانهایی محدودی برای تشکلهای صنفی و بوجود آوردن تشکلهای صنفی و سیاسی خود برخوردار است، مسئله در عین حال اینست که خواستههای

مشترک در این زمینه، تنظیم شکل و چگونگی این همکاریها را به کمیسیون مشترکی محول ساخت»

این تاکیدها و مصوبات همگی بیانگر اینستکه از نظر راه کارگر مصوبه «مجمع اتحاد چپ» محدودی تنگی است که نمی تواند مبنای اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم قرار گیرد.

اگر فعالیت مشترک برای سازماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم با گرایش اقلیت راه کارگر که اختلاف بر سر آترناتیو دمکراتیک یا سوسیالیستی در برابر رژیم جمهوری اسلامی از جمله اختلافات گریه بوده است کاملاً ممکن باشد، در این صورت بند اول مصوبه مجمع اتحاد چپ که در آن بر ضرورت آترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم تاکید شده است باید کنار گذاشته شود تا راه اتحاد نیروهای وسیع تری از جمله شرکت گرایش اقلیت راه کارگر در آن هموار شود. و از آنجا که شکل گیری «اتحاد بزرگ» هدف اصلی راه کارگر است بدین ترتیب «اتحاد چپ کارگری» تنها می تواند گام اولیه ای در این راستا تلقی شود.

ولی این نخستین گام از همان آغاز با تناقضی جدی روبرو می شود. در «مجمع اتحاد چپ» نیروهائی شرکت دارند که با ایده اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم مخالف می باشد. از سوی دیگر مصوبه «مجمع اتحاد چپ کارگری» در بند اولش راه را بر گسترش اتحاد در چنین مسیری می بندد. و معلوم نیست چرا راه کارگر با بندی موافقت کرده است که راه را بر گسترش اتحاد می بندد و سد راه تحقق هدف راه کارگر می شود. آیا این برآستی گام بجلو و نخستین گام برای تحقق اتحاد بزرگ است یا گامی برای جلوگیری از شکل گیری چنین اتحادی و این بنوعی نقض غرض نیست؟ تاکید راه کارگر بر «اتحاد بزرگ» از یکسو و توافقاتش در «مجمع اتحاد» در تدامش طبیعتاً می باید به تشدید تناقضات درونی «اتحاد چپ کارگری» دامن زند. آیا این به نوعی به بازی گرفتن سایر نیروهای شرکت کننده در اتحاد چپ توسط راه کارگر را در ذهنها بوجود نخواهد آورد؟ همچنانکه در جریان وحدت راه کارگر با شورای عالی و سازمان فدائی چنین شد؟

دعوت راه کارگر از سایر نیروها نیز دعوتی متناقض است. راه کارگر از یکسو با بندی موافقت می کند که بر آترناتیو سوسیالیستی در برابر رژیم جمهوری تاکید دارد و از سوی دیگر نیروهائی را به این اتحاد دعوت می کند که با چنین بندی موافقت ندارند و همکاری با گرایش اقلیت راه کارگر را نیز که با چنین بندی مخالف است در چنین چارچوبی کاملاً ممکن می شمارد.

این تناقض صرفاً در رابطه اتحاد چپ کارگری با اتحاد بزرگ متجلی نمی شود. خود طرح اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم نیز با تناقضی جدی مواجه است.

اگر هدف سازماندهی، متحد کردن و گسترش جنبش کارگری باشد، باید توجه داشت که مساله آترناتیو در برابر رژیم جمهوری اسلامی مساله فرعی نبوده بلکه موضوعی مرکزی است.

اگر در سازماندهی و گسترش جنبش صنفی- طبقاتی کارگران و سازماندهی تشکلهای توده ای از نوع سندیکائی مساله آترناتیو طرح نمی شود ولی در سازماندهی و گسترش جنبش سیاسی- طبقاتی کارگران یا جنبش سیاسی کارگری به معنای اخص کلمه، مساله آترناتیو در برابر رژیم نمی تواند کنار گذاشته شود. اینکه تحولی سوسیالیستی یا دمکراتیک- انقلابی ضرورت دارد و اینکه باید برای شکل گیری آترناتیو دمکراتیک یا سوسیالیستی در برابر رژیم جمهوری مبارزه کرد نه تنها مساله مرکزی سیاست در ایران بلکه همچنین از جمله مسائل مرکزی جنبش سیاسی طبقه کارگر در ایران بشمار می رود و نمی توان با کنار گذاشتن و یا دور زدن آن اتحاد هواداران سوسیالیسم را تحقق بخشید. راه کارگر در سونی تاکید می کند که در برابر رژیم بجز برای آترناتیو سوسیالیستی مبارزه نمی کند و از سوی دیگر سازماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم با گرایش اقلیت راه کارگر و سایر نیروهائی که بر ضرورت آترناتیو دمکراتیک- انقلابی در برابر رژیم تاکید می ورزند، را کاملاً ممکن می شمارد. می توان از راه کارگر پرسید اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم برای شکل گیری کدام آترناتیو در برابر رژیم جمهوری اسلامی؟ و آیا مساله ای تا به این درجه با اهمیت از اهداف اتحاد قابل حذف کردن است؟

مناسبات با گرایش اقلیت راه کارگر

مناسبات بین اکثریت و اقلیت راه کارگر از جمله مسایل اصلی کنگره دوم راه کارگر بود. اختلافات مهم بین گرایش اقلیت و اکثریت و بویژه لحن تند برخوردها در مباحثات پیش از کنگره نشانگر این بود، تداوم فعالیت مشترک در چارچوب تشکل واحد به امری ناممکن بدل شده است. اینکه برخلاف برخوردهای تند در پلمیکهای پیش کنگره، جدایی گرایش اقلیت در فضائی دوستانه و بدور از برخوردهای غلط صورت گرفت، امری است بسیار مثبت ولی

سوال اینستکه آیا تداوم فعالیت مشترک در چارچوب تشکل واحد حداقل برای یکدوره دیگر ممکن و درست بوده است یا نه؟ این ایده که علیرغم وجود هرگونه اختلاف نظری گرایشات مختلف ملزم به همزیستی در چارچوب تشکل واحدی می باشند، ایده ایست نادرست که نه تنها تشکل بزرگ و فراگیر را بوجود نمی آورد بلکه اغتشاش بزرگ را موجب می شود. هر تشکل سیاسی اگر از حداقل مبنای مشترک برخوردار نباشد، مفهوم واقعی خود را از دست می دهد. البته این حداقلها، مبنای عام و مجردی نبوده و در هر شرایط مشخص و در هر دوره ای می باید بدرستی تشخیص داد. و تعیین شوند.

در دوره کنونی با توجه به بحران عمیق در طیف جنبش چپ، موقعیت تشکلهای چپ و قطعیت نیافتن گرایشات مختلف این مبنای مشترک به حداقل ممکن باید تقلیل داده شود. تا آنجا که به راه کارگر و اختلافات گرایش اقلیت و اکثریت آن برمی گردد. بحثهای پیش کنگره نشان می داد که اختلافات نظری گسترده، جدی و اساسی می باشند و مبنای برنامه اکثریت نمی تواند مورد قبول گرایش اقلیت قرار گیرد. در چنین وضعیتی یا می باید مبنای مشترک دیگری بجای مبنای برنامه ای مصوب کنگره اول مبنا قرار می گرفت یا بطور استثنائی و اضطراری توافق می شد که گرایش اقلیت بدون پذیرش مبنای برنامه ای برای یکدوره دیگر با اکثریت در چارچوب واحد تشکلاتی باقی بماند.

شق اول با توجه به گستردگی و عمق اختلافات بنظر می رسد عملی نبوده است ولی شق دوم می توانست مورد توافق قرار بگیرد و امکان همزیستی گرایشات در چارچوب تشکلی واحد برای یکدوره را تا قطعیت یافتن قطعی گرایشات فراهم می آورد.

بهر رو هیچکدام از این توافقات در کنگره دوم راه کارگر حاصل نشد و نتیجه اش جدایی گرایش اقلیت راه کارگر بود. تصمیم به تداوم همکاریها در چارچوبی دیگر و تلاش برای ایجاد مناسباتی سالم همانطور که اشاره شد امر بسیار مثبتی می باشد ولی باید در نظر داشت که همکاریه و فعالیت مشترک در راستای سازماندهی اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، با توجه به مضمون خود «طرح اتحاد بزرگ»، چشم انداز روشنی را پیش روی ما ترسیم نمی کند.

تشدید بحران اجتماعی-سیاسی و اوجگیری جنبش اعتراضی در فرانسه

خطوط و خدمات راه آهن سراسری فرانسه که «بازده» اقتصادی ندارند به تدریج تعطیل و برچیده شده و نتیجتاً گروه دیگری نیز از کارکنان این موسسه (که در حال حاضر قریب ۱۹۰ هزار نفرند) در همین رابطه از کار بیکار می شوند.

واکنش کارگران و کارمندان نیز در برابر طرحهای دولت که آشکارا تامین اجتماعی، امنیت شغلی و به طور کلی دستاوردهای دهه های طولانی مبارزات آنها را در معرض تهدید جدی قرار می داد، فوری بود. کارگران و کارمندان راه آهن سراسری از ۲۴ نوامبر اعتصاب خود را آغاز می کنند. چند روز بعد کارکنان شبکه حمل و نقل عمومی پاریس نیز به این اعتصاب می پیوندند. اعتصابات راه آهن سراسری و متروی پاریس، طبعاً بخشهای دیگر را نیز تحت تاثیر قرار می دهند، چنان که قسمت بزرگی از فعالیتهای اقتصادی عملاً به حالت راکد در می آیند. به تدریج کارگران و کارکنان سایر موسسات و سازمانهای دولتی، از جمله کارکنان پست، برق و گاز، رانندگان، آموزگاران و دبیران، معدنچیان و ۷۰۰۰ اعلام اعتصاب و یا پشتیبانی از اعتصابات می کنند. در روزهای ۲۸ و ۳۰ نوامبر، و ۵ و ۷ دسامبر تظاهرات و راهپیمایی های وسیعی در پاریس و غالب شهرهای بزرگ صورت می گیرد. در تظاهرات هفتم دسامبر در پاریس و دیگر جاها بیش از یک میلیون نفر مشارکت می نمایند. بر پایه نظرسنجی های متعدد، اکثریت مردم فرانسه حتی بخشی از آنهايي که به واسطه این اعتصابات دچار زحمت فراوان و یا زیانهای مالی می شوند، از خواستهای اعتصابگران حمایت می کنند. دولت متقابلاً اعلام می کند که بر اجرای طرحهای خود مصمم است و آنها را طبق برنامه زمانبندی شده به پیش خواهد برد و در ضمن می کوشد که طرح مربوطه به تامین اجتماعی را، در این اوضاع و احوال، به سرعت از تصویب مجلس بگذرانند. سعی دولت بر آنست که با بکارگیری تاکتیکهای ایجاد تفرقه در میان اقشار اعتصاب کننده، و یا دامن زدن به اختلافات و رقابتهای سندیکاها و یا بالاخره کش دادن قضایا و خسته و نومید کردن معترضان، پایداری خود را در پیشبرد «اصلاحات» به همگان و خصوصاً انحصارات مالی و اقتصادی نشان بدهد. «آلن ژویه» که ضمناً گاهی از آمادگی برای «مشورت» و زمانی از «مذاکره» با سندیکاها برای «تعویض» یا «تاخیر» بخشی از پیشنهادها حرف می زند، اظهار می دارد که هرگاه دو میلیون نفر به خیابانها بریزند کناره گیری خواهد کرد.

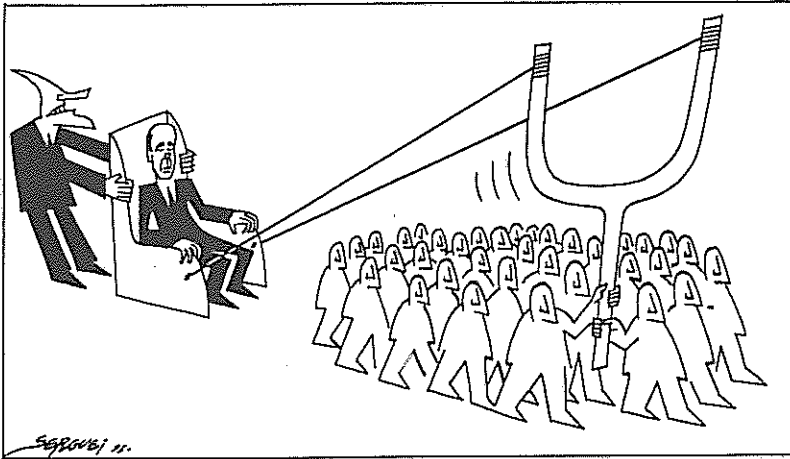
قوت قلب بخشیدن به بازارهای مالی و محافل اقتصادی و دلجویی از موثلفان و حامیان اصلی دولت، به حساب می آمد. بر مبنای طرح پیشنهادی، به منظور جبران کسری صندوق تامین اجتماعی، مالیاتها و عوارض تازه ای بر حقوق و دستمزدها وضع شده و حتی بخشی از کمک هزینه خانوار یا مقرری بیمه بیکاری نیز مشمول دریافت مالیات می شوند، کنترلها و محدودیت های بیشتری بر هزینه های خدمات و تسهیلات درمانی برقرار می گردد و ۷۰۰۰ علاوه بر اینها، با افزایش هرچه بیشتر سهم مالیاتها در تامین منابع بیمه های اجتماعی و متصل کردن هرچه بیشتر آن به بودجه عمومی دولت، این «نظام» را هرچه بیشتر به صورت یک نهاد دولتی درمی آورد، و کنترل و اداره آن را که در حال حاضر مشترکاً از سوی سندیکاها و کارگری، اتحادیه کارفرمایان و دولت صورت می گیرد، به صورت متزایدی در حیطه ی کنترل دولت قرار می دهد. قابل توجه است که صندوق تامین های اجتماعی سالهاست که دچار کسری روزافزون است (که حجم کلی آن، طبق آمار رسمی، اکنون به حدود ۲۳۰ میلیارد فرانک بالغ می شود) و همه طرفهای درگیر یا ذینفع، به نحوی، خواهان اصلاحات در آن هستند. لکن اصلاحات پیشنهادی دولت که در طرح فوق آمده است، بیشترین فشار و بار جبران این کسری را بر دوش کارگران و زحمتکشان می گذارد. در همین حال، طرح «ژویه» در پی انجام «اصلاحات» دیگری در نظام و صندوق بازنشستگی کارگران و کارمندان دولتی، و از آن جمله حذف «امتيازات ویژه» گروهی از این کارکنان (نظیر لکوموتیورانان و رانندگان قطار مترو، معدنچیان، کارکنان شرکت ملی برق و گاز، پرستاران) در زمینه بازنشستگی است.

در شرایط کنونی، حداقل سن بازنشستگی در بخش خصوصی و برای ۶۵ درصد کارکنان بخش عمومی، شصت سال، و برای حدود ۳۵ درصد مزد و حقوق بگیران بخش عمومی (به دلیل سختی شرایط کار) کمتر از ۶۰ سال و بطور متوسط حدود ۵۵ سال (و یا پرداخت ۳۷/۵ سال کسورات بازنشستگی) است. در صورت پیاده شدن طرح پیشنهادی دولت، دسته اخیر کارکنان بخش عمومی ناگزیرند تا مدت طولانی تری کار بکنند تا بتوانند با حقوق کامل بازنشسته شوند و یا آن که با حقوق کمتری از آنچه که هم اکنون متداول است به بازنشستگی تن بدهند. علاوه بر اینها، دولت درصدد تصویب و اجرای طرح دیگری برآمده است که به موجب آن بخشی از

اعتراضات و اعتصابات گسترده در فرانسه، طی سه هفته گذشته، نشانه بارزی از بحران اجتماعی و سیاسی است که گریبانگیر این جامعه در طول سالهای اخیر بوده و در حال حاضر دامنه و عمق فوق العاده ای یافته است. جنبش اعتراضی جاری در این کشور، از بعد از جنبش اجتماعی عظیم ماه مه ۱۹۶۸ تا کنون، بی سابقه بوده است. این جنبش، افراد و اقشار گوناگونی را، از دانشجویان گرفته تا لکوموتیورانان و از معدنچیان و رانندگان گرفته تا کارمندان و معلمان، به میدان آورده است، اگرچه هسته اصلی این حرکت و تداوم آن را کارگران و کارمندان موسسات و خدمات عمومی، خاصه کارکنان شبکه راه آهن سراسری فرانسه و شبکه حمل و نقل عمومی پاریس، فراهم کرده اند.

سرآغاز این جنبش به اعتصاب عمومی و تظاهرات وسیع روز دهم اکتبر برمی گردد که در اعتراض به سیاستهای عمومی و اقتصادی دولت «آلن ژویه»، به ویژه در ارتباط با موقعیت و آینده ی بخش عمومی در این کشور، صورت گرفت و با موفقیت چشمگیری روبرو گردید. در بیست و پنجم همان ماه نیز کارکنان راه آهن، در همان رابطه، اعتصاب یکروزه ای را سازمان دادند. در همین حال، اعتراضات دانشجویان در مورد کمبود شدید امکانات آموزشی (از استاد گرفته تا کلاس و آزمایشگاه) در چند جا آغاز شده بود، بتدریج اکثر دانشگاههای دولتی را فرا گرفت. چنان که در ۲۱ نوامبر بیش از صد هزار نفر از دانشجویان و گروهی از دانش آموزان دبیرستانی به منظور طرح خواسته هایشان به تظاهرات خیابانی پرداخته و از وزیر آموزش و پرورش خواستند که پاسخهای روشن و فوری به مطالبات آنها بدهد.

از سوی دیگر، «آلن ژویه» که در خلال ماههای گذشته در معرض فشارهای بیرونی (عمدتاً از سوی کارفرمایان و سرمایه داران بزرگ) و اختلافات درونی (با احزاب اختلافی دست راستی) قرار گرفته بود، در نیمه نوامبر طرح خویش را برای «اصلاح» نظام بیمه های اجتماعی فرانسه ارائه کرد. اعلام این طرح که، در واقع تغییرات خیلی گسترده ای را در چارچوب و مقررات جاری بیمه های اجتماعی، و خصوصاً بیمه های درمانی، پیش بینی می کرد، حتی بدون تبادل نظر و مشورت متداول با دیگر طرفهای این «نظام» یعنی سندیکاها و کارگران، کارمندان، معلمان و ۷۰۰۰ احزاب اپوزیسیون و نهادهای دیگر، صورت گرفته و به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران، به مثابه ی یک اقدام به اصطلاح جسورانه برای



بسیاری دیگر از جوامع اروپایی و آمریکایی است. گسترش و تشدید این پدیده آشکارا بحران اجتماعی را وخیم‌تر کرده و گسست‌های اجتماعی به دنبال می‌آورد. گروهی از تحلیلگران این جامعه از تبدیل این پدیده به وضعیتی شبیه شرایط حاکم در شهرهای بزرگ و «گتو»های آمریکایی ابراز نگرانی می‌کنند.

همراه با این روندها و به موازات آنها، سرخوردگی و نومیدی اقشار وسیعی از این جامعه از سیاستمداران و سیاستهای حاکم نیز تشدید گردیده است. بی‌اعتنائی به مسائل سیاسی، عدم مشارکت در انتخابات و مایوس شدن از هرگونه تغییر و تحول مثبت، از جمله عوارض آنست. فساد مالی رایج در میان غالب احزاب و جریانات سیاسی که همه روزه اخبار آن در رسانه‌های گروهی بازتاب می‌یابد، این بی‌اعتمادی و سرخوردگی را طی سالیان گذشته باز هم افزایش داده است. در چنین وضعیتی، احزاب و دستجات نژادپرست و ضد خارجی، زمینه‌ی مساعدی برای نشو و نما پیدا می‌کنند. رشد قابل ملاحظه‌ی تعداد آراء حزب افراطی «جبهه ملی» در انتخابات گذشته (تا سطح ۱۵ درصد) شاخص گویایی در همین رابطه است. نیرو گرفتن این قبیل احزاب در این جامعه نیز، به سهم خود، حکایت از دامنه‌ی بحران اجتماعی-سیاسی حاکم بر آن دارد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال جاری که طی آن ژاک شیراک نماینده جریان «نشوگلیست»ها به این مقام دست یافت، هیچکدام از احزاب عمده این کشور نتوانستند حتی یک چهارم آرای شرکت کنندگان را از آن خود سازند. شیراک که با بهره‌گیری از برخی شعارهای پوپولیستی و با وعده انجام «تغییرات واقعی»، توانست سرانجام به ریاست جمهوری برگزیده شود، در عمل نمی‌خواست، و نمی‌توانست، به آن وعده‌های دور و دراز (و از جمله کاهش بیکاری) پایبند باشد. برعکس اتخاذ و اجرای برخی سیاستها، اعتبار دولت وی را کاهش داده و توهمات زیادی را نقش بر آب کرده. از سرگیری آزمایشهای هسته‌ای فرانسه، به

یا نه؟ آنها می‌بینند که قدرت خریدشان کاهش یافته و یا، در بهترین حالت، تثبیت می‌گردد، ملاحظه می‌کنند که کار و اشتغال امروزه به عنوان «امتیاز»ی برای آنان وانمود شده و بیکاری به عنوان تهدیدی دائمی با وادار کردن آنها به سکوت و تن دادن آنها به شرایط حاکم به کار گرفته می‌شود، مشاهده می‌کنند که تنها «طرح» و «اصلاح» مورد نظر دولت برای مقابله با بحران اقتصادی، کاستن از دستمزدها یا بیمه‌های اجتماعی آنهاست. آنها نابرابری‌های فزاینده اجتماعی را به رای‌العین می‌بینند و لمس می‌کنند. جنبش اجتماعی جاری حرکتی برای اعتراض به این نابرابری‌ها و به این بی‌اطمینانی‌هاست. از همین جاست که حتی بسیاری از آنها هم که نمی‌توانند (از جمله به دلیل ترس از اخراج) و یا نمی‌خواهند در اعتصاب شرکت جویند، از خواسته‌های اعتصابیون حمایت می‌نمایند.

هر چند که امروزه بحران اقتصادی مزمن این کشور در حادترین وضعیت خود نیست، اما اثرات این بحران طی سالیان گذشته رویهم انباشته شده و فشارها و محدودیت‌ها را متزاید ساخته است. از بدیهی‌ترین عوارض آن مسئله بیکاری است. در حال حاضر حدود ۳/۵ میلیون نفر (بیش از ۱۲ درصد نیروی فعال) فرانسه، و خصوصاً جوانان، از معضل بیکاری رنج می‌برند. هیچکدام از طرح‌های ارائه شده توسط دولت‌های سابق و دولت «ژوپه» نیز بهبودی در این زمینه پدید نیاورده است. این مسئله همچنان گریبانگیر این نظام است و طبعاً بیشترین بار آن نیز بر دوش خانوارهای زحمتکش و کم‌درآمد سنگینی می‌کند. دولت و کارفرمایان به هیچ‌وجه حاضر به پذیرش کاهش ساعات کار- با حفظ سطح درآمد متناسب خانوارها- به منظور تخفیف مسئله بیکاری نیستند. این مسئله، به نوبه‌ی خود، به مسائل متعدد دیگری مانند رواج اعتیاد، بزهکاری‌های اجتماعی، سرخوردگی و نومیدی دامن می‌زند. شورش و عصیان جوانان، خصوصاً در حومه شهرهای بزرگ، یکی دیگر از پدیده‌های رایج اجتماعی در این کشور همانند

حزب سوسیالیست، عمده‌ترین جریان اپوزیسیون در حال حاضر، که ضمناً با بخشی از «اصلاحات» پیشنهادی دولت درباره نظام بیمه‌های اجتماعی هم مخالفتی ندارد، دولت را به مذاکره جدی با اعتصاب‌کنندگان فراخوانده و نسبت به عواقب اتخاذ شیوه مقابله‌ی «فرسایشی» با آنها، هشدار می‌دهد. حزب کمونیست فرانسه ضمن دعوت دولت به مذاکره با سندیکاهای، از دولت می‌خواهد که طرح خود را پس بگیرد. سندیکای قدرتمند «ث.ژ.ت.» (کنفدراسیون عمومی کارگران) مخالفت خود را با همه طرح‌های مورد بحث دولت ابراز داشته و همراه با اعلام آمادگی خود برای مذاکره با آن، عمومیت بخشیدن به اعتصابات (و نه اعلام اعتصاب عمومی) و پیوستن سایر بخشهای دولتی و کارکنان بخش خصوصی را برای عقب‌راندن تهاجمات دولت، دنبال می‌کند. سندیکای عمده دیگر «اف. او.» (نیروی کارگری) نیز، ضمن پاره‌ای اختلافات در تاکتیکها و خواستهها، همین هدف را تعقیب می‌نماید. احزاب و نیروهای دست راستی (بجز جریان افراطی و نژادپرست «لوپین») از دولت و طرح‌های آن پشتیبانی کرده و حتی می‌کوشند تظاهرات مخالفان اعتصابات را سازماندهی کنند که توافقی در این کار به دست نمی‌آورند.

زمینه‌های بحران

بحران اجتماعی-سیاسی فرانسه که بدین گونه در جنبش اعتراضی اخیر بازتاب می‌یابد از زمینه‌های گوناگون و سابقه‌ای طولانی برخوردار است. آنچه که اقشار و صنف‌های مختلفی چون کارگران، کارمندان، دانشجویان، معلمان و رانندگان را در مقابله با سیاستها و تهاجمات دولت به هم پیوند می‌زند نیز اساساً نه این یا آن خواست مشخص صنفی و اقتصادی، بلکه احساس نزدیکی و همبستگی- و بنابراین اقدام و حرکت مشترک- آنها در برابر بحران فزاینده‌ایست که همه آنان را تحت فشار قرار داده است. تأمین‌های اجتماعی مسلماً یکی از دستاوردهای مهم کارگران، زحمتکشان و اقشار متوسط این جامعه محسوب می‌شود و تعرض علیه آن طبعاً نمی‌توانست و نمی‌تواند بدون پاسخ از سوی توده‌های مردم باقی بماند. لکن جنبش اعتراضی اخیر تنها در مسئله بیمه‌های اجتماعی و بازنشستگی و نظایر اینها خلاصه نمی‌شود. اکثریت وسیع مردم این کشور از آینده‌ی خویش بیمناک و نسبت به سرنوشت آتی خود و خاصه فرزندان‌شان بی‌اطمینان هستند. نه تنها کارگران و زحمتکشان بلکه قشرهای متوسط جامعه نیز، برغم همه تبلیغات سیاسی احزاب حاکم، هیچ اطمینانی ندارند که روزگار فردایشان بدتر از امروز نخواهد بود و یا مثلاً نسل آینده حداقل از همین سطح زندگی جاری برخوردار خواهند بود

قرار است از آغاز سال ۱۹۹۹ رایج گردد و بدین منظور کشورهای عضو بایستی به هر ترتیب حجم کسری بودجه خودشان را تا سال ۱۹۹۷ به حدود ۳ درصد تولید ناخالص داخلی برسانند. در حال حاضر (۱۹۹۵) نسبت کسری بودجه عمومی در فرانسه ۵ درصد است و هرگاه طرح «ژویه» و تدابیر مشابه آن در عرصه‌های دیگر به اجرا درآید پیش‌بینی می‌شود که این نسبت در سال آتی به حدود ۳/۹ درصد و در سال ۱۹۹۷ به حدود ۳ درصد برسد. بنابراین ارتباط مستقیم طرح دولت فرانسه و اعتراض و مقاومت کارگران و کارمندان اعتصابی در برابر آن با الزامات «پیمان» مزبور، در همین جا بروشنی دیده می‌شود. گذشته از این، و به عنوان نمونه‌ای دیگر، طبق ضوابط این «پیمان» بخش‌های بزرگی از فعالیت‌های اقتصادی و خدمات اجتماعی که هم‌اکنون توسط نهادهای عمومی یا شرکت‌های دولتی انجام می‌گیرد باید خصوصی شده و یا امکانات رقابت‌بخش خصوصی (داخلی یا خارجی) در آن عرصه‌ها فراهم گردد. پست و مخابرات، راه‌آهن، حمل و نقل هوایی، برق و گاز از آن جمله‌اند. این درحالیست که بخش عمومی و دولتی در فرانسه، بنابه دلایل گوناگون تاریخی، اجتماعی و فرهنگی، همواره سهم بزرگی در فعالیت‌های اقتصادی داشته و هنوز هم، با وجود خصوصی‌سازی‌های گسترده طی دهسال گذشته، نقش مهمی دارد. در هر حال، برای اکثر مردم جامعه و خصوصاً برای اعتصاب‌کنندگان روشن است که خصوصی‌سازی باقیماندهی نهادها و موسسات اقتصادی دولتی، طبق ضوابط فوق، علاوه بر آن که نقش و جایگاه بخش عمومی را متزلزل خواهد کرد، عملاً باعث بیکار شدن گروهی دیگر از کارگران و کارمندان آنها خواهد شد. در چنین زمینه‌ای، جنبش اعتراضی جاری فرانسه نه تنها مقاومت در برابر یورش دولت و کارفرمایان و دفاع از حقوق و دستاوردهای کارگران و زحمتکشان را منعکس می‌سازد بلکه جنبشی در مقابل «اروپای واحد» مورد نظر سرمایه‌داران، تکنوکراتها و دولت‌های حاکم نیز به شمار می‌آید.

مسئله اروپای واحد ارتباط می‌یابد. بدیهی است که این امر اختصاص به فرانسه ندارد، بلکه در سایر جوامع عضو «اتحادیه» نیز، به درجات متفاوت، این ارتباط و تاثیرپذیری وجود داشته و دارد.

اگرچه فرانسه از بنیان اصلی و از اعضای عمده «بازار مشترک» سابق و «اتحادیه اروپا»ی فعلی محسوب می‌شود، اما فرانسویان در مورد آن برخورد دوگانه‌ای دارند. نزدیک نیمی از رای‌دهندگان مخالفت خود را نسبت به آن ابراز داشتند. در میان اکثر احزاب سیاسی، درباره‌ی تعریف و نقش و اروپای واحد» اختلاف نظر جدی وجود دارد. برخی از دولتمردان و تکنوکرات‌ها که مدافع این «پیمان» هستند، تقویت و گسترش وحدت اروپا را به مثابه «سد»ی در برابر تهاجم اقتصادی و سیاسی آمریکا و ژاپن مطرح می‌کنند. دسته‌ای از نیروهای چپ و روشنفکران، برعکس، آن را به عنوان «عمل»ی برای ادغام بیشتر اقتصاد ملی در اقتصاد قاره‌ای یا جهانی، و حاکم ساختن لیبرالیسم اقتصادی بر همه سیاست‌های داخلی ارزیابی می‌کنند. آشکار است که سرمایه بزرگ و انحصارات بین‌المللی، خصوصاً سرمایه‌های مالی و بانکی، نفع برندگان اصلی این روند ادغام بوده و گروه‌های وسیعی از کارگران و زحمتکشان و صاحبان سرمایه‌های کوچک و متوسط از آن زیان می‌بینند. در همین حال، البته گرایش‌های ناسیونالیستی و تمایلات ولایت‌گرایی نیز، با انگیزه‌های متعدد و مختلف، در مقابل اروپای واحدی که بر پایه «پیمان» مذکور ایجاد می‌شود موضعگیری می‌کنند.

«پیمان ماستریخت» به منظور گسترش هرچه بیشتر وحدت اقتصادی و پولی اروپا، و ایجاد «پول واحد»، از جمله مقرر می‌دارد که حجم کل بدهی‌های بخش عمومی هر کدام از کشورهای عضو از ۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی آنها تجاوز نکند و همچنین میزان کل کسری بودجه عمومی سالانه آنها (که شامل بودجه تأمین‌های اجتماعی هم می‌شود) زیر سقف ۳ درصد تولید ناخالص داخلی باشد. «پول واحد»

بهبانه حفظ و گسترش سلاح‌های «بازدارنده» اتمی، (ظاهراً به سبک و سیاق ژنرال دوگل) موج وسیعی از حرکات اعتراضی در کشورهای مختلف (و از جمله در کشورهای اروپایی متحد فرانسه) به وجود آورد. در حالی که در همین هفته‌های اخیر این کشور که در دوره دوگل، در سال ۱۹۶۶، از سازمان نظامی «ناتو» خارج گردیده بود، بار دیگر به آن بازگشت. حمایت آشکارتر از رژیم ژنرال‌های حاکم بر الجزایر نیز حیثیت بین‌المللی فرانسه را خدشه‌دار کرده و موجب ایجاد مشکلات دیگری در داخل شد. ترمیم کابینه «آلن ژویه» به دنبال تشدید اختلافات داخلی و تنها چند ماه بعد از تشکیل آن، جنبه‌های دیگری از بحران سیاسی و ناتوانی حکومت در مقابله با آن را آشکار کرد.

جنبش اعتراضی اخیر که در چنین فضای عمومی اجتماعی و سیاسی بروز کرده، با وجود دامنه‌ی وسیع و تداوم آن، دارای ضعف‌ها و کمبودهای جدیست. برخلاف جنبش اجتماعی سال ۶۸، حرکت اخیر عمدتاً حالت تدافعی دارد: مقاومت در برابر یورش دولت و کارفرمایان به سطح حقوق و دستمزدهای جاری، امنیت شغلی و تأمین‌های اجتماعی. اگرچه این جنبش آشکارا و به اشکال گوناگون نظام حاکم بر این جامعه را زیر علامت سؤال قرار می‌دهد، لکن آلترناتیو مشخص و تعریف شده‌ای که برای توده‌های مردم قابل درک بوده و دست‌یافتنی به نظر برسد، ارائه نمی‌کند. جنبش سال ۶۸ که در ارتباط و الهام گرفته از جنبش‌های انقلابی در نقاط مختلف جهان بود، اساس نظام حاکم را مورد سؤال قرار داده و یک آلترناتیو انقلابی (البته با تعاریف و برداشت‌های متعدد) مطرح می‌ساخت. در آن هنگام ایده‌ها و طرح‌های نوینی راجع به چگونگی اداره جامعه و شئونات گوناگون اجتماعی (خودگردانی، دموکراسی، تساوی حقوق زن و مرد، اخلاقیات نوین و...) مطرح گردیده و بحث‌های وسیعی صورت گرفت. هرچند که آن جنبش شکست خورد، اما بازتاب و پیامدهای آن، به طور مستقیم و غیرمستقیم، موجبات تغییرات دامنه‌داری را در سال‌های بعد در جامعه فرانسه فراهم آوردند. جنبش اخیر، در مقطع کنونی، هنوز نتوانسته است چنین بحث‌های فراگیری را در عرصه‌های وسیعی از جامعه دامن بزند. اما نتیجه این جنبش هر چه باشد، بی‌تردید، تأثیرات چشمگیری بر اوضاع جاری این جامعه و تحولات و حرکتهای اجتماعی آتی آن برجای خواهد نهاد.

بحران و اروپا

جنبش اعتراضی کارگران و کارمندان و دانشجویان فرانسه، و به طریق اولی بحران اجتماعی-سیاسی گریبانگیر آن، از جوانب متعدد با عضویت این کشور در «اتحادیه اروپا» و





سوسیالیسم اعتبار خود را از دست نداده است!

مصاحبه نشریه آلمانی زبان «فوکوس» با کاسترو

کمونیست بار دیگر به تحرک آمده و به سوی قدرت نیز گام برداشته است. در آمریکا فاصله میان فقر و ثروت آنقدر زیاد شده است که در هیچ کشور دیگری در آمریکای لاتین نمونه‌اش را نمی‌توان دید. تنها در برزیل ۳۲ میلیون انسان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. آیا شما هنوز اعتقاد دارید که سوسیالیسم در مقایسه با وضع موجود آینده‌ای می‌تواند داشته باشد؟

ج: سوسیالیسم بمثابة یک سیستم، هماهنگی اجتماعی را دنبال می‌کند و اعتبار خود را از دست نداده است. برای من این مسئله بهیچوجه سوالی نیست. بلکه به آن یقین دارم. شکست سوسیالیسم در برخی از کشورها بعد از مدتی کوتاه بار دیگر حقانیت سوسیالیسم را نشان داده است. بهر جهت سوسیالیسم در یک دوره به علل مختلفی بازنده نبرد بود.

من چنین ارزیابی را رد می‌کنم که آینده انسانیت در سیستمی مثل سرمایه‌داری که از نابرابری و فردیت مملو است بخواهد خلاصه شود، و در وضعیت دردناکی که انسانها در چنین جامعه‌ای دارند و وحشیانه‌ترین نوع نابودی طبیعت را در پیش گرفته است، به عدالت برسند.

س: آیا به یک مدل اجتماعی مشخصی تکیه دارید؟

ج: چینی‌ها را ببینید بدون آنکه سیستم سیاسی‌شان را نابود کنند به رشد اقتصادی رسیده‌اند. ما در کوبا این روند را زیر نظر داشته و مورد تجربه قرار می‌دهیم و با علاقه به تاریخ چین بدون آنکه کوچکترین تشابهی میان تاریخ کوبا و آنها وجود داشته باشد آنرا دنبال می‌کنیم. همانگونه که می‌بینید میان تاریخ و فرهنگ و سطح زندگی کوبایی‌های با چینی‌های فرق بسیاری وجود دارد. با این وجود ما با اشتیاق زیاد تجارب آنها را تعقیب می‌کنیم. تجاربی که وینتام در حال حاضر برای بازسازی کشور انتخاب کرده است.

س: آیا شیلی می‌تواند مدلی برای شما باشد؟ این کشور رشد بالایی پیدا کرده است و توانسته که فاصله میان فقر و ثروت را کم نماید.

ج: اطلاعاتی که من دارم می‌گویند که درک شما نسبت به شیلی درست نیست و فاصله میان فقر و ثروت در آن کم نشده است. اما فرق نمی‌کند. باید فکر کرد که کشور را با کمک‌های اقتصادی معینی آنچنان رشد داد که سطح زندگی مردم را بالا برد. کشورهای جنوب شرقی آسیا و یا شیلی می‌توانند نمونه‌هایی برای ما باشند و خوب نمی‌توانیم هم چشم روی هم بگذاریم که در این کشورها کارگران زندگی را به سختی می‌گذرانند. اما در مقابل دولت‌ها که به راه‌حل‌های جدیدی می‌اندیشند هیچ مانعی نباید تراشید و برعکس باید کمکشان کرد.

س: مایکل مانلی یکی از رهبران چپ در منطقه دریای کارائیب در استعفای خود از نخست وزیر جامائیکا عنوان نموده است که راه‌حلی ملی کارکرد ندارد... امروز برای من روشن است که مبارزه با فقر توسط بازاری که غل و زنجیر آنرا محدود کرده است نمی‌تواند کارکرد داشته باشد. وقتی منطق سرمایه را مدنظر بگیریم هیچ راه فراری از فقر نمی‌بایم. جامائیکا تنها یک استثناء می‌ماند. او می‌باید برای تولید خود یک

(این مصاحبه با فیدل کاسترو رهبر ۶۹ ساله کوبا زمانی که وی برای شرکت در مراسم پنجاهمین سالگرد سازمان ملل در نیویورک بسر می‌برد انجام گردیده است.)

س: ما می‌پذیریم که آمریکا به یک مورد از محدودیت‌های اقتصادی (حواله‌های مالی) علیه کوبا پایان داده است. کوبا چه برخوردی با این مسئله دارد؟ آیا آنگونه که کوبایی‌های که در میامی ساکنند و می‌گویند در یک سیستم اقتصاد مردمی، سیستم‌های مختلف سرمایه‌گذاری امکان‌پذیر است؟ آیا برای اقتصاد کوبا بهتر نخواهد بود که سرمایه‌های کوبایی‌های تبعیدی در فلوریدا به کشور بازگردند؟

ج: ما جلوی کوبایی‌هایی را که خارج از کشور زندگی می‌کنند نگرفته‌ایم. این مسئله برای هر کسی که در میامی نیز زندگی می‌کند صادق است. شرطی که ما می‌گذاریم اینست که سرمایه‌گذاران عاقل به قانون کوبا توجه داشته باشند. آن زمانیکه این محدودیت اقتصادی کوبا اعمال می‌شد نیز ما جلوی آنها را نگرفته بودیم و این موضوع حالا نیز که این سد از روی کوبا برداشته شده است هم عمل می‌کند. ما هیچکس را از کاری منع نمی‌کنیم. حکومت آمریکا و هر سرمایه‌دار آمریکایی نیز می‌تواند در کوبا سرمایه‌گذاری نماید. سیاست کوبا اینست که برای سرمایه خارجی امکان فراهم سازد تا بتوانیم از این راه مشکلاتمان را حل نماییم. ما به پول، تکنولوژی و بازار نیازمندیم و در این رابطه به هر نوع سرمایه‌گذاری که نخواهد کوبا را تحت تسلط خود در آورد اجازه می‌دهیم که آزادانه در کوبا فعالیت اقتصادی نماید.

س: شما چه برخوردی با احزاب، روزنامه‌ها، ایستگاه‌ها، رادیویی و تلویزیونی اپوزیسیون خود دارید؟

ج: با وسایل ارتباط جمعی کنترل شده‌ی اپوزیسیون منظورتان است؟ تمام آنهاهایی که نه صرفاً در چهارچوب سیستم سیاسی و یا علائق شخصی کوبا بلکه با دیدگاهی دیگر به مسائل می‌نگرند آزادند که فعالیت نمایند. رسانه‌های گروهی ما برای کل جامعه کار می‌کنند. تا به امروز هیچ کشوری را نشناخته‌ام که مالکیت بر وسایل جمعی آن مثل کوبا دموکراتیک و آزادی عقیده در آن احترام گذاشته شود.

س: شما برای رشد کشورتان همانگونه که امکانات پایه‌ای برجسته‌ای از مقطع انقلاب تا به امروز در زمینه آموزش و بهداشت عمومی بدست آورده‌اید حدی قائلید؟

ج: ما از اینکه توانسته‌ایم امکانات پایه‌ای آموزش و بهداشت عمومی را در کشور تثبیت نماییم به خود می‌بالیم. همانگونه که استقلال خود را توانسته‌ایم حفظ نماییم و سیستم ما عدالت اجتماعی و برابری را برای مردم ایجاد کرده است.

س: شوق گسست در شوروی و پیروزی سرمایه‌داری فروکش کرده است. نتیجه این شوک که اقتصاد بازار را به دنبال داشت مردم بسیاری را در کشورهای بلوک شرق به فقر وحشتناکی کشانده است. در دو سال گذشته در کشورهای فوق مثل لهستان حزب

بازار در اروپای متحد و یا در آمریکا پیدا کند. آیا شما نیز با نظر وی توافق دارید؟

ج: من تمام داوریهایی را که با درکی واقعی به حل مسائل نگاه می‌کند را می‌پذیرم و مانلی نیز یکی از این آدم‌هاست. اما چیزی که می‌باید مورد توجه قرار بگیرد اینست که: نظم اقتصادی بین‌المللی غیرمنصفانه است و آنچه ضرورت دارد مبارزه برای هرچه بهتر کردن این نظم می‌باشد. کشورهای جهان سوم واقعاً هیچ امکانی ندارند که با کشورهایی که تکنولوژی پیشرفته، بهترین مراکز علمی و مالی و بازارها را در انحصار خود دارند به رقابت بپردازند. کشورهایی که تا دیروز هنوز مستعمره بودند می‌بینید که بهترین استعدادهاشان به یغما می‌رود. این دزدی نه تنها در سطح ربودن استعدادها بلکه شامل غارت مواد اولیه و اجناس ساخته شده‌اند آن و استفاده از نیروی کار ارزان آنها نیز می‌باشد و آنچه که از مانلی در رابطه با حل مشکلات کوبا می‌توان استفاده کرد آنست که: من می‌توانم تنها عنوان نمایم که هر آنچه هر رهبر حکومتی دیگری نیز باید بگوید اینست که هر کشوری ویژگی‌های خود را دارد و باید راه‌حل ویژه خود را انتخاب کند.

س: رئیس جمهور برزیل، کاردوسو یکی از تئوریسین‌های مکتب وابستگی است. پیشنهاد او بازگشت آمریکای لاتین و تمرکز در سیستم بازار جهانی است که درهای فقر را بازگشاید، کاردوسو امروز چنین درکی دارد که «سعادت تقسیم شده» در آمریکای لاتین وسیله مطمئنی برای محو نمودن فقر قاره است. او می‌گوید: ما امروز سیستم بین‌المللی یک پارچه و متمرکزی را نه بعنوان علت مشکلاتمان بلکه بمثابة راه‌حل مشکلاتمان پیش‌روی داریم. شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

س: اشکال وابستگی می‌تواند تغییر کنند بدون آنکه عناصر اصلی آن عوض شوند. آنها فقط تغییر شکل می‌دهند. حل وابستگی امروز با تمرکز اقتصادی سخن پاوه‌ای است. برای دولت‌ها و حکومت‌هایی که خواهان رشد اقتصاد یکپارچه‌ای می‌باشند مانعی وجود ندارد. اما مسئله اینجاست که چنین عملکرد و سیستم اقتصادی بین‌المللی باید بوجود بیاید. خارج از این سیستم باید موانع بزرگی که برای کشورهای توسعه نیافته وجود دارد از بین برود. وگرنه درست مثل رابطه‌ای می‌ماند که اکنون کشورهای ثروتمند با وام‌های خود به کشورهای فقیر آنها را به سمت وضعیت اسفناک‌تری برده‌اند و بهره‌های سنگین همیشه بر دوش آنها نه تنها سنگینی بلکه خردشان می‌کند.

نگاهی اجمالی

به دهمین کنگره حزب کارگر برزیل

سازماندهی این جنبش‌ها نیز مورد پافشاری قرار می‌گرفت.

برای درک حدت مباحث کنگره چه بسا مهمتر از این اختلافات (که صراحت کامل نیز پیدا نکردند) باید تلاش‌های فراوان جریان «تشکل- وحدت برای مبارزه»، جریانی که در گذشته نیروی محوری اکثریت حزب را تشکیل می‌داد، برای حضور بیشتر و کسب هژمونی در سطح حزب، ضمن انتقاد از اکثریت بدست آمده در جریان کنگره هشتم (سال ۱۹۹۳) را در نظر گرفت. البته اختلافات و انشعابات موجود در سطح «مجموعه چپ» زمینه این تلاشهای جریان «تشکل- وحدت برای مبارزه» را تسهیل کرده بودند.

اما برغم این همه، هیچ چیزی که نشانگر شکل‌گیری هژمونی سیاسی جدیدی در جریان کنگره دهم باشد، به چشم نمی‌خورد. اکثریت ۵۴ درصدی بدست آمده در جریان این کنگره اکثریتی یکدست نمی‌باشد و از تنوع زیادی برخوردار است. به عنوان مثال، وجوه مشترک بسیار کمی «خوزه جنوینو» (رهبر اصلی دموکراسی رادیکال) را متحد «روبی فالکانو» می‌گرداند. به عبارت دیگر سخن گفتن از امر هژمونی در شرایطی که بحثی پیرامون طرح‌های مربوط به دوره‌های میان مدت و دراز مدت صورت نگرفته است عملاً غیرممکن است. از سوی دیگر «مجموعه چپ» نیز که در مجموع ۴۶٪ آراء را بدست آورده‌اند تا حدودی ناهمگون می‌باشند: این طیف امروزه، در اساس، مرکب از سه جریان می‌باشد («راه چپ» و دو جریان حاصل از انشقاق جریان «مبارزه»، حزب کارگر).

قطب‌بندی میان دو بلوک در جریان اجلاس رهبری ملی حزب، روزهای ۱۶ و ۱۷ سپتامبر، نیز عمل کرد. تصمیم جریان «تشکل- وحدت در مبارزه» مبنی بر نگاه داشتن مهمترین مسئولیت‌ها در چنگ خود با اعتراض و لیست «سوسیالیسم و دموکراسی» روبرو شد و اعضای این لیست در رای‌گیری پیرامون این مسئله شرکت نکردند. همچنین از میان ۱۸ عضو کمیسیون تنها ۱۰ عضو آن تعیین شده است و ۸ عضو باقی مانده هنوز مشخص نشده‌اند. برای شناخت اینکه آیا این مسئله به گونه‌ای درست و مثبت حل گردیده و رهبری قادر خواهد بود تا در فضای تفاهم و همبستگی وظایف خویش را پیش ببرد باید منتظر تشکیل اجلاس آینده رهبری حزب بود. تنها در این صورت است که می‌توان به ایده‌ی روشنی نسبت به چگونگی مسئله توسط حزب در دوره آینده دست یافت.

طرح‌های دراز مدت حزب، پیرامون چگونگی استقرار سوسیالیسم، برمی‌گشت این تنوع و تفاوت‌نظر بسیار در سطح حزب کارگر برزیل بود که به چشم می‌خورد (در این زمینه حتی جریان «دموکراسی رادیکال» نیز از سوسیالیسم، به لحاظ اصولی، دفاع می‌کند).

سومین نکته قابل ذکر همانا تقابل نظری جدی میان دو بلوک شکل گرفته بود: بلوک اول مرکب از «تشکل- وحدت در مبارزه»، «دموکراسی رادیکال» و بخشی از چپ کنگره قبلی (از جمله رئیس سابق حزب «روبی فالکانو») بود، بلوک دوم از اکثریت «راه چپ» (یعنی اکثریت «مجموعه چپ»، «دموکراسی سوسیالیستی» و مبارزین دیگر) و دو بخش حاصل از انشعاب جریان «مبارزه» تشکیل می‌گردد. بخش‌هایی که بلوک چپ را تشکیل می‌دادند به همراه ارانه تز مشترکی به کنگره (با پس گرفتن تزه‌های جداگانه قبلی خود) طرح مشترکی نیز در حمایت از کاندیداتوری «هامیلتون پیرا» برای مسئولیت ریاست حزب تهیه کردند، و بدین ترتیب به بیش از ۴۶٪ آراء نمایندگان دست یافتند. نیروهای تشکیل‌دهنده بلوک دیگر نهایتاً طرح‌های جداگانه‌ای به کنگره ارائه دادند و حول کاندیداتوری «خوزه دیوسو» متشکل گشتند. در زمینه آراء نیروهای این بلوک، «تشکل- وحدت در مبارزه» به ۴۰٪ آراء و بخش تحت رهبری «روبی فالکانو» به حدود ۶٪ آراء دست یافتند.

تا آنجا که به تند و تیز شدن مباحث کنگره برمی‌گردد این امر تنها ناشی از وجود اختلافات نظری پیرامون تعیین مشی سیاسی در دوره جاری نبود، اگرچه اختلافات زیادی می‌تواند جریان «دموکراسی رادیکال» را در مقابل گروه‌بندی‌های دیگر قرار دهد، ولی این جریان از دفاع صریح از نقطه‌نظراتش در مقابل کنگره اجتناب کرد. تندی مباحث در واقع بیشتر پیرامون مسایل مربوط به جهت‌گیری ساختمان حزب، کشمکش پیرامون مسایل با خصلت منطقه‌ای، و در مشاجره برای بدست گرفتن رهبری حزب بود که دور می‌زد. به طور کلی، «تشکل- وحدت در مبارزه» بر لزوم اینکه «حزب همچنین باید همچون حزبی در حکومت عمل کند» (در برخی حکومت‌های منطقه‌ای و شهرداری‌ها) و به فعالیت اعضای انتخاب شده خود بیش از گذشته اهمیت دهد و غیره تأکید داشت. مواضعی که به عبارتی در پیشنهاداتی نظیر شرکت وسیع («شخصیت‌های») حزبی در نهادها و موسسات رهبری‌کننده بازتاب می‌یافت، پرواضح است که به همین ترتیب لزوم تعمیق روابط با جنبش‌های اجتماعی و تقویت

دهمین کنگره «حزب کارگر» برزیل که طی روزهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ اوت گذشته برگزار شد با موفقیت به کار خویش پایان داد. جهت اطلاع از چگونگی گردش کار و مهمترین تصمیمات این کنگره است که ترجمه خلاصه گزارش آن، که در نشریه «اینپرکور»، شماره ۳۹۵، درج گردیده است در زیر آورده می‌شود. بنا بر گزارش نشریه اینپرکور در این کنگره، قبل از هر چیز، سه نکته مهم مشهود بودند: «اولین نکته به کنار رفتن «لولا» از مسئولیت ریاست حزب برمی‌گردد. لولا کسی است که از همان ابتدای تاسیس حزب کارگر، جز دو دوره یعنی در فاصله سال (۱۹۸۷-۱۹۸۹ و ۱۹۸۴ که به خاطر شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در این مسئولیت قرار نداشت)، در مقام ریاست حزب قرار داشت. وی که از سال ۱۹۹۳ تمایل خویش را مبنی بر واگذاری این مسئولیت به کسی دیگر اعلام کرده بود، به رغم فشارها و اصرارهای موجود بر همین نظر خود باقی ماند. وی در توضیح علت این تصمیم، علاوه بر لزوم تغییر مسئولیت‌ها بر تمایل خویش مبنی بر فراغت بیشتر به منظور مسافرت به مناطق مختلف کشور و گفتگوی از نزدیک با اقشار مختلف مردم تأکید کرد.

دومین نکته قابل ذکر در این کنگره وحدت معقولانه‌ای بود که به هنگام تعیین مشی سیاسی حزب برای دوره آینده بروز کرد. در این زمینه تمامی تزه‌های ارائه شده برای بحث (در مجموع ۶ مورد)، جز تز مربوط به جریان «دموکراسی رادیکال»، در موضع‌گیری و مخالفت خود نسبت به حکومت «فرناند و هنریک کاردوسو»، به عنوان حکومتی محافظه‌کار، و لزوم مبارزه با پروژه نئولیبرالی در حال اجرای آن در مجموع صراحت داشتند، اما جریان «دموکراسی رادیکال» نیز به دفاع جدی از تز خودش نپرداخت و به نفع حمایت از تز جریان «تشکل- وحدت در مبارزه»، تز خود را کنار گذاشت. وحدتی که زمینه آن در پی انجام یک رشته اقدامات کاملاً محافظه‌کارانه‌ی حکومت فرناندو هنریک طی اولین ماده‌های حکومت آن، تسهیل گردیده بود. لولا نیز با جمع‌بندی انتقادی دیدگاه اشتباه‌آمیز تعداد زیادی از اعضای حزب، از جمله خودش نسبت به شک و تردیدهای اولیه پیرامون حکومت جدید، در جریان اجلاسی از رهبری ملی حزب بر اشتباه ارزیابی موجود نسبت به فرناندو هنریک از جانب همه کسانی که گمان می‌کردند که وی ممکن است به بخشی از اندیشه‌های مربوط به گذشته چپ خود پای‌بندی نشان دهد، انگشت گذاشت. از سوی دیگر تا آنجا که به

در حاشیه انتخابات پارلمانی روسیه

کمتر کسی است که برای یلتسین بیمار دل بسوزاند

در حالی که عده‌ای برای بدست آوردن مراکز قدرت در کرملین از بیماری یلتسین سود جسته و مردم روسیه با بی‌تفاوتی به غیبت موقت او برخورد کردند. مشکل می‌شد در خیابانهای مسکو کسی را یافت که نگرانش باشد و یا حداقل با او همدردی کند. روس‌ها به آمد و رفت رئیس جمهور به بیمارستان عادت کرده‌اند. بعد از برژنف، چرنیکو و آندره‌یوف، دوباره کشور با رهبری روبروست که از سلامت کامل برخوردار نیست.

وانتیا، ۸۰ ساله و بازنشسته می‌گوید: «مسلم است که با آن همه چربی مریض هم باید بشود. من او را در تلویزیون دیده‌ام با صورتی قرمز که چشم‌هایش را اصلاً نمی‌شد دید.»

الکساندر اسلیسارو عکاس می‌گوید: «اگر بهتر می‌شد خیلی خوب بود. ولی خوب باید قانونی بگذارند که هر کس رئیس جمهور می‌شود گواهی سلامتی داشته باشد و یا حداقل گواهی‌ای که تضمین کند بعد از یکسال نمی‌پوسد! ظاهراً در روسیه بعد از بروز مشکل به آن فکر می‌کنند.»

ساشای ۳۰ ساله، مهندس راه و ساختمان قبلی و لوله‌کش امروزی می‌گوید: «بیماری‌اش برایم مهم است. این دومین بار است که به بیمارستان می‌رود و خیلی بد است وقتی کسی به بیمارستان می‌رود. اما عدم ثبات و مشکلات خانوادگی برای من مهم‌تر است. من به این چیزها فکر نمی‌کنم.»

همسرش تاتیانا برخورد تندتری می‌کند: «او قول‌های بسیاری داده و به هیچکدام عمل نکرده. اگر سلامتی‌اش یاری نمی‌کند بهتر است بازنشسته شود.» (ترجمه از روزنامه گاردین)

کاندیداهای زندان

کمیسیون انتخابات مجلس در روسیه اعلام داشت که ۸۷ نفر کاندیدای مجلس آتی که لیست آنها را احزاب گوناگون به ما داده‌اند، محکومیت‌های جنایی داشته‌اند، ۱۱ نفر از این افراد متعلق به حزب دست راستی و ناسیونالیستی «شرینوفسکی» می‌باشند. نیکولای نوویکف که به اتهام اخاذی و آدم‌ربایی ۶ ماهست که در زندان بسر می‌برد در صورتیکه بتواند ۵۰۰۰ امضاء جمع‌آوری کند می‌تواند بعنوان کاندیدا خود را معرفی نموده و از زندان آزاد گردد.

ناظرین می‌گویند که در حال حاضر حدود ۱۰۰ نفر که سوابق جنایی دارند در پارلمان حضور دارند. «آندره کلیمتف» ۲۵ میلیون مارک از وام دولتی را بالا کشیده است و در حال حاضر از طرف حزب محافظه‌کار کاندیدا شده است. «والنتیا سولو وپووا» رئیس یک شرکت دارویی که ۲۸۰ میلیون مارک از طرف دولت جریمه شده است. او خود را بعنوان کاندیدای مستقل معرفی کرده است. این خانم در واقع به سادگی می‌تواند ۵۰۰۰ امضاء لازم برای کاندیداتوری مجلس را با پول بخرد.

«کنستانتین ساتولین» که در سال ۱۹۹۲ وامی بیش از ۴/۲ میلیون مارک از دولت گرفته بود تا بانکی ایجاد نماید ولی نه از پول خبری هست و نه از بانک. در سن پترزبورگ، پلیس، قهرمان سابق بکس روسیه «میشایل گلوشتنگو» را همراه ۳ نفر دیگر به اتهام قتل یک پلیس بازداشت کرده است. آنها جزو همکاران «شرینوفسکی» می‌باشند. گلوشتنگو تهدید کرده است که اگر ما به قدرت برسیم من با خیلی‌ها تصفیه حساب خواهم کرد. وی یکی از سرکردگان مافیای روسیه است که به اتهام تجاوز به عتف و حمل سلاح تحت تعقیب می‌باشد.

ویتالی ساوتیسکی یکی از نمایندگان دوما می‌گوید: «ماقیا در جهت نابودی پارلمان روسیه است.» یکی از سرکردگان این جنایتکاران در پارلمان سرگی ماوردی است که در ژوئیه ۱۹۹۴، میلیونها مارک مالیات دولت را بالا کشیده است. او آزاد گردیده چرا که عضو پارلمان می‌باشد.

از میان نیروهای نظامی ۳۷۰ افسر خود را کاندیدا کرده‌اند. ۵۰۰ کاندیدا نیز از صنایع نظامی و وزارت کشور می‌باشند که اغلب از اعضای حزب کمونیست و از مخالفین غرب می‌باشند.

الکساندر شیلین یکی از نظامیان مسکو می‌گوید: گراچف (وزیر دفاع فعلی) و یلتسین قادر نیستند که چنین روندی را کنترل نمایند. ارتش هر روز که می‌گذرد در سیاست نقش ویژه‌تری پیدا می‌کند...»

(ترجمه و تلخیص از مجله «اشترن»)

پیشرفت آسان شهرت چرنومیردین را خدشه‌دار می‌سازد

بعد از ظهر روز شنبه‌ای در اواخر اکتبر، در لحظه‌ای سمبولیک (مراسم دعای کلیسای ایورسکایا)، بوریس یلتسین دچار دومین حمله قلبی گردید. قرار بود وی همراه با ویکتور چرنومیردین (نخست وزیر)، یوری لوژکوف (شهردار مسکو) و اسقف آلکسی دوم همگی در مراسم نصب مجسمه ایورسکای باکره که سمبل پاسداری از روسیه است شرکت کنند. این برنامه به صورت زنده از تلویزیون مسکو پخش می‌شد. لوژکوف جاه‌طلب و چرنومیردین که این روزها پله‌های ترقی را به سرعت طی می‌کنند به عنوان رقبای آقای یلتسین در انتخابات سال آینده ثبت نام کرده‌اند. بنابراین این مراسم مذهبی بعدی سیاسی نیز با خود داشت: نمایش اتحاد.

اما چنین مقدر نبود. آقای یلتسین را با هلی‌کوپتر به بیمارستان بردند و چرنومیردین و لوژکوف که هر دو افرادی غیر مذهبی هستند مجبور شدند با ناراحتی شمع‌های مراسم را حمل کنند.

نخست‌وزیر از آن دسته کسانی است که نمی‌توانند وقت مناسبی را برای کارهای خود انتخاب کنند. حزب وی به نام «روسیه سرزمین مادری» درست در روز سخته قلبی یلتسین شعارهای انتخاباتی خود را ارائه کرد.

چرنومیردین از مشکل دیگری نیز رنج می‌برد و آنهم در حال حاضر در راس قدرت بودن است. در روسیه اگر قربانی سیاست‌های رژیم باشی بسیار زودتر می‌توانی به قدرت برسی، درست مثل آقای یلتسین که در سال ۱۹۹۱ به قدرت رسید چون اینگونه عنوان شده بود که او قربانی حسادت‌های گورباچف می‌باشد.

اما آقای چرنومیردین از این بابت رنجی متحمل نشده است. بخش تحت نظر او یعنی گاز پروس، شرکت گاز دولتی و بسیار ثروتمند که اتفاقاً جایی نیز بود که خصوصی گردید، مدیر شرکت آقای «رم ویاچیرف» حامی اصلی چرنومیردین، از صاحب نفوذترین تجار روسیه است. دفاتر اصلی شرکت با مرسدس‌های پارک شده در بیرون، نفوذ خود را در مسکو کاملاً نشان می‌دهد.

کاریکاتوریست‌ها تصویر چرنومیردین را روی خط لوله گاز (منبع قدرت) تصویر می‌کنند و شعار «خانه ما روسیه است» به سرعت تبدیل به «خانه ما گاز پروس است» گردیده است.

ثروت، قدرت و ذخیره بی‌انتهای دلار رویای غلطی است که به کشوری که با مشکلات اقتصادی بسیار درگیر است اطلاق می‌گردد.

ممکن است که انتخابات پارلمانی آینده نقطه عطفی برای حل مشکلات روسیه باشد. انتخابات دو سال گذشته که در آن ناسیونالیست‌های افراطی به رهبری «ولادیمیر ژیرنوفسکی» قدرت را در دوما به دست آوردند در واقع رای اعتراض مردم به دستگاه بود اما در انتخابات امروز مردم خواستار تغییری واقعی می‌باشند. آمارها نشان می‌دهند که مردم پس از ده سال که از حکومت گورباچف و یلتسین می‌گذرد کاملاً خسته هستند. در چنین حال و هوایی، نتایج رفرم‌ها، تقسیم شوری سابق، خارج ساختن نیروهای روسیه از کشورهای بلوک شرق و اتخاذ سیاست بازار آزاد که چهار سال پیش مثبت ارزیابی می‌باشد امروزه از سوی مردم تا حدود زیادی رد شده است. مردم روسیه خواستار سیاست بازار آزادی هستند که مشکلات آن تا حدی کنترل شده باشد.

رای دهندگان خواستار ثبات هستند اما قول ایجاد آن که توسط چرنومیردین و حزبش ارائه می‌شود به نظر بسیاری از مردم فقط رمز بدست آوردن قدرت است، قدرتی که او و دست‌اندرکاران «گاز پروس» امروزه نیز در دست دارند.

نگاهی به نشریات و نظرات اپوزیسیون

حق مردم در نه گفتن

اعتراض به حکم اعدام

«انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران» که در پاریس فعالیت دارد، طی اطلاعیه‌ای در اواخر نوامبر گذشته، از همه انجمن‌ها و مجامع خواسته است که صدای اعتراض خودشان را علیه حکم اعدام زندانی سیاسی، رحمان رجیبی، بلند کنند.

متن این اطلاعیه از این قرار است:

بر طبق اخبار رسیده از منابع گوناگون، رحمان رجیبی، به اتهام عضویت در حزب دمکرات کردستان ایران در اکتبر گذشته به اعدام محکوم شده است. ما از همه انجمن‌ها و مجامع ایرانی و بین‌المللی می‌خواهیم تا بر علیه این حکم جنایت بار رژیم اسلامی به پا خیزند و با اعتراض همه جانبه مانع از اجرای این حکم گردند. هموطنان آزاده!

این خبر نگران‌کننده تایید مجددی است بر این که رژیم جمهوری اسلامی هجوم نوینی علیه مبارزان و مخالفان را تدارک می‌بیند و چون گذشته لبه‌ی تیز حمله را متوجه ایران بی‌دفاع نموده است. در این بین تنها و تنها اقدامات گسترده متحد ماست که می‌تواند در برابر پیشروی این سیاست جنایتکارانه مانع ایجاد کند. ما از همه دعوت می‌کنیم تا دست به دست هم داده و بر علیه این موج سدی از مقاومت را ایجاد کنیم و مجامع بین‌المللی را به اعتراض فعال علیه رژیم و در دفاع از جان رحمان رجیبی و دیگر مبارزان زندانی رژیم فرا خوانیم.

شیوه‌ای کاملاً ضد دمکراتیک به طور کامل به انحصار خود درآورد. نه احزاب سیاسی مخالف حکومت و نه مخالفین داخلی رژیم هیچ کدام امکان تاثیرگذاری بر این انتخابات را ندارند.

با این حال رژیم تبلیغات پندارناهی را انجام می‌دهد تا مردم را به پای صندوقهای رای بکشاند و آنها را به شرکت در انتخاباتی وادار سازد که نقشی در نتیجه آن ندارند. رژیم شرکت گسترده مردم در انتخابات را فقط برای آن می‌خواهد که مشروعیت روحانیون حاکم و انتخابات فرمایشی را به خود مردم، مخالفین رژیم و جهانیان نشان دهد. وقتی که راه شرکت مستقیم و قانونی مردم در تعیین سرنوشت خودشان را می‌بندند و آنها را تنها وسیله مشروعیت خود می‌خواهند، حق مردم است که به خواست مستبدین «نه» بگویند و از طریق امکانات و راه‌هایی که مقدور است به مقابله با آن بپردازند»

نشریه کار ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شماره ۱۲۰ ضمن درج اطلاعیه شورای مرکزی این سازمان پیرامون انتخابات آتی مجلس شورای اسلامی مبنی بر تحریم انتخابات در سرمقاله به تشریح این اطلاعیه می‌پردازد.

در سرمقاله آمده است: «خواست همه احزاب سیاسی مشارکت در امور کشور و شرکت فعالانه در انتخاب ارگانها و نهادهای اداره کشور است. نقطه عزیمت ما و دیگر آزادیخواهان کشور نه تحریم انتخابات بلکه شرکت فعالانه در آن است. اما حکومت اسلامی با اتخاذ سیاستی به شدت ضد دمکراتیک و سرکوبگرانه مانع شرکت احزاب سیاسی در انتخابات است... انتخاباتی که در پیش است یکی از انحصاری‌ترین انتخابات در طول عمر این رژیم است و روحانیت حاکم مصمم است مجلس آتی و در پی آن مقام ریاست جمهوری را با

مباحثات اتحاد طیف اقلیت فدائی

این نشریه ضمن درج مواضع بخشی از نیروهای سازمان اقلیت پیرامون موضوعات گوناگون صفحاتی را نیز در هر شماره به درج اسناد تاکنون منتشر نشده مباحث ایدئولوژیک درون اقلیت اختصاص خواهد داد.

در شماره اول مقالاتی با عناوین «بسوی آینده»، «پیرامون سبک کار و مسائل اساسنامه‌ای»، «کدام نیروی اجتماعی را می‌خواهیم سازماندهی کنیم؟»، «... آمده است».

اخیراً اولین شماره نشریه «به پیش» بولتن مباحثات و اتحاد طیف اقلیت فدائی منتشر شد. در سرمقاله این اولین شماره، در توضیح هدف از انتشار این بولتن، آمده است: «آخرین نشست بخشی از نیروهای سازمان «اقلیت»، انتشار بولتن مباحثات ایدئولوژیک را به منظور قرار گرفتن بخش وسیعتری از نیروهای سازمان و جنبش کمونیستی در جریان فعالیت‌ها، در دستور قرار داد».

تظاهرات علیه رژیم در برلن

نمایشگاه‌های فرهنگ بین‌المللی دیگر را اعلام نمودند. سپس تظاهر کنندگان به داخل نمایشگاه رفتند و دور غرفه ایران به دادن توضیح درباره نقش جمهوری اسلامی در مراکز آموزشی ایران و سانسور و سرکوب روشنفکران ایران توسط جمهوری اسلامی پرداختند.

مراسم مورد استقبال شرکت کنندگان و مسئولین غرفه‌های مختلف قرار گرفت. با شروع تظاهرات مسئولان غرفه ایران مجبور شدند عکس‌های خمینی و ملاهای دیگر را که به دیوارها زده بودند بردارند. مسئولین نمایشگاه اعلام کردند که از این پس اجازه نخواهند داد دولت ایران در این نمایشگاه شرکت کند.

نمایشگاه بین‌المللی آموزش زبان «Enpolingua» از ۲۳ تا ۲۶ نوامبر ۱۹۹۵ در برلین برپا شد. در این نمایشگاه جمهوری اسلامی ایران نیز شرکت داشت. شرکت ایران در این نمایشگاه تا حد ممکن تا آخرین لحظه از افکار عمومی مخفی نگاه داشته شد.

به دنبال فراخوان گروهی از پناهندگان ایرانی در برلن در روز ۲۵ نوامبر، تظاهراتی در روز ۲۶ نوامبر از ساعت یک بعداز ظهر علیه شرکت ایران در نمایشگاه برپا گردید. تظاهر کنندگان با پلاکاردهایی در مقابل نمایشگاه حضور یافته و با پخش اعلامیه خواست خود دایر بر اخراج ایران از این نمایشگاه و

گزارش دادگاه میکنونوس

پنجشنبه ۹۵/۱۱/۱۹

در این روز شاهد نبود ولی چندین گزارش خوانده شده از جمله جواب دولت برلن به نامه دادگاه در مورد سوالهایی که هانس انوسک، رئیس سابق اداره امنیت برلن در جلسه دادگاه نمی‌توانست به آنها جواب دهد. ۲۲ سوال از مسئولین به بسیاری از آنها به خاطر حفظ مسئله امنیت جواب داده نشد، ولی چند موضوع در جوابها مهم بودند، از جمله:

- دارایی مسئول تظاهرات ۸۷/۵/۲۷ بود، که به مناسبت روز قدس بر گزار شده بود.
- در اوائل سال ۹۳ دو نفر از مسئولین بالای حزب الله بنامهای محمد بریاری و شیخ محسن اتوئی به برلن آمده بودند، که پس از دستگیری دارایی به سازماندهی دوباره حزب الله در برلن پردازند و روابط بین افراد حزب الله را دوباره برقرار کنند. این دو نفر نماینده حزب الله در پارلمان لبنان نیز می‌باشند.

- از اوت ۱۹۸۸ برای سازمان اطلاعات برلن مشخص بود که سفارت ایران در بن تلاش کرده که دارایی به ایران فرستاده نشود و در برلن حق اقامت داشته باشد.

- سازمان اطلاعات کل آلمان در ۱۹۹۲/۱۱/۳۱ از سازمان اطلاعات برلن خواسته بود که دارایی را تحت نظر بگیرد. در ۱۹۹۲/۹/۲۸ اداره حفاظت برلن از دولت تقاضای مراقبت امنیتی از دارایی را نموده که با این تقاضا در ۱۹۹۲/۱۰/۱ موافقت شده. با دستگیری دارایی در ۱۹۹۲/۱۰/۸ این مسئله موضوعیت خود را از دست می‌دهد. (این نشان می‌دهد که در برلن نزدیک به ده ماه هیچ کاری علیه دارایی نشده است).

- مغازه‌های دارایی در «وزر اشتراسه» و «مرینگدام»، محل تجمع و آشنائی افراد حزب الله در برلن بوده است.

پنجشنبه ۱۹۹۵/۱۱/۱۶

شاهد: جعفر زکیل

پس از ۳ سال شاهد آمده بود که شهادت دهد که ۱۹۹۲/۹/۱۷ (روز ترور) متهم عباس رائل از حدود ساعت ۳ تا ۶ بعدازظهر در خانه او بود. او فقط این مطلب را با تمام جزئیات به خاطر می‌آورد و بقیه مطالب، حتی این موضوع را که چگونه دو ماه پیش این مطلب را به وکلای رائل اطلاع داده است را به خاطر نمی‌آورد. این مطلب باعث شد که او در حین سوال و جواب بسیار متشنج شود. به عقیده ناظران شاهد خیلی

متزلزل بنظر می‌آمد.

پنجشنبه ۱۹۹۵/۱۱/۱۶

شاهد: پژمان طهماسبی- عصمتی

شاهد ایرانی در سال ۱۹۹۲ به عنوان گارسون در رستوران محمود علیان کار می‌کرده و بنابه تقاضای وکلای رائل آمده بود که شهادت دهد که وی در شب پنجشنبه ۱۹۹۲/۹/۱۷، یعنی در شب ترور، از حدود ساعت ۷ بعدازظهر تا آخر شب عباس رائل را در آن رستوران دیده بوده، وی می‌گفت از متهمین رائل و عطریس را بنابه رفت و آمدی که در رستوران داشتند می‌شناسد. وی می‌گفت دقیقاً به خاطر دارد که روز جمعه ۱۹۹۲/۹/۱۸، یعنی یک روز پس از ترور در حالیکه روزنامه‌های برلن را در دست داشته که در صفحه اول آن راجع به ترور نوشته بودند و او در این مورد با همکارش صحبت می‌کرده، رائل وارد رستوران شده است. وی گفت که دفعه ماقبل این چند روز پیش از آن بوده که رائل را در رستوران دیده است. به عبارت دیگر ادعای رائل و وکلایش که وی در ۱۹۹۲/۹/۱۷ در رستوران بوده، واهی از آب درآمده. شاهد در حین شهادت خود گفت که بسیاری از افرادی که بعداً مشخص شود که با حزب الله در ارتباط بودند به این رستوران رفت و آمد داشتند.

جمعه ۱۹۹۵/۱۱/۱۷ و دوشنبه ۱۹۹۵/۱۱/۲۰

شاهد: شاکر رمل از لبنان

شاهد آمده بود گزارش دهد که آیا حرفه‌هاییکه محمد جراده در مورد او زده بودند، حقیقت دارند یا نه. پس از ده ماه بالاخره شاهد به برلن آمد در روز اول برای رئیس دادگاه بسیار مشکل بود که او را به حرف زدن وادارد. محمد جراده در صحبت‌های خود گفته بود که این شخص در سال ۱۹۹۳ به آلمان آمده بود و به او گفته بود که خانواده عطاالله ایاد، که بنابه صحبت‌های جراده دستگیر شده بود، به دنبال او هستند و می‌خواهند او را از بین ببرند. جراده همچنین گفته بود که این شخص هم با حزب الله و هم با امل در ارتباط است. وی گفته بود اگر این شخص بیاید تمام این صحبتها را نفی خواهد کرد. شاهد (رمل) دقیقاً نیز همینطور رفتار کرد. وی گفت کارتهای حزب الله و امل را دارد ولی با این دو سازمان تماسی ندارد. او مسئله کارتها را نمی‌توانست منتفی کند زیرا ضمیمه پرونده پناهندگی بودند. این شخص گفت که در سال ۱۹۹۳ برای تقاضای پناهندگی به آلمان آمده بود و آنها هم به خرج برادرش، ولی پس از رد شدن این

تقاضا خیلی سریع سعی کرده که آلمان را ترک کند. این موضوع باعث تعجب همه شده بود که وی چگونه با خرج مقداری زیادی پول به آلمان آمده و اکنون می‌خواهد به این سرعت آلمان را ترک کند. این شک خود را در نزد رئیس دادگاه و دادستان به وضوح نشان داد و پرسیدند که آیا وی (رمل) برای کار دیگری به آلمان نیامده است؟ وی در جواب به تناقض گویی بسیار افتاده حرفهای سابق خود در هنگام پناهندگی را کاملاً رد کرد. وی به حدی به تناقض گویی افتاد که گفت نمی‌داند در ایران چه حکومتی بر سر کار است، آیا مذهبی است یا نه؟ وی گفت همیشه روزنامه می‌خواند و رادیو تلویزیون را دنبال می‌کند ولی فقط به اخبار لبنان گوش می‌دهد و یا می‌خواند، این مسئله باعث حیرت همگان شد. شاهد در مجموع چهره بسیار غیر مطمئنی از خود بجای گذاشت.

پنجشنبه ۱۹۹۵/۱۱/۲۳

شاهد: خانم اولاکونتر

شماره تلفن خانم گونتر جزء شماره‌هائی است که طی چند روز قبل و بعد از ترور، دارایی به آن زنگ زده بود. به این جهت این خانم مورد بازجویی قرار گرفت و به عنوان شاهد به دادگاه دعوت شد. وی خانواده دارایی را می‌شناخت و طی چند سال پرستار آخر هفته بچه معلول دارایی بوده است.

برخلاف آنچه دارایی و وکلایش تاکنون در دادگاه مطرح کرده‌اند، که وی روز یکشنبه ۱۹۹۲/۹/۱۳ حدود ساعت ۲ بعدازظهر برلن را ترک کرده و به هامبورگ رفته است، شاهد گفت که در این روز حدود ساعت ۱۰ شب بچه را که پیش او برده است، به خانه دارایی برده و به آنها تحویل داده است، وی اضافه کرد که این آخرین باری بوده است که وی دارایی را دیده است.

این نکته که دارایی حدود بعداز ظهر روز ۱۹۹۲/۹/۱۳ در برلن بوده، منطبق است با اعترافات اولیه یوسف امین، که دارایی بعدازظهر این روز یک دسته از افراد تیم عملیات از جمله امین، رائل و شریف را به خانه‌ای در زنفتر برگرینگ برده است.

شاهد گفت بچه را بعد از این تاریخ در روز جمعه ۱۹۹۲/۹/۱۸ از یک خانم که بنظرش لهستانی آمده، تحویل گرفته است و بچه تا روز یکشنبه ۱۹۹۲/۹/۲۰ نزد او بوده است.

بازتاب دادگاه «میکونوس»

در پارلمان آلمان فدرال

نزدیکی بیش از اندازه دولت آلمان با رژیم جمهوری اسلامی ایران و حمایت گسترده‌اش از این رژیم مخالفتهای گسترده‌ای را در سراسر جهان دامن زده است. دولت آلمان از تروریست‌های جمهوری اسلامی که در برلن در دادگاه میکونوس محاکمه می‌شوند، بطور غیرمستقیم و با پنهان کردن اطلاعات لازم دال بر دست داشتن جمهوری اسلامی در این ترور، از رژیم اسلامی ایران حمایت می‌کند.

در مخالفت با سیاست آلمان در ارتباط با دادگاه میکونوس، نه تنها اپوزیسیون ایران، بلکه نیروهای مترقی آلمان نیز سهیم‌اند. زیر فشار این نیروها سرانجام کمیسیون ویژه میکونوس در پارلمان ایالتی برلن، در سپتامبر ۱۹۹۵ به کار خود پایان داد و گزارش نهائی خود را منتشر کرد. بجز حزب حاکم- حزب سوسیال مسیحی برلن- دیگر احزاب متفق‌القولند که وزیر داخلی وقت برلن از حزب حاکم در مورد کنترل کاظم دارابی، متهم اصلی اهمال نموده و با آنکه اداره امنیت داخلی کل آلمان از ژانویه ۱۹۹۲ از بخش برلن خواسته بوده که دارابی- فرد شناخته شده جمهوری اسلامی برای سازمانهای اطلاعاتی آلمان- را زیر نظر بگیرند، اما بخش مربوطه به شکل سنوال برانگیزی این کار را تا بعد از ترور میکونوس- تا اکتبر ۱۹۹۲ به تعویق انداخته است.

به دنبال این مخالفت‌های گسترده این بار فراکسیون حزب سبزها در پارلمان فدرال آلمان دو سری سوال به تاریخ‌های ۱۹۹۵/۷/۶ و ۱۹۹۵/۱۱/۱۴ در مورد روابط ایران و آلمان و نقش دولت آلمان در پنهان کردن اطلاعات لازم برای دادگاه میکونوس ارائه نموده است.

در سری سوالات ۱۹۹۵/۷/۶، بعد از اشاره به روابط نزدیک آلمان و جمهوری اسلامی، سولاتی درباره روابط اقتصادی دو کشور، مقدار قروض ایران به آلمان و دلیل دادن اعتبار به دولت ایران و روابط ویژه‌ای که دولت آلمان علیرغم خواست کشورهای اروپایی، با ایران دارد، مطرح شده است.

سپس سولاتی مربوط به نقض حقوق بشر، اعدام‌ها، سرکوب تظاهرات و غیره، مطرح گردیده

است. سپس ۲۵ سوال در ارتباط با روابط امنیتی- اطلاعاتی دو رژیم از جمله سولاتی در مورد فعالیتهای سازمانهای اطلاعاتی ایران و نقش آنها در ترور میکونوس، مطرح شده و دست آخر سولاتی در مورد انرژی اتمی و امکان ساختن بمب اتمی در ایران و نقش دولت آلمان در صدور تکنولوژی اتمی و موارد مورد لزوم برای آن عنوان گردیده است.

در سری سوالات ۱۹۹۵/۱۱/۱۴ (۵ صفحه) سولاتی درباره ترور میکونوس مطرح شده، در این سوالات در مورد نقش سازمانهای امنیتی ایران در آن، حجم اطلاعات دولت و سازمانهای اطلاعاتی آلمان از دست‌اندرکاران سازماندهان، اجراءکنندگان و فراریان ترور میکونوس، اطلاعات دقیقتری خواسته شده است.

لازم به توضیح است که مدارک تحریر داده شده به دادگاه میکونوس چنان دقیق نقش دولت ایران در این ترور را نشان می‌دهند که برای بسیاری از دست‌اندرکاران سیاست روز آلمان، جای تردیدی باقی نگذاشته است.

این دو سری سوالات به دولت آلمان غربی داده شده است و دولت بایستی در اولین فرصت به آنها جواب دهد. بنابه روال همیشگی پاسخ دادن به این نوع سوالات چندین ماه طول می‌کشد.

متن کامل سولاتی که فراکسیون پارلمانی حزب سبزها در این مورد انتشار داده است را برای اطلاع خوانندگان نشریه در شماره آتی «اتحاد کار» درج خواهیم نمود. ثبت اسنادی از این دست در تاریخ، گواه دیگریست بر ماهیت جنایتکارانه رژیم جمهوری اسلامی و افشای چهره‌ی دولت‌های سرمایه‌داری غربی که شرکای اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی می‌باشند.

افشاء و طرد کلاشی

در پی منافع شخصی بنام جنبش سیاسی اخیرا اطلاعاتی هائی از طرف حسین زهری با امضای «سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» منتشر شده است. این اطلاعاتی ها بدنبال انتشار مطالبی در افشای چماقداری، فسادمالی و روابط حسین زهری بادولتها باامضای «جمعی از اعضا و فعالین سابق سازمان چریکهای فدائی خلق ایران» پخش گشته اند.

مناسبات تجاری با بانکهای رژیم که گویا به اعتراف اطلاعاتی حسین زهری فقط در یک مورد حدود یک میلیون چهارصد هزار دلار از پول حسین زهری و شرکا را «بلوکه» کرده اند و ایشان نیز در «مقابل به مثل» پانزده میلیون دلار از سیستم بانکی جمهوری اسلامی «مصادره» نموده اند، نمیتواند هیچ تجانسی با مبارزات انقلابی علیه رژیم اسلامی داشته باشد. این قبیل روابط با دولت ها از جمله دولت جمهوری اسلامی و عوامل آن، نه هدف مبارزه با رژیم، که همانا کلاشی های متقابل مالی را دنبال میکند. این قبیل کلاشی، که این بار در ارتباط نزدیک با بانکهای رژیم ارتجاعی اسلامی و با «مصادره» از آنها صورت گرفته، سابقا توسط همین فرد و با حضور در موقعیتهای حساس سازمان خود، صورت گرفته که افشاگریهای اخیر این موارد را روشن ساخته است.

همین دو مورد و بدون ذکر موارد دیگر کافیتست که به ماهیت حسین زهری پی برده شود و در اینجا این پرسش مطرح میشود که چگونه عناصر شارلاتان و فاسدی نظیر نامبرده به موقعیت حساس در یکی از گروههای چپ دست مییابد؟ این مورد بار دیگر روشن میسازد که در غیاب دمکراسی و علنیت و در نتیجه پراگماتیسم و کوته بینی فساد راه رشد و توسعه یافته است. مسلم است که در صفوف یک جریان سیاسی رزمنده و با مشارکت و دخالت اعضا و فعالین تشکیلات و برسمیت شناختن حقوق آنها در انتخاب و کنترل مقامات سازمانی سد کردن راه پیدایش امثال حسین زهری و طرد و افشا بموقع چنین عناصری بمراتب سهلتر میگردد.

رابطه حسین زهری و شرکا با موسساتی از جمهوری اسلامی، اقدامات آنها در زمینه مال اندوزی و بده و بستنهایشان با دولتهای منطقه، شیوههای چماقدارانه و مافیائی آنها سنخیتی با مبارزه سیاسی علیه ارتجاع اسلامی ندارد و افرادی مثل نامبرده، به آن دسته از انگل‌هایی تعلق دارند که برای دستیابی به منافع شخصی هرگونه سو استفاده‌ای از این جنبش را مجاز دانسته و عملی نموده اند.

اعتصاب غذای متحصنین در ترکیه!

برای متوقف کردن معامله بر سر پناهندگان با تمام قوا بسیج شویم

بنابر اطلاعات کمیته متحصنین «ترکیه»، دو تن از پناهجویان متحصن به نام‌های کبرا بهرامی (شماره پرونده‌ی B 1802) و علی عسگر ذولفقاری (ش.پ Z 656) توسط دولت ترکیه دستگیر شده‌اند و حکم تحویل آنان به پلیس ایران در تاریخ ۲۳ نوامبر ۹۵ صادر شده است. ۱۸ نفر از پناهجویان متحصن در حزب سوسیالیست بمنظور جلوگیری از بازگرداندن این دو تن و بمنظور یا فشاری بر درخواست‌های خود، از ظهر بیست و چهارم نوامبر اقدام به اعتصاب غذا کرده‌اند. خواسته‌های آنان عبارتند از:

- لغو حکم دبیورت دو تن پناهجوی نامبرده و آزادی آنان و تمدید اقامتشان

- قبول درخواست پناهندگی پناهجویان متحصن توسط کمیساریای عالی پناهندگان و انتقال آنان به کشور ثالث

با وجود تلاش‌ها، اعتراضات و اقدامات مستمری که بمنظور منصرف کردن دولت ترکیه از معامله بر سر پناهندگان ایرانی صورت گرفته است و با وجود اینکه کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل بر خطر زندان و شکنجه و حتی اعدام که پناهجویان را در صورت تحویل به ایران تهدید می‌کند واقف است، متأسفانه دولت ترکیه همچنان بر تحویل پناهجویان به ایران و کمیساریای عالی پناهندگان بر مساعدت و همکاری با پلیس ترکیه در این زمینه پافشاری می‌کنند، و اینهمه حاکی از آن است که تلاش‌ها و اقدامات صورت گرفته در این مدت برای ایراد فشار جهت رعایت حقوق پناهندگان کافی نبوده است.

ما ضمن حمایت کامل از درخواست‌های پناهجویان متحصن و اعتصابی، از همه احزاب، سازمانها، انجمن‌ها، کانون‌ها و افراد ایرانی که خود را مدافع حقوق بشر و حقوق پناهندگان می‌دانند و در قبال وضعیت بسیار اضطراری پناهجویان در ترکیه و خطری جدی که تهدیدشان می‌کند نمی‌توانند بی‌تفاوت بمانند درخواست می‌کنیم که با تمام توان خود برای بحرکت در آوردن اهرمهای بین‌المللی برای متوقف ساختن معامله ضدانسانی و کثیفی که در ترکیه بر سر پناهجویان ایرانی صورت می‌گیرد، بسیج شوند و تا حصول نتیجه‌ی مطلوب از پا نشینند.

حزب دمکرات کردستان ایران

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)

سازمان کارگری انقلابی ایران (راه کارگر)

چهارم آذر ۱۳۷۴

۱۹۹۵/۱۱/۲۵

اعتصاب غذای پناهجویان

در ترکیه

حمایت از پناهندگان ایرانی در ترکیه ادامه دارد

در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۵، به دعوت ستاد حمایت از پناهندگان ایرانی در ترکیه-آلمان، تظاهرات اعتراضی‌ای در جلوی سفارت ترکیه در شهر بن برگزار گردید. در منطقه کلن و بن نیز فراخوان مشترکی از طرف فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی، فدراسیون شوراهای پناهندگان و مهاجرین عراقی، حزب کمونیست کارگری ایران و سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران در این رابطه منتشر گردید. از این حرکت اعتراضی دهها تشکل مترقی آلمانی حمایت خود را اعلام داشتند. در قطعنامه پایانی این اقدام به نسبت به وضعیت پناهندگان ایرانی متحصن در دفتر حزب سوسیالیست متحد ترکیه که خطر بازگرداندن آنها به ایران جانشان را تهدید می‌کند به سازمان ملل و دولت ترکیه هشدار داده شده و از مجامع بین‌المللی خواستار حمایت بین‌المللی از پناهندگان گردیده بود. تظاهرکنندگان با شعارهای زنده باد همبستگی بین‌المللی، بازگرداندن پناهنده به معنای قتل و شکنجه آنهاست، دولت ترکیه بازمی‌گرداند، جمهوری اسلامی اعدام می‌کند، مرگ بر جمهوری اسلامی و... حمایت خود را از پناهجویان متحصن اعلام داشتند.

در پی بازداشت دو نفر از پناهندگان ایرانی در ترکیه به نام‌های خانم کبری بهرامی و آقای علی عسگر ذولفقاری که در خارج از ساختمان محل تحصن پناهندگان در ساختمان حزب سوسیالیست چپ ترکیه، توسط پلیس ترکیه انجام گرفته بود (۱۹۹۵/۱۱/۱۹) پناهجویان متحصن در دفتر حزب در اعتراض به این عمل دولت ترکیه و نسبت به بی‌توجهی سازمان ملل نسبت به خطرات جدی که آنها را تهدید می‌کند اعلام اعتصاب غذا نمودند.

اعتصاب غذا از تاریخ ۱۹۹۵/۱۱/۲۴ با حضور ۱۸ نفر بمدت ۷ روز آغاز گردید، خواست آنها لغو احکام دبیورت و تمدید اقامت، قبول درخواست پناهندگی توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و انتقال به کشور ثالث بود.

طبق آخرین اخبار رسیده دو نفر پناهنده مذکور توسط پلیس ترکیه آزاده گردیده‌اند.

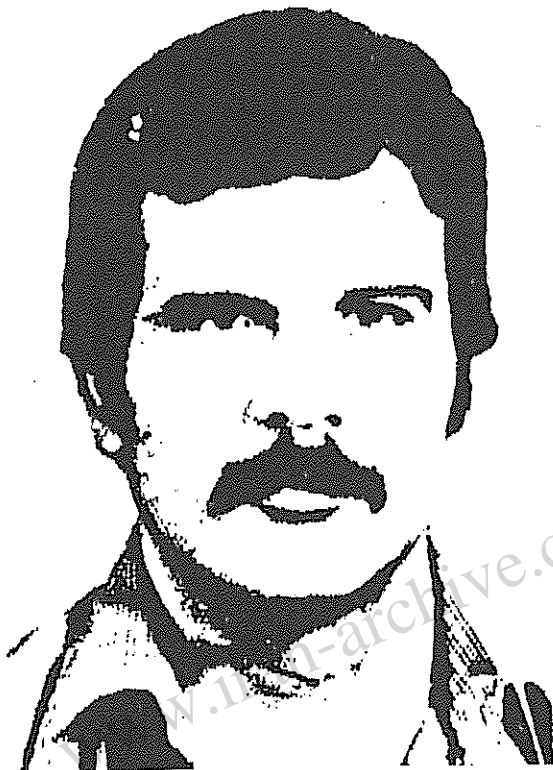
حمایت و پشتیبانی از مبارزات پناهندگان ساکن ترکیه و گسترش دامنه اعتراضات به دولت ترکیه و سازمان ملل گامی است جدی در جهت دفاع از کسانی که بازگرداندن آنها به ایران شکنجه و اعدام را برایشان به دنبال خواهد داشت و حرکتی است در جهت افشای هرچه بیشتر چهره ضدانسانی رژیم جمهوری اسلامی و حامیان بین‌المللی‌اش.



به مناسبت سالگرد رفیق قادر جرار

تاریخ شهادت اول بهمن ۶۶

زندانیان دستگرد اصفهان



آخرین پیام

«اگر موفق نشدیم اشتباه از اندیشه‌مان نیست، ما نتوانستیم. اعدام‌ها ادامه دارند، آنان ما را می‌کشند و بازماندگان ما را درهم می‌شکنند، نگذارید گریه شماها را ببینند. از تو می‌خواهم با آرامش خاص خود به بند برگردی، ما در مورد آخرین دیدارمان با هم صحبت کرده بودیم و تو بدون تردید خودت را آماده این دیدار کرده بودی. من فرصت نکردم ترا خوشبخت کنم. ولی تو هم به این معتقدی که عشق، زندگی و مبارزه با هم آمیخته‌اند. و برای ما هیچکدام بدون دیگری ممکن نیست. حلقه‌های ازدواجمان را برای سازمان بفرست. همه را می‌بوسم.»

*** و دشمن

در کجای
این دار بلند

می‌تواند
حقارت خود را
پنهان کند.

آنگاه که

برفراز آن
سر ترا
افراشته می‌بیند.

تقدیم به همسرم قادر
با عشق صنوبر

رفیق قادر جرار یکی از رهبران نفتگران امیدیه و عضو کمیته ایالتی اصفهان در اول بهمن ماه سال ۶۶ در زندان اصفهان بدست مزدوران رژیم اسلامی بشهادت رسید. قادر زمانی که در سنین نوجوانی بود، پدر خود را از دست داد. او از آن ایام که بار اداره خانواده را بر دوش مادرش سنگین می‌دید، بکار پرداخت و بمرور تلاش کرد که جای خالی پدر را پر نماید. شرایط دشوار کار و زندگی و دشواری مضاعفی که بر او بعنوان فرزند زحمتکش یک خانواده عرب وارد می‌ساخت، و نیز ذهن فعال و جستجوگر او را بسمت مبارزه راند و دیری نگذشت که او در صفوف رهبران جنبش کارگری قرار گرفت و نقش برجسته‌ای در سازماندهی مبارزات کارگری نفتگران امیدیه و زحمتکشان و جوانان شهر در جریان جنبش توده‌ای منتهی به قیام بهمن ۵۷ بعهدہ گرفت. بعد از انقلاب در صفوف جنبش فدایی بفعالیّت پرداخت و اخراج از کار که شامل تمامی نمایندگان واقعی کارگران گشت، در بدری، تعقیب و پیگرد او را در مبارزه مصمم‌تر ساخت. از سال ۶۰ بعضویت در کمیته ایالتی خوزستان انتخاب شد و مدتی بعد برای ادامه فعالیت مخفی به اصفهان منتقل شد. در نیمه دوم سال ۶۳ در اصفهان دستگیر و بعد از شکنجه‌های بسیار وحشیانه سرانجام پیکر مجروح و دردبار او را که کماکان حامل روح سرکش و مبارز او بود به جوخه اعدام سپردند. رفیق صنوبر که تنها چند هفته‌ای بعد از ازدواج با قادر به‌مراه او در اصفهان دستگیر می‌شود از آخرین دیدار خود با او در زندان آنچه از او شنیده نقل می‌کند:

شماره ۲۱

دی ۱۳۷۴

دسامبر ۱۹۹۵

ETEHADE KAR

DECEMBRE 1995

VOL 2. NO. 21

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94005 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER, B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

مراسم یادبود ساعدی در پاریس

گرامیداشت این نویسنده بزرگ ایران سروده بود را خواند. در بخش دیگری از مراسم یادبود نویسنده معاصر، نسیم خاکسار، درباره داستانهای ساعدی سخن گفت، و بعد یکی از نمایشنامه‌های او به نام «عاقبت قلمفرسایی»، به صورت «روخوانی-نمایش» ارائه گردید. در بخش آخر، اسلایدهایی که توسط عکاس معروف ایرانی، رضا دقتی، در ارتباط با زندگی و آثار ساعدی تهیه شده بود، نمایش داده شد. در جوار این مراسم، گروهی از نقاشان ایرانی نیز تصاویر و طرحهایی را که از «گوهر مراد» تهیه کرده بودند، به نمایش گذاشته بودند. از طرف «کانون» جزوه‌ای زیر عنوان «ساعدی به روایت ساعدی» به همراه سالشمار زندگی وی تدوین گردیده بود که در این مراسم عرضه شد.

در رابطه با دهمین سالگرد درگذشت دکتر غلامحسین ساعدی، گروهی از یاران آن زنده یاد و شاعران و نویسندگان وهم‌میهنان ساکن پاریس روز یکشنبه ۱۹ نوامبر (۲۸ آبان) بر سر مزار او حاضر شده و بانثار شاخه گل و سخنرانی یاد وی را گرامی داشتند.

در همین رابطه، به دعوت کانون نویسندگان ایران (در تبعید) روز ۲۶ نوامبر (۵ آذر) مراسمی با شرکت نزدیک به ۲۰۰ نفر از علاقمندان در پاریس برگزار شد. در ابتدای این مراسم شاعر سرشناس م.آزم، ضمن سخنرانی کوتاهی از سوی «کانون» به حضاران خوشامد گفت. سپس خانم جمیله ندایی بخش کوتاهی از یکی از آخرین نوشته‌های ساعدی را خواند. و آقای م. سحر نیز قطعه شعری که در

برای ساعدی و به یاد او در دهمین سال «هجرت فرجام»

قلمی بود و پهلوانی بود
جز به میدان کارزار نبود
پنجه در پنجه با سیاهی داشت
ظلمت او را به زینهار نبود
روزگارش حریف میدان بود
روزگاری که روزگار نبود
موجاگر بود، مرد دریا بود
ورطه‌گر بود، برکنار نبود
کشتی‌اش کار و بادبانش عشق
ناخدا بود و جز به کار نبود
عاشقی بود و در سراچه‌ی دوست
پرسه‌پرداز و رهگذار نبود
دردمندی، شفاگری پرشور
زان طیبیان بی‌شمار نبود
سر زهر سو به زندگی می‌زد
رهر و مرگ نابکار نبود
راه زی گاهواره می‌بیمود
زائر تربت و مزار نبود
وطنش خاک و مذهبش انسان
باورش جز بر این مدار نبود
سوی آفاق دور می‌نگریست

نظرش بسته در حصار نبود
مهر ایران که شعله در وی داشت
حسرت‌لود فخر و عار نبود
چشم زی روزگار نامده داشت
نوپه‌ساز بریر و یار نبود
آرزوهای جان شیفته‌اش
جز بر آینده استوار نبود
شهر بیداری آرزویش بود
ناکجایی که شهردار نبود
کاخ فرهنگ بود رویایش
نقش او جز بر این نگار نبود
غم فردای مردمی آگاه
بر دلش غیر از این هوار نبود
به جهان جز حضور آزادی
ز جهان هیچش انتظار نبود
گرچه با هیزم زمستان سوخت
جز در اندیشه‌ی بهار نبود
غربتی بود و غمگساری بود
غربتی هست و غمگساری بود
غربتی هست و غمگسار نبود

تبریک سال نو میلادی

فرارسیدن سال جدید میلادی را به هم‌میهنان مسیحی و به همه مسیحیان جهان تبریک می‌گوییم.